نوسازی سیاسی ژاپن
بعد از جنگ جهانی دوم

تألیف
پرویز پرویزیان

دانشگاه تهران
دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه

برای

دریافت درجه دکتری علوم سیاسی

موضوع

نوسازی سیاسی ژاپن بعد ازجنگ جهانی دوم

هیأت رسیدگی

۱ـ آقای دکتر جمشید نبوی	استاد راهنما
۲ـ « « محمود خواجه‌نوری	عضو هیأت رسیدگی
۳ـ « « قاسم افتخاری	« « «

تهیه کننده

پرویز پرویزیان

این رساله در جلسه دفاع علمی مورخ ۵۴/۲/۱۶ با درجه خوب بتصویب رسید

سال ۲۵۳۶

نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم

تألیف: دکتر پرویز پرویزیان



شماره ثبت کتابخانه ملی
چاپ این کتاب در یک هزار نسخه در مهرماه ۲۵۳۵ در تهران چاپخانه آیدا
توسط کتابخانه مرکزی پایان یافت .

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

صفحه

عنوان	صفحه

پیشگفتار

ژاپن سومین قدرت بزرگ صنعتی دنیا با دارا بودن یکی از نیرومندترین و دمکرات ترین حکومتها در آسیا در مدت زمانی نزدیک به یک قرن به موقعیت اعجاب انگیز کنونی خود نایل شده است.

درپایان جنگ جهانی دوم ژاپن سرزمینی شکست خورده وازهستی ساقط شده بود. فاتحان جنگ نه تنها امید چندانی به برپا خاستن مجدد این کشور از خرابیهای جنگ نداشتند حتی نگران بودند که مبادا ژاپن بدامن کمونیسم بیفتد.

اما اکنون با شگفتی فراوان مشاهده میشود که ژاپن نه فقط ازخرابیهای جنگ پیروز بیرون آمده است و مجددا " قدبرافراشته بلکه فاتحان دیروز جنگ را نیز به مبارزه طلبیده است. اما این بار مبارزه در زدو خورد مسلحانه و با گلوله و آتش نیست. این دفعه صحنه رقابت امور اقتصادی ، بازرگانی وعلمی است.

این پیشرفتهاازاین جهت مهمترو جالبترندکه ژاپن یک قرن قبل کشوری منزوی ، فئودالی و کشاورزی بود ولی اکنون کشوری صنعتی ، پیشرفته وجدید است.

ژاپن بعنوان جامعه ای سریعا " درحال تغییر درجهان نامیده شده است که درعین حال به سنتهائی که ازگذشته های بسیار دور مایه میگیردوفاداراست. با وجوداین تاریخ وسنن کهن ژاپن همچنان دستخوش تحول و دگرگونی گشته

که شاید در کشورهای دیگر جهان سابقه نداشته است .

مردم ژاپن در طول تاریخ ممتد خود استعداد بیمانندی برای هماهنگی و دمسازی با محیط فرهنگی ویژه خویش نشان داده اند . این استعدادکه از تاریخ وجغرافیای‌ژاپن‌سرچشمه گرفته است ژاپنیها را مردمانی متجانس ساخته است .

آنها درطی قرنهاعرف وعادات و رسوم خصوصیاتی را گسترش دادهاند که بآنها شناخت ملی وهمفکری نیرومندی بخشیده است . قدرت وثبات ناشی از این خصوصیات زندگی ملی بژاپن امکان داده که بدون گسستن روابط خود با گذشته یاتجزیه بنای‌اجتماعی خود دو انقلاب عمده را در صد سال گذشته یکباردر اواخر قرن نوزدهم وبار دیگر دراواسط قرن بیستم یعنی پس ازپایان جنگ دوم جهانی‌که راه یک زندگی صلح آمیزی را پیش گرفت پشت سرگذارد . براثراین‌دگرگونی‌ها هم‌اکنون ژاپن خود را یکی از بزرگترین کشورهای صنعتی جهان ساخته و از یک کشور زراعتی با حداقل سطح زندگی بصورت یک جامعه پیشرفته درآورده است .

تاثیردیگرتغییرات فوق رادرجهانی‌شدن تدریجی‌کلیه جنبه های حیات ملی میتوان یافت .

مردم ژاپن پس از مدتی دور بودن از جهان خارج بر اثر موقعیت خاص جغرافیائی و سپس درگیری جنگ واشغال ژاپن بوسیله نیروهای خارجی اکنون در صدد برآمده اند تا نقش عمده ای رابعنوان عضوی از خانواده بشری برای

کمک به صلح وتفاهم‌متقابل درچهارچوب همکاریهای بین المللی ایفانمایند .

دراین‌رساله کوشش شده است‌که علل وموجبات‌تحول دمکراتیک درژاپن بعد از جنگ جهانی دوم توجیه شود .

از آنجا که این پیشرفت سیاسی محصول تاریخ گذشته و وقایع وحوادثی است‌که طی‌مدتی‌کمترازیک‌صد سال‌تا قبل ازسال ۱۹۴۵ در زمینه های مختلف درآنکشور رویداده‌است‌لذا سیرتحول تاریخی آنها ونیز نیروهای متفاوت‌وگاه متضاداجتماعی‌که دراین‌پیشرفت سهیم‌بوده اند تشریح خواهد شد . همچنین سهم‌عمده ای‌ازنوسازی سیاسی ژاپن درتوسعه اقتصادی آن کشور بوده است‌که مطالعه آن ضروری بنظرمیرسد .

عامل بسیار مهم دیگری که در پیشرفت سیاسی ژاپن بعد ازجنگ شایان توجه است‌تغییر و تحول‌در فرهنگ‌جامعه بطور اعم ودرفرهنگ سیاسی‌آن‌ملت بنحو اخص می باشد .زیرا بنظرمیرسد تاجامعه ای ازجهت فکری رشد نیابد و فرهنگ آن متحول نگردد زیر بنای اساسی توسعه آن ریخته نخواهد شد .

در پایان رساله نتیجه ای‌که از بررسی و تجزیه وتحلیل علل وموجباتی که به رشد سیاسی یا نو سازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم انجامید ارائه شده است .نتیجه ای که حداقل‌می‌تواند‌بعنوان یک نمونه موفق ازکوشش و پشتکاریک‌ملت‌آسیائی‌باشدکه علیرغم‌همه موانع‌ومشکلاتی‌که در راه پیشرفت او وجود داشته توانسته است بدنیا نشان‌دهد که ملتی‌زنده وفعال‌وسرمست از افتخار و سربلندی است .

درتهیه این‌رساله در سهم عمده بیشترازمنابع خارجی‌استفاده‌شده است زیرااولا " منابع‌فارسی‌راجع به ژاپن بسیار قلیلند و یا اینکه اینجانب ازوجود چنان‌منابعی‌بی‌اطلاعم .ثانیا " اگرمنابعی فارسی هم وجود داشته باشدترجمه یا اقتباس‌از منابع خارجی است . ثالثا " ماخذ خارجی مورداستفاده اغلب منابع‌انگلیسی‌یا آمریکائی‌می باشد زیرا که محققین آمریکائی و انگلیسی‌وبویژه آمریکائی‌پژوهشهای زیادی درباره ژاپن بعمل آورده اندوحتی عده ای ازآنان سالیان دراز مقیم آن سرزمین بوده اند . رابعا " از منابع ژاپنی که به زبان انگلیسی‌ترجمه شده انداستفاده شده است‌ودربعضی‌موارد مولفین ونویسندگان ژاپنی‌خود شخصا " در جریان امور وطن خویش چه در سده گذشته وچه درقرن حاضر نقش مهمی ایفا نموده اند .

مقدمه

ژاپن [1] از چهار جزیره اصلی هوکائیدو (Hokkaido)هونشو (Honshu) شی کوکو (Shikoku) و کیوشو (Kyushu) و هزاران جزیره کوچک دیگر تشکیل شده است .

مساحت کل مجمع الجزایرژاپن بانضمام جزایرریوکیو (Ryukyu) [2] ـ ۱۴۴۹۲۲ [3] میل مربع است . جمعیت کشور طبق آخرین آمار منتشره درتاریخ ۳۱ مارس ۱۹۷۴ (۱۰۹۵۷۴۳۴۸) [4] نفر وتراکم جمعیت درهرمیل مربع ۷۵۶ نفر است که ازاین لحاظ ژاپن ششمین کشور پر جمعیت دنیا بعد از جمهوری خلق چین ،هند ،اتحاد جماهیرشوروی ، ایالات متحده آمریکا و اندونزی میباشد .

---

۱ ــ نیپون (Nippon) یانیهون (Nihon) بزبان ژاپنی یعنی " ژاپن " وبمعنی سرزمین آفتاب طالع است . نیپون نام رسمی کشوراست و درمکاتبات رسمی واداری بکار برده میشود :

The Obunsha's Besta, Japanese-English Dictionary, Tokyo,(1966)

۲ ــ جزایر مذکورکه بزرگترین آنها اوکیناوا (Okinawa)میباشد در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۷۲ از طرف ایالات متحده آمریکا به ژاپن مسترد شد .

3- Japan and Rhykyu Islands, Encyclopedia Britanica, (1972), Vols. XII and XIX.

4- The Japan Stock Journal (July 29, 1974), Tokyo, P. 1

الف ـ آب و هوا . جزایر ژاپن در منطقه معتدله و درمنتها الیه منطقه بادهای موسمی شمال شرقی که از ژاپن از راه کره وچین و جنوب شرقی آسیا به هندمیرسد واقع شده است .آب و هوای ژاپن گرچه بیشتر تحت تاثیرجریانات هوائی‌قاره ای‌وجریانات‌هوائی اقیانوسی است که ازنواحی شمال غربی وجنوب شرقی در زمستان وماههای تابستان‌میوزند و محل به محل فرق میکند امابطور کلی‌ملایم‌بوده وچهارفصل‌بارانی‌منظمی‌دارد .تابستان آن گرم ومرطوب‌است ، و معمولا از یک فصل بارانی در اواسط ماه ژوئیه آغاز میگردد و بمدت یک ماه ادامه دارد .باستثنای قسمت شمالی فصل زمستان معمولا ملایم بوده وروزهای آفتابی‌زیادی‌دارد .بهارو پائیزنیزبا روزهای‌دلپذیر و آفتاب درخشان بهترین فصول سال در ژاپن هستند درحالیکه ماه سپتامبر با طوفان و ریزش باران و زمستان‌سختی توام میباشد .بارندگی فراوان بوده وسالانه میزان آن از ۱۰۰۰ میلیمترتا ۲۵۰۰میلیمتر (۴۰ تا ۱۰۰ اینچ) [1] میباشد .درنقاط شمالی برفهای سنگینی می‌بارد و درکوهستانهای داخلی محل های مناسبی را برای‌ورزشهای زمستانی‌فراهم میکند . از سوی دیگر توکیو پایتخت‌کشور برخلاف ماههای گرم

---

1. *The Japan of Today, (Japan): Ministry of Foreign Affairs of Japan, March 1971), P. 6*

مرطوب‌تابستان ، زمستان نسبتا ملایم ورطوبت کمتری دارد . ژاپن درسراسر
ال‌ازاوقات‌آفتابی‌زیادی برخوردار است بطوریکه توکیوهرسال ۲۰۱۹ساعت [1].
ز آفتاب درخشان استفاده میکند . بارندگیهای فراوان و آب و هوای معتدله
وئیدنیهارا آنچنان‌انبوه ببارمیآورد که تمامی‌اطراف کشور پوشیده ازگل‌بنظر
برسد .

ب ــ ویژگیهای طبیعی .امتیازات ناشی از آب و هوا عوامل پیچیده ای
از نظر ویژگیهای طبیعی بوجود آورده است . جزایر ژاپن قسمتی از منطقه
رکوه اقیانوس کبیر را تشکیل‌میدهد که از آسیای‌جنوب شرقی بسوی‌آلاسکادر
بالات‌متحده آمریکا کشیده شده است ،این امرموجب پیدایش خطوط ساحلی
ولانی و صخره هائی‌با بنادرمتعدددرژاپن‌گشته و مناطق‌کوهستانی ،دره‌های
تعدد ، دریاچه ها ورودخانه های پرآبی را تشکیل داده است . در واقع ۸۰
رصد خاک‌ژاپن‌را کوهها تشکیل میدهند و زمینهای‌زیرکشت کمی‌بیش از۱۶%
ساحت‌کشور رادربرمیگیرد [2]. در ژاپن کوههای آتشفشان متعددی وجوددارد
منبع‌چشمه های آب گرم‌معدنی‌است‌و بیشتر برای مقاصد طبی یعنی تجدید
ا و تمدد اعصاب مورد استفاده‌قرار میگیرند . این چشمه سارها قرارگاههای
بستانی بیشماری راسیرآب‌میکنند و میلیونها ژاپنی را که در تعطیلات‌خویش
جستجوی‌آرامش و استراحتند بهره مند میسازند . این امر نشان‌میدهدکه

---

1 – *ibid.* p.6

2 – *ibid.* P.

جزایرژاپن‌دراصطلاح جغرافیائی " جوانسال " بوده وساختمان خاک ژاپن‌هنوز درحال ترکیب‌شده است وازاین روگاهی‌موجب وقوع زمین لرزه هائی میگردد .

اما بطورکلی ویژگیهای طبیعی ژاپن باین سرزمین منظره زیبـا و بدیعی بخشیده است .

دریاچه های‌کوهستانی‌زائیده ازبرفها ،گردنه های‌سنگستانی ، رودخانه های‌پرخروش ،قلل و آبشارهای‌خروشان‌مایه انبساط خاطربینندگان ودرزمستان زمین ورزشی‌برای اسکی بازان است . این مناظر زیبا و دل انگیز منبع دائمی الهام ژاپنیها میباشد .

از طرفی هم خشم طبیعت در طول سال بصورت بارندگیهای سیل آسا طوفانهای‌سهمگین‌دریائی ،زلزله و آتشفشان‌جزایر ژاپن را آماج حملات نابود کننده خود قرار میدهند .

ج ــ منابع طبیعی . ژاپن از لحاظ منابع زیر زمینی کشوری بسیار فقیر استو بجزمعادن‌زغال‌سنگ‌وسنگ‌آهک ، منابع کانی قابل توجه دیگری ندارد و ناگزیر است که هرسال بمقدار عظیم مواد معدنی مورد نیاز خود را از خارج وارد نماید . محصول نفت داخلی تنها برای کمتر از یک درصد [1] احتیاجات کشور و بعبارت دیگر ذخیره یک هفته مصارف آن کفایت میکند .

برنج مهمترین محصول کشاورزی ژاپن است و با توسعه فنون کشاورزی و

---

1 – ibid. 46.

استعمال وسیع کودهای شیمیائی مزارع ژاپن در ردیف بارور ترین کشتزارهای عالم در آمده است .

بواسطه بارندگیهای فراوان ۲/۳ [1] خاک ژاپن مستور از جنگل است . این جنگلهامنبع اصلی‌مصالح ساختمانی و خمیرکاغذ و قسمتی‌ازسوخت‌داخلی هستند .

ماهیگیری نیز یکی از منابع غنی تامین مواد غذائی کشور است‌و ژاپن بعنوان یک ملت‌ماهیگیر شدیدا " بلزوم حفظ منابع ماهیگیری دریائی آگاهی دارند و برای این منظور اقدامات وسیعی برای پرورش مصنوعی ماهی وتوسعه منابع ماهیگیری بعمل میآورد .

پرورش کرم ابریشم نیز هنوز درژاپن حائز اهمیت میباشد .

د ــ پیشرفت و ترقی ژاپن .باتوجه به موقعیت جغرافیائی وژئوپلیتیک ژاپن‌پیشرفت‌سریع اقتصادی این کشور سبب شده است که هرکس نظری درباره آن ابراز دارد .

هرمن کان [2] (*Herman Kahn*) توسعه ژاپن رایک‌معجزه خوانده‌است .

---

1 – *ibid.*

2- *Herman Kahn, The Emerging Japanese Superstate: Challenge and Response (London: Andre Deutsch Limited, 1971), P. 75.*

ادوین رایشاور (Edwin O. Reischauer)[1] آن را نتیجه عقل و درایت و انضباط ژاپنیها دانسته استو عده ای‌دیگرازجمله جون هالیدی (Jon Halliday)[2] و گاوان‌مک‌کورماک این پیشرفت را گسترش امپریالیسم ژاپن خوانده اند و کسانی هم عنــوان حیوان اقتصادی بدان داده اند.[3]

ولی‌آنچه که همگی ،صرفنظرازنحوه برداشتو طرز استدلال وتوجیهشان از علل پیشرفت ژاپن بدان معترفند ترقی اعجاب انگیز آن کشور است .

پیشرفت ژاپن تنها منحصر به توسعه اقتصادی و صنعتی نیست بلکه آن کشوردرخیلی‌زمینه های‌دیگر نیز پیشرفت نموده است که از جمله رشد سیاسی ملت ژاپن میباشد .

ویلاردپرایس (Willard Price) درنخستین بخش ازکتاب خود چنین می نویسد .

1- *Edwin O. Reischauer, Japan: Past and Present, (3rd ed., Tokyo: Charles E. Tuttle Co. Inc., 1970), P.232*

2- *John Halliday and McCormack, Japanese Imperialism: Co-Prosperity in Greater East Asia, (Middlesex, England: Penguin Books Ltd., 1973), P. 166.*

3- *Kahn, op. cit., p. 126*

ژاپن امروز در بین بزرگترین کشورهای تولید کننده دنیا مقام سوم را دارد و ممکن است بزودی جای اول رابگیرد .صادراتش بسرعتی دوبرابر ایالات‌متحده آمریکارشد دارد (۱۵ درصد در سال در برابر۳درصد) . درآمد سرانه آن کشور بزودی در بالاترین سطح قرارخواهدگرفت . قبل ازآنکه دهه ۱۹۷۰به پایان رسد درآمد ناخالص ملی آن سرزمین‌بیشتر ازدرآمدناخالص مجموع دول اروپائی‌خواهد بودو دردهه ۱۹۸۰ ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی را از این حیث پشت سر خواهد گذاشت .

هم اکنون ژاپن از بسیاری جهات مقام اول را درجهان حائزاست . در کشتی سازی اول است . از نظر تولید موتورسیکلت مقام نخست رادارد و از جهت تولید اتومبیل در مرتبه دوم است . در ماهیگیری بمراتب‌از دیگران‌جلو میباشد . در بازدهی‌زراعتی به مقیاس هر هکتار اول است . درصنعت الکترونیک اول است . در تولید رادیو و در ساختن‌تلویزیون در ردیف دوم قراردارد . در تولید چرخ خیاطی اول است . درساختن دوربین آلمانی ها راپشت سرگذاشته است .

درساعت سازی‌سویس را عقب زده ومقام نخست رابخود اختصاص داده است .همچنین بیش‌از هرکشوری فیلم سینمائی میسازد . قطاری که بین توکیو و اوساکا رفت و آمد دارد سریعترین قطارجهان است .

توکیو بزرگترین شهر جهان با جمعیتی بیش ازدوازده میلیون نفراست .

درصد باسوادی در ژاپن در بالاترین سطح جهانی (۹۹/۸) قراردارد .
درآن‌سرزمین بیش از هرکشوری به نسبت جمعیتش کتاب منتشر میشودو
بالاخره نمایشگاه جهانی ۱۹۷۰ اوساکا بزرگترین‌نمایشگاهی بودکه‌تاکنون
در روی زمین بمعرض تماشاگران گذارده شده است .[1]

کمترازیک‌صد سال پیش ژاپن سرزمینی‌افسانه ای بودکه سایرملل‌چندان
آگاهی‌ازآن‌نداشتند .حدود یک قرن‌بگذشته برگردیم‌مشاهده میکنیم‌که‌آنکشور
بتدریج از یک دوران نسبتا " طولانی انزوای ملی خارج شده و بسرعت خودرا
در ردیف دول معظم جهان جای داده است .

در اواسط قرن گذشته جمعیت‌ژاپن‌بیش ازسی‌میلیون‌نفرنبود وروستائیان
تقریبا "پنج ششم جمعیت‌کشور را تشکیل میدادند .آنان در مزارع کوچک خود
باوسایل و ابزار کشاورزی نسبتا " ابتدائی کارمیکردند . اقتصاد ملی آنکشوربا
وجود آنکه درحال تغییر بود هنوز اساسا صورت فئودالی داشت .

از لحاظ صوری ژاپن یک کشور امپراطوری بودکه میکادو (*Mikado*)
یا امپراطوران برآن فرمانروائی داشتند و مدعی بودند که اصل و نسب آنان
مستقیما "به‌آماتراسو (*Amaterasu*) یعنی‌الهه‌آفتاب برمیگردد .
ولی در عمل امپراطوران قدرت نداشتند و برای مدت مدیدی در شهرکیوتـو

1- *Willard Price, The Japanese Miracle & Peril, (London: Heinemann Ltd., 1971) pp. 3-4.*

(Kyoto) محصور و محدود بودند و رسما "ازداشتن هرنوع تماسی با سیاست واقعی بدور بودند .

ازاوایل قرن هفدهم میلادی ژاپن تحت یک سیستم دقیق ومنظم اداره میشدکه والاترین مقام و قدرت درآن از آن شوگون (Shogun)[1] بود که از مقرخود واقع در ادو (Edo) توکیوی فعلی حکمفرمائی میکرد .

سیاست نیز چون سایرنهادهای اجتماعی آن زمان بدقت تحت نظارت گروه کوچک‌طبقه حاکم قرارداشت‌وفقط طبقه ممتازمجازبشرکت‌دراخذتصمیمات سیاسی‌واداره‌مملکت‌بود .ژاپن‌دوران‌پیش ازرستاخیزمیجی (Meiji)[2] درحقیقت‌نمونه ای کامل از جوامع سنتی آسیائی بود . بدین معنی که اساسا " کشوری روستائی ، کشاورزی ، بدون تحرک ، طبقاتی ، با رژیم حکومتی‌مطلقه و دارای خصایص یک جامعه اولیگارشی (حکومت گروه کوچک) بود .

در حال حاضر در مقایسه اوضاع ژاپن با زمان وقوع رستاخیـزمیجی‌در سال۱۸۶۸ تقریبا "بطورمعجزه آسائی ژاپن دیگری دیده میشود . نفوسش بیش

---

۱ ــ شوگون بمعنی ژنرالیسم و والاترین‌فرد درسیستم طبقاتی ژاپن که قدرت واقعی‌کشوررادردست‌داشت . ۲ ــ میجی‌نام امپراطورژاپن‌که از۱۹۱۲ ــ ۱۸۶۸ برآنکشور سلطنت کرد (منبع زیرنویس ۱ و ۲ *Obunsha's Dictionary, op. cit.*,

از سه برابر گردیده و اکثریت مردمش شهر نشین شده اند . از آنکشور کوچک روستائی یک کشور جدید صنعتی پیشرفته بوجود آمده که رقیب سرسختی برای دول معظم گردیده است و تغییرات و تحولات وسیع و عمیق اجتماعی در آن خطه روی داده است . نظام سخت طبقاتی گذشته درهم فروریخته ، آموزش و پرورش آزاد ،مجانی و همگانی همه جاگسترش یافته است . تحرک اجتماعی و اقتصادی شگفت آوری بچشم میخورد .مساوات و برابری در مقابل قانون مستقر گردیده است .امپراطور بعنوان مظهر کشور نه حاکم آن بجای اقامت در کیوتو در توکیو ساکن شده و بجای شوگون و طبقه ممتاز سابق پارلمان (دایت *Diet*) ملی و منتخب ملت و یک هیئت وزیران مسئول برار یکه قدرت قرار گرفته است . حق رای عمومی ،حکومت های ملی و محلی انتخابی ،دستگاه اداری با انضباط و قوی اساس و بنیاد تشکیلات و رژیم حکومتی شده است .

هـ ــ الگوی ژاپنی . تغییر و تحول در ژاپن بسرعت سرسام آوری روی داده است .تجربه کلی ژاپن درحل موفقیت آمیز مسایل و مشکلات بیشمار ملی ، گروهی و فردی که در برابر کوششهای آنکشور برای نوشدن عرض اندام مینمود موضوعی بس مهم و جالب برای محققینی است که درباره پدیده های اجتماعی دنیای جدید پژوهش می‌کنند . هرچند شرایطی که ژاپن در قرن گذشته باآنها مواجه بود با اوضاع و احوالی که کشور های رو به توسعه در زمان حال با آنها روبرو هستند تفاوتهائی دارد معهذا این اختلافات نباید مانع از آن شود که وجوه تشابه بسیاری که بین ژاپن و سایر کشور های آسیائی در زمینه تشکیلات

اجتماعی‌و اقتصادی ، روابط قدرت داخلی ، موقعیت در برابرغرب ، آرزوها و هدف های ملی و وسایل نیل بآنها وجود دارد نادیده گرفته شود .

رشد دائمی و سریع ژاپن یک واقعه تکان دهنده درقرن بیستم بشمار میرود .هرچندکه این‌واقعه فاقد هیجان‌انقلابهای‌چین‌و روسیه بوده است ولی همانگونه‌کهانقلابهای‌دوکشورمزبوربرمناسبات‌بین‌المللی‌تاثیری‌عظیم‌گذاردهاند ظهورژاپن‌نیزموجب‌تغییرات‌مهمی‌در صحنه روابط بین المللی گردیده است .

هدف و منظوراین رساله تحقیق‌درعلل‌و موجبات‌رشد ، پیشرفت‌ونوسازی سیاسی ژاپن بعد ازجنگ جهانی دوم‌است .

دنیای معاصر ما از نظرنظام سیاسی و اقتصادی واجتماعی بطورکلی بدو گروه کشورهای سرمایه داری و سوسیالیستی [1] تقسیم شده است وکشورهای‌واقع در هریک از آندو گروه درتلاش و تکاپوی خود برای ادامه حیات ازراه و روش خاصی پیروی میکنند . آنها مشی خود را در نوسازی و بهبود شرایط زندگی ، بهترازطریقه دیگران‌میدانند .درهریک از دوگروه مزبور یک یاچندکشوربعنوان نمونه‌وسرمشق‌پیشرفت‌وموفقیت‌خودنمائی‌میکنند .درجانب‌کشورهای‌سوسیالیستی اتحادجماهیرشوروی و جمهوری‌خلق چین ودرجهت دول سرمایه داری‌ایالات متحده آمریکاوبعضی‌کشورهای‌اروپای‌باختری‌مظهرترقی‌وتوسعه محسوب‌میشوند .

---

۱ ــ منظور از دوگروه کشورهای مزبور بمفهوم وسیع آنست وبعبارتی کشورهای پیرو نظام مالکیت خصوصی و دول معتقد بمالکیت دولتی یا ملی .

ژاپن نیز که یک کشور سرمایه داری است میتوانند نمونه خوبی برای سایر ملل بویژه کشورهای رو بتوسعه باشد .

مقصود ازاین رساله این‌نیست‌که برتری‌یک راه و روش را برطریقه دیگری باثبات رساند و یا تجربه یک کشور بخصوص را بعنوان تنها نمونه‌ای که دیگر ملل میبایست‌سرمشق قرار دهند ارائه دهد . زیرا گذشته از آنکه شرایط خاص هر کشوری‌ایجاب‌میکند که راهی‌مناسب با اوضاع واحوال و منافع و مصالح ملی خود را تعقیب نماید میتوان گفت که شاید هیچ طریقه ایدآلی در دنیا وجود نداشته باشد .

بهر صورت تجربه ژاپن حد اقل تا کنون تجارب بسیاری از کشورهای رو بتوسعه آسیائی و حتی سایر ملل رو بتوسعه و نیز توسعه یافته را تحت الشعاع قرار داده است .لذا میتوان تجربه ژاپن را بعنوان یکی از نمونه های با ارزش و قابل تعمق مورد نظر و بررسی قرارداد .

فصل اول

نظریات مختلف راجع به تحولات اجتماعی و تعاریف نوسازی

بخش یکم ـ نظریات مختلف راجع به تحولات اجتماعی : شاید بتوان گفت

که انسان از آغاز آفرینش همواره در تلاش بهبودی بخشیدن بوضع زندگی خود و محیطی که در آن میزیسته بوده است . تاریخ تمدن بشر مشحون از مبارزات و کشمکشها ، اختراعات و اکتشافات ، افکار و عقاید و حوادث و وقایع گوناگونی است که غایت آنها ، بدرست یا به غلط ، تامین رفاه وسعادت او بوده است .

بظاهر پیشرفت تمدن بشر تا مدت زمانی طولانی بسیار کند و یاراکد بوده ولی از اواخر قرن پانزدهم میلادی ببعد تحولات شگرفی در امور علمی و فرهنگی پدید آمد . علماء ، فلاسفه و ریاضی دانان ، منجمین و نویسندگان و شعرای بزرگی پا بعرصه وجود گذارند و اختراعات و اکتشافات مهمی پی در پی بوقوع پیوست . دیری نگذشت که آثار این نهضت که ابتدا در اروپا آغاز گردید و بدوران تجدید حیات علم و ادب (رنسانس *Renaissance*) معروف شد در گوشه وکنار جهان نمایان گشت .[1]

---

۱ ــ عباس پرویز ، تاریخ تمدن جدید اروپا ، چاپ دوم (تهران ، کتابفروشی و چاپخانه دانش ، ...) ص ۱۶ .

عصررنسانس همچنین‌همزمان‌با دوران‌رفورماسیون (*Reformation*)
یعنی اصلاحات مذهبی در اروپا بود . اشخاص معــروفی چون مارتیــن لوتــر
(*Martin Luther*) آلمانی‌و کالون (*Calvin*)
سویسی‌شروع‌بانتقادازخودسریها وبدعتهائی که روحانیون وپاپها از خود نشان
میدادندنموده افکار و عقایدنو و جدیدی‌برای‌اصلاح‌مذهب‌مسیح‌ابرازداشتند .
عصر رنسانس ودوران‌اصلاحات‌نخستین مرحله مهم نوفکر کردن درتاریخ‌تمدن
بشرمحسوب‌میشود زیرا پیدایش یک دید علمی ، تمایل بتجدید نظرکردن در
افکارکهنه و قدیمی و بهره گیری از تجربه ها و آزمایشها نوید تغییرات اساسی
را در زندگی بشر میداد . انسان برای اولین بار یقین حاصل نمود که تجدید
بنیان جامعه براساس عقل امکان پذیر است . هیچکس مجبور نبود آنچه راکه
کلیسا میخواست مردم‌صحیح‌بدانند قبول کند هرچند که مجازات چنین‌فردی
این بود که کافر و مرتد قلمداد شود و با دستگاه تفتیش عقاید (انکیز یسیون
Inquisition) سروکار پیدا نماید .

جوامع غیر اروپائی‌نیز بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تاثیررستاخیز
علمی و ادبی اروپا واقع شدند . این تاثیرات یا از طریق استعمار و یا بواسطه
ترس و تهدید ازسلطه استعمارگران درسایرجوامع نمایان شد . اثرات مزبور هر
چند که درآغاز محدود به سر زمینهای کوچک و بعضی ملل بود ولی ریشه های
بسیار عمیقی درتاریخ وفرهنگ ملت ها بجای گذارد . چندی نگذشت که عصر

رنسانس بدوران انقلاب ماشینیسم منتهی شد .[1]
این انقلاب تاثیری عظیم و بسیار ژرف در طرز زندگی بشر باقی گذارد . همزمان با این انقلاب جنگ افکار و عقاید نیز در اروپا شدت گرفت و بصورت انقلابهای اجتماعی خونینی چون انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ فرانسه تجلی یافت . پایه های مذهب و کلیسا با ظهور و رواج صنایع و علوم جدید تا حد زیادی سست شد . علوم نوبنیانهای اعتقادات قدیمی اروپا را متزلزل نمودو صنایع واقتصاد جدید مسایل تازه ای را مطرح ساخت که فکر مردم را بخود مشغول میداشت .

ساموئل کینگ (*Samuel Koeing*) در کتاب خود تحت عنوان " جامعه شناسی " در اینباره چنین می نویسد .

تغییرات اجتماعی عبارت از تبدیلاتی است که دراصول زندگی ملتی روی میدهد . این تغییرات از هزاران عامل داخلی و خارجی و قوائی که زائیده شرایط داخلی یا خارجی گروهاست پدید میآید . تغییر وتبدیل ازخصوصیات کلیه فرهنگهای جهان است . بااین همه درجه تغییردرجوامع ساده و پیشرفته متغیراست بدین معنی که درجوامع ساده با تانی بیشتری صورت میگیرد . گذشته

---

۱ ــ جیمزوات (*James Watt*) انگلیسی درسال ۱۷۶۵میلادی ماشین بخار را اختراع کرد . این اختراع و اختراعات و اکتشافات علمی دیگر سبب ظهور انقلابی عظیم در صنعت انگلیس گردید که دامنه آن بزودی بسایر کشورهای اروپائی کشانده شد و دوران یا عصر ماشینیسم در اروپا آغاز گردید .

از این چه درجوامع اولیه و چه در جوامع مترقی میزان‌تغییر و تبدیل‌تا اندازه زیاد بسته به قوای‌تغییردهنده ای است که در یک زمان بخصوص در کارند. [1]

در گذشته فلاسفه و علماء معتقد بودند که بشردرابتدای‌خلقت‌درنهایت سعادت و نیک بختی و در یک دوران طلائی کامل میزیسته است ولی تحولات بعدی در زندگی او را بسوی انحطاط و فساد سوق داده است.

بعضی از حکما و دانشمندان نیز معتقد بودند که تاریخ زندگی‌اجتماعی بشر دورهای معینی را طی میکند و پیوسته تکرار میشود.

در قرون وسطی در غرب غالبا" این اعتقاد وجود داشت که جامعه یک پدیده ثابت و غیرمتحرک است و اصول و مبانی آن برای همیشه برقرار شده و انسان‌بهیچ روی قادربه تغییر سرنوشت خود نمیباشد. در دوران معاصربیشتر علمای جامعه شناسی نظریه پیشرفت دائمی بشر را مطرح ساختندبدین‌معنی که جامعه بشری بتدریج ولی بطور مداوم و مسلم بجانب ترقی و تعالی پیش میرود.

در زمان حاضر جامعه شناسان نظریه مذکور را رد نموده و معتقدند که تغییرات اجتماعی مداوم و اجتناب ناپذیرند ولی در عین حال با ترقی و

---

۱ ــ ساموئل کینگ، جامعه شناسی، ترجمه مشفق همدانی (تهران. موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳) ص ۴۷۵ ــ ۴۷۴.

پیشرفت یکی نمیباشد . بسیاری ازجامعه شناسان معاصر قانون علیّت (Determinisme) و یا اصل ترتب‌معلول‌برعلت را که بروقایع طبیعی حکمفرما است به پدیده های اجتماعی نیز تسری داده اند . بنابراین قانون تغییرات اجتماعی‌بیشترمعلول‌برخی قوای اجتماعی و طبیعی است تا اراده و میل وفکر بشر . بدیهی است که فکر و اراده بشری در جامعه انسانی موثر است‌لیکن‌تنها هنگامی اثرخواهد داشت که قوای نامبرده و سایر شرایط موجود باشد .

دانشمندان علوم اجتماعی در توجیه شمول قانون علیت برتغییرات اجتماعی عقاید متفاوتی دارند . سمنرو کلر (Albert Galloway Keller and William Graham Sumner)

دودانشمندجامعه شناس قانون‌مذکوررا باین‌ترتیب‌توجیه‌نموده اندکه‌تغییرات اجتماعی‌به تبعیت از عوامل اقتصادی صورت‌میگیرد . این همان نظریه‌ایست که مارکس در مورد عوامل‌اقتصادی‌بیان‌داشته و بنظریه تاریخی‌اومعروف است که هرگونه تغییرحیات‌اجتماعی‌را بسته به تغییرات‌قبلی درمناسبات‌بین‌مردم و شکل تولید میداند . بنظر مارکس و انگلس تغییر در مراحل‌اساسی‌اقتصادی موجب تغییرات در کلیه تاسیسات اجتماعی مانند دولت ، مذهب و خانواده میگردد . بدین طریق عامل اقتصادی موثرترین عامل درهرجامعه بشمارمیرود زیرا کلیه مراحل اجتماعی‌زندگی بستگی بدان‌دارد وتقریبا " همه این عوامل تابع‌عامل‌اقتصادی‌میباشد . بنابراین اصل علیت‌مارکس و انگلس معتقدبودند

خود نیرو هائی را پرورش میدهد که موجبات انحطاط و زوال سرمایه داری و جانشین شدن نظم نو میشود. [۱]

عده ای از جامعه شناسان و متفکران با نظریه تاثیرعوامل اقتصادی در تغییرات اجتماعی سخت مخالفند و معتقدند که پایه واساس تغییرات اجتماعی عناصر غیرمادی فرهنگ است. اوژن دوروبرتی (*Eugene De Roberty*) عقیده داردکه افکار و عقاید ازجمله نخستین محرکین زندگی اجتماعی بشمار میروند. بعبارت دیگر تغییرات اجتماعی بیشتر ناشی از افکار و عقاید و آراء استتااعمالو رفتار وعناصرمادی واین نظریه خیلی نزدیک بعقایدهگل میباشد.

در همین زمینه عده ای دیگر از صاحب نظران نظیرماکس وبر (*Max Weber*) و گوستاولوبن (*Gustav Le Bon*) معتقدندکه مذهب پرچم دارتغییرات اجتماعی استو پس ازآن سایرتاسیسات نیز کم و بیش نقش مهمی در تحولات اجتماعی ایفا میکنند. سوروکین (*P. A. Sorokin*) وعده ای دیگربا این نظرمخالفت نموده وازجمله سوروکین میگوید اگرقبول کنیم که مذهب عامل اصلی درتغییرات وتحولات تاسیسات اجتماعی استپس خود مذهب چگونه وچه وقت وچرا تغییر میکند.

ویلیام اوگبورن (*William F. Ogburn*) معتقداستکه مسئله‌ای که انسان زمان حاضر با آن مواجه میباشد عبارت از تطبیق طرزتفکر

---

۱ ــ ایضاً صفحات ۴۷۹ ــ ۴۷۶.

و رفتار و کردارخود یعنی جنبه های غیرمادی فرهنگ با پیشرفتهای صنعتی و فنی یعنی فرهنگ‌مادی است که با سرعت زیادی روی میدهد و در نتیجه یکنوع عقب ماندگی و شکاف بین جنبه های مختلف فرهنگ ایجاد میشود . بالاخره کسانی چون اشپنگلر (*Oswald Spengler*) وسوروکین وآرنولد توئینبی (*Arnold J. Toynbee*) بطور کلی تغییرات اجتماعی را درمفهوم یک دور طبیعی تغییرات مطالعه میکنند . توین بی در نظریه دوری خوداظهارمیداردکه مدنیت های بشری‌سه مرحله متمایز راطی‌میکنندکه مطابق بامراحل‌جوانی ،رشد و انحطاط است .مرحله اول‌یک " مرحله مبارزه طلبی " است . مرحله دوم " مرحله آشوب و اغتشاش " است و مرحله سوم مبنی‌بر " انحطاط تدریجی "است و خواهی‌نخواهی‌منجر به "سقوط قطعی"میگردد .

آنچه از بررسی وتحلیل عقاید وآراء صاحب نظران در علوم اجتماعی استنتاج میشود اینستکه جامعه پدیده ای است غیر ثابت و متحرک وعوامل مختلفی در درون و برون آن به کنش و وا کنش مشغولند که موجبات تغییرات و تحولاتند . بعبارت دیگر این امر مسلم است که جامعه ثابت و راکد نیست وگرنه میبایست هر جامعه تا ابد یک شکل و یکسان باقی بماند .همچنین این امر بدیهی است که تغییرات و تحولات در جوامع بسهولت و بدون اشکال‌و

---

۱ ــ ماخذ نظریات‌و عقاید دانشمندان و علماء مندرج دراین‌بخش ایضاء کتاب ساموئل کینگ ، صفحات ۵۱۲ ــ ۴۷۹ می باشد .

برخورد با موانع صورث نمیگیرد .معمولا " دربرابر بسیاری از تغییرات بنحوی مقاومت میشود . مردم معمولا " راه و رسم زندگی خویش را دوست دارند و در نتیجه با هر گونه فکر و رای نو که مستلـزم تغییرات جدید باشد مخالفت می ورزند .بهمان اندازه که یک فکر نو اساسی تر و مهمترباشد و تغییرات بیشتری را درتاسیسات و آداب و رسوم و افکارموجود و رایج ایجاب نماید بهمان نسبت مقاومت جامعه در مقابل آن بیشتر خواهد بود .

اوگبورن و نیمکوف (*Meyer F. Nimkoff*) برای توجیه مخالفت مردم با تغییرات و اصلاحات و اختراعات دلایلی بشرح زیر ارائه میدهند .

۱ ــ نقائص اولیه اختراعات فنی و نا رسائیهای اصلاحات اجتماعی که سبب میشود مردم ازدر مخالفت با آنها درآیند و صبرو بردباری از خودنشان ندهند .

۲ ــ فاصله فکری و علمی بین مخترع و متفکربا جامعه ایکه درآن زندگی میکند ایجاب مینماید که مدت زمانی بگذرد تا یک تغییر بتواند مستقر شودو اذهان مردم آنرا بپذیرد .

۳ ــ عادت یکی دیگراز موانع سد راه تغییرات اجتماعی است . اشخاص غالبا " برحسب عادت کارمیکنند و از کاری یا چیزی که برایشان مانوس نباشد بیم دارند . بویژه تغییر عادات برای سالمندان امری است بسیار دشوار زیرا که تقریبا " با تار و پود وجودشان آمیخته است .

۴ ــ سنت یا کهنه پرستی علت دیگری برای مخالفت با تغییرات است .

آداب و رسوم کهنه اگرناقص هم باشند از آنجا که با عواطف و احساسات آدمی سرو کاردارند بسرعت از ذهن خارج نمیشود .

۵ــ عامل" منافع مسلم "اشخاص مانع دیگری در سر راه تغییر و اصلاح است . [1]

بارنس (*Harry Elmer Barnes*) درکتاب خود تحت عنوان " تاسیسات اجتماعی " می نویسدکه درجامعه باختری تا قبل ازآغازقرن نوزدهم میلادی تمایلات بیشتری برای قبول تغییرات در تاسیسات اجتماعی و برعکس میل کمتری برای قبول اختراعات فنی و اکتشافات علمی وجـود داشت وحال آنکه بعدازقرن نوزدهم این وضع بکلی دگرگون شده است بدین معنی که تمایلات عمومی برای پذیرفتن تغییرات فنی بیشتر و در عوض تمایل برای تن دادن به اصلاحات اجتماعی کمتر شده است .

بارنس این دگرگونی را چنین توجیه میکند که در آغاز عصرجدید تغییرات بیشتردر سایه مساعی طبقه متوسط حاصل میشد . نخست طبقه متوسط موجب ایجاد تحول در تاسیسات و افکار و ارزشهای قرون وسطائی شـد و سبب تغییر شکل حکومتهای استبدادی به حکومت مشروطه گردید و رژیم سرمایه‌داری و اصول آن را بوجود آورد و موفق بتحصیل آزادیهای مدنی متعددی شد . ولی بمحض آنکه منافع طبقه متوسط به منافع طبقه حاکم نزدیکتر شد شروع بدفاع از وضع

۱ــ ایضا " ص ۵۱۲ــ ۵۱۰ .

موجود کرد و در زمانیکه اختراعات‌فنی بطور کلی عامل ترقی و پیشرفت تلقی میگردید تغییر در تاسیسات اجتماعی موجود نامطلوب و خطرناک برای‌جامعه شمرده میشد .همین‌امرموجب‌گردید که علوم‌و فنون‌بسرعت‌جلو رود درحالیکه تاسیسات اجتماعی همچنان بهمان وضع اوائل قرن نوزدهم و شایدهم ماقبل آن باقی بماند .

همانطورکه قبلا " ذکرشد هرتغییری الزاما " در جهت پیشرفت‌و نوسازی نمیباشد هرچند که طبع آدمی اصولا " خواهان ترقی و توسعه است . پیشرفت و نوسازی جامعه انسانی‌گاهی سریع و زمانی کند صورت میگیرد . هنگامی‌که‌در جامعه پیشرفتی‌بچشم نمیخورد و یاحتی جامعه بسوی انحطاط پیش میرود باز هم‌این امردلیل بر آن نیست‌که فرد انسانی اصولا تمایلی به پیشرفت‌ندارد بلکه این امر ناشی از آن است که انسان در راه نیل به منافع و مصالح خویش راه خطا می پیماید و هرکس بفکر پیشرفت شخص خود بوده و در این راه‌حتی به منافع وحقوق دیگران نیز تجاوز مینماید .

بخش دوم ــ تعاریف نوسازی . واژه نوسازی شاید معادل فارسی مناسبی

در برابر کلمه *Modernization* (درانگلیسی‌و فرانسه)که امروزه زیاد مورد استعمال دارد باشد . ایده و فکر نو سازی بعنوان یک تکنیک و فن نسبتا " جدید است ولی گاهی مفهوم آن با ریشه های لغـوی آن کلمه اشتباه میشود .

تغییرات‌مشهود در زمینه های‌اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی درکشورهای تازه باستقلال‌رسیده بعنوان‌قسمتی‌از جنبش نوسازی مورد بررسی‌محققین‌است . برای‌فهم‌این‌جنبش ابتدا لازم است‌که نوسازی‌در مفهوم وسیع آن مورد مطالعه قرار گیرد . مفهوم نو سازی با مفهوم تغییر و تحول وجه مشترک دارد و نیزبا مفهوم ترقی و پیشرفت و اصلاحات مترادف است . در کتاب *Political Modernization* گرد آوری شده توسط کلود ای ولش (*Claude E. Welch, Jr.*) راجع به نوسازی چنین نوشته شده است :

> نوسازی فرایندی است مبتنی بـر استفاده عقلائی از منابع که غایت آن ایجاد یک جامعه نو (مدرن) است .

در همان کتاب خصایص یک جامعــه نو چنین ذکر شده است .

> بکار گرفتن تکنولوژی به منظور تسلط بر محیط ، استفــادهاز منابع انرژی ، وا بستگیهای متقابل و وسیع اجتماعی ، شهری شدن ،سواد ،تحرک اجتماعی ،سرزمین ، افسانه ها و شناسائی ملی کشور. [۱]

فرایند نوسازی بعنوان قسمتی از تغییر و تحول بر جوامع سنتی تاثیرمی

1- *Claude E. Welch, Jr., Political Modernization: A Reader in Comparative Political Change, (Belmont: California: Wadsworth Co., 1969). P. 12.*

گذارد. نوسازی پدیده ای است تقریبا" عمومی و جهانی و هرجا و هر زمان و بهرگونه ای که واقع شود با برتری علم وعقل قرین خواهد بود.

مفهوم نوسازی از نقطه نظرهای ایدئولوژیکی متفاوت است . از نظر یک کمونیست‌نوسازی‌فرایندی‌است‌که درقالب‌سوسیالیسم‌و براساس اصول مارکسیسم در امور اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی واقع میشود و هر اقدام به نو سازی که مبتنی بر آن اصول نباشد نوسازی واقعی تلقی نمیگردد. فاشیست ها با توجه بسابقه تاریخی آن درآلمان و ایتالیا طریق ناسیونال سوسیالیسم را تجـویز مینمایند .دربعضی‌کشورها نوسازی حقیقی را درمحدوده دمکراسی بسبک غربی ممکن میدانند و بالاخره برخی دیگر از دول راه و روشهای‌بینابین را توصیـه میکنند . بعبارت دیگر پدیده نوسازی در محدوده سیستمهای اجتماعی خاص تعریف میشود.

مایرون وینر (*Mayron Weiner*) درکتاب " نوسازی‌جامعه" بخش تعریف نوسازی می نویسد که .

هریک از رشته های علوم اجتماعی بیکی از جنبه های جریان نوسازی توجه دارد .اقتصاد دانان نوسازی را در درجه اول‌از نظرکاربردتکنولوژی‌بدست‌انسان‌برای‌نظارت‌بر منابع طبیعت ، به منظور فراهم کردن وسایل افزایش رشد بازده سرانه ، نگاه میکنند .جامعه شناسان‌در درجه اول به جریان متنوع و متمایز شدن ،که از خصوصیات جوامع جدید است علاقه دارند .آنان

درباره طرزپدیدآمدن ساختهای نوبرای عهده دار شدن وظایف جدید و یا بر عهده گرفتن وظایفی که قبلا" ساختهای دیگری انجام میدادند تحقیق میکنند و توجه آنها معطوف به تنوعهائی است که با پیدایش مشاغل نو و دستگاههای پیچیده آموزش و پرورش نو و انواع اجتماعات در ساختهای اجتماعی پدیدمیآید . دانشمندان علوم سیاسی به رابطه مسایل ساختمان ملت و حکومت پس از آغاز نوسازی توجه میکنند . علاقه آنان معطوف به روشهائی است که حکومتها برای افزودن بر ظرفیت ابداع و تطبیق خود با تغییر و تعیین مشی سیاسی جامعه بکار میبرند . ازآنجا که بدستآمدن این توانائی‌ها مستلزم آن است که توده مردم خود رادارای هویت ملی بدانند و سیستم سیاسی را مشروع بشناسند ،دانشمندان علوم سیاسی به وضعیت هائی که چنین وجه نظرهائی را توسعه میدهند توجه دارند . همچنین روش گزیدگان حکومت کننده را در مقابل تلاشهای شرکت کنندگان جدید در سیاست برای سهیم شدن در قدرت و پیش گذاردن خواستهائی دربرابر صاحبان قدرت ، ملاحظه میکنند .به بیان دیگر آندسته از دانشمندان علوم سیاسی در امر توسعه ، تنها باین موضوع که چه کسی قدرت را بکار میبرد و چگونه بکار میبرد که مورد توجه عموم دانشمندان علوم سیاسی است علاقمند

نیستند ، بلکه‌این نیزعلاقه مندندکه حکومتها چگونه ظرفیت
خود را برای تغییر دادن می‌افزایند ، به تقاضا برای تغییر
پاسخ میگویند و با کشمکشهای اجتماعی‌کنار میآیند [1].

چون‌هیچیک‌از گفته های مذکور به تنهائی جامع جهات اقتصاد، جامعه و سیاست نو نمیباشد لذا بعضی ازمحققین معتقدند که روش صحیح در تعریف نوسازی‌این‌نیست‌که خصوصیات‌جامعه بررسی‌شود بلکه باید خصوصیات اعضای آن رامورد تجزیه وتحلیل قرار داد .

سریل بلاک (*Cyril Edwin Black*) ، دیوید مک کله لند (*David C. McClelland*) آرنولد اندرسن (*Arnold Anderson*) و ادواردشیلز (*Edward Shils*) ازگروه محققینی میباشند که در تعریف نوسازی‌از نقطه نظرهای‌مختلف‌بخصوصیات‌اعضای آن توجه میکنند نه به خصایص جامعه . آنان مهارتهای فرد ، اعتماد به نفس‌او ، آمادگی وی را برای پذیرش افکار وایده های نو و غیره را ملاک قرار میدهند .

ازنظرمانفردهالپرن (*Manfred Halpern*)نوسازی متضمن تغییر و تحول سیستمهائی است که انسان جامعه خود را براساس‌آنها بنیاد نهاده است و این‌سیستمهاعبارت از سیستمهای اجتماعی ، اقتصادی ،

---

۱ ــ مایرون وینر ،نوسازی جامعه ، ترجمه رحمت اله مقدم‌مراغه ای وهمکاران (تهران . موسسه انتشارات فرانکلین ، ۱۳۵۰) صفحات ۲ ــ ۱ .

فرهنگی ، مذهبی و روانی هستند . بعضی محققین [1] تنها بخاطر سهولت در امر مطالعه ، پدیده نوسازی را ازسه نقطه نظر بررسی مینمایند .

۱ ــ بعنوان یک پدیده اساسا " اقتصادی که بافرایند صنعتی شدن رابطه نزدیک دارد .

۲ ــ بعنوان یک سلسله تغییرات اجتماعی و روانی که سبب تغییراتی در الگوهای سنتی رفتار و نحوه آگاهی فرد میشود .

۳ ــ بعنوان یک رشته تغییرات سیاسی از قبیل مشارکت بیشتر مردم در امور سیاسی رشد و بسط ناسیونالیسم و نظایرآنها .

پاره ای محققین نوسازی را اساسا " ازیک نقطه نظراقتصادی بررسی میکنند وآنرا یک پدیده اقتصادی میدانند و در برابر این سئوال قرار میگیرند که آیا امکان دارد الگوهای تاریخی تغییراقتصادی درکشورهای توسعه یافته درکشورهای تازه باستقلال رسیده و یا روبتوسعه نیز تکرار شود .

لذاکسانی هستند که فرایند نوسازی رایک فرایند صنعتی شدن میدانند . [2]

بسیاری ازمحققین باتوجه باهمیت زیاد صنعتی شدن درفرایند نوسازی

1- David E. Apter, The Politics of Modernization, (Chicago: The University of Chicago Press, 1969). p. 43.

2 – ibid.

کشورهای غربی‌معتقدند که نو شدن برابر است با صنعتی شدن . در یک‌جامعه صنعتی ساختمان اجتماعی بشدت تحت تاثیرصنعت قرارمیگیرد . باوجود این برابردانستن‌نوسازی با صنعتی‌شدن قابل توجیه نیست زیرادرکنار جدیدترین کارخانه ها نیزممکن است‌الگوهای سنتی اجتماعی وجود داشته باشد . صنعتی شدن جنبه برتر نو شدن است . ورود ماشین در حیات جامعه سبب میشود که عوامل اجتماعی جدیدی ظاهر گردد و تاسیسات و عادات اجتماعی‌نامتعادل سست‌شود و رو بنابودی‌رود .لذابهتراست که گفته شود صنعتی شدن یک شرط لازم‌ولی‌غیرکافی‌برای‌نوشدن است ، زیرا نوسازی بوضوح پدیده ای است بیش ازیک‌تغییراقتصادی .مثلا با در اختیار داشتن وجوه لازم میشود یک‌کارخانه جدید رابسهولت‌ایجاد کرد ولی‌تغییرالگوهای‌فرهنگی امری است بسیارمشکل .

جنبه های اجتماعی و روانی نو سازی نیز سهم مهمی در مجموع فرایند نوسازی دارد .

نوسازی‌سیاسی‌یکی‌از وجوه نوسازی کلی یا نوسازی جامعه انسانی است . هدف‌ازنوسازی سیاسی گسترش و توسعه ظرفیت و توانائی‌دستگاه حکومت است بنحویکه باندازه لازم انعطاف پذیر و پرقدرت باشد و از عهده تقاضاهائی که از آن میشود برآید و بتواند تغییرات اجتماعی را در مسیر و خط مشی های سیاسی جای دهد . بعبارت دیگر دستگاه حکومت باید کاملا" قادر بـه انجام انواع مختلف وظایف خود به بهترین نحو باشد .

نوسازی سیاسی‌درمفهوم گسترده‌آن شامل نوسازی اداری ، قانونگذاری

و قضائی‌است .نوسازی سیاسی با رشد اقتصادی‌و تغییرات و تحولات‌اجتماعی و روانی جامعه پیوسته است .

نو سازی سیاسی منحصر بـه گروهی خاص ازکشورها ، توسعه یافته یا رو بتوسعه ، وابسته به بلوک شرق و یا غرب نمیباشد .

دربلژیک بحران روابط میان فلاماندها و والون ها و درکانادا مشکلات استان‌کبک‌حکومتهای‌آن دوکشوررا بامسئله شناسائی ملیت‌مواجه ساخته است . دولت ایالات متحده آمریکا با معضل سیاهان و نسل جدید آنکشور دست‌بـه گریبان‌است .درماه مه ۱۹۶۸ حکومت مقتدر ژنرال دوگل‌پس از گذشت تقریبا " دهسال با بحران عمیق سیاسی نسل جوان فرانسه و خواسته های آنان مواجه شد . دولت پاکستان بعد از تجزیه ایالت شرقی (بنگال شرقی) از خاک آن کشور با بحران‌شناسائی‌جدید ملیت و دولت‌روبرو شد و بالاخره تردیدبخشی از یهودیان‌تبعـه‌ایالات متحده آمریکا در وفاداری به دولت متبوع خود و یا اسرائیل نمونه هائی از مشکلات سیاسی در کشورهای مختلف دنیا میباشد .

محققین [1] نظریه نوسازی و توسعه سیاسی را در سه مفهوم کلی تلخیص نموده‌اند .سه مفهوم‌مذکور عبارتنداز برابری ، ظرفیت و تنوع . دریک جامعه نوتقاضاهای روز افزون برابری ، مشارکت عمومی در امور سیاسی و مساوات‌در مقابل قوانین عمومی ، نیاز بیشتر به افزایش وسیع کارآمدی دستگاه دولت و

1 – *ibid.*

نیز متنوع و تخصصی شدن بیشتر وظایف و امور احساس میشود .

درکتابهای سیاسی جوامع از دید تاریخی به سه گروه سنتی ، انتقالی و نو تقسیم میشوند . جوامع سنتی و نو در مجموع جوامعی آزادند درحالیکه جوامع انتقالی که در زمان حاضر اغلب کشورهای باصطلاح " دنیای سوم " را در بر میگیرد از ثبات کمتری بر خوردارند . محققین سه خصیصه عمده برای فرایند نو سازی سیاسی در اغلب کشورهای تازه باستقلال رسیده که درمرحله انتقالی قرار دارند قائل میباشند .

۱ ــ افزایش قدرت‌حکومت‌مرکزی‌همزمان باتضعیف منابع سنتی قدرت .

۲ ــ متنوع شدن تاسیسات سیاسی و نیز تخصصی شدن آنها .

۳ ــ مشارکت‌هرچه بیشترعموم مردم درسیاست‌و آشنائی‌بیشتر افراد با سیستم سیاسی بطورکلی .

درکشورهای مذکورنوسازی سیاسی متضمن تغییرقابل ملاحظه ای درمرکز ثقل قدرت‌است .قدرت‌بتدریج از دست روءسای قبیله ای ، شاهزادگان وسایر افراد نظیرآنان خارج میگردد و قدرت‌سیاسی‌واحد غیرمذهبی‌و ملی جایگزین اقتدارات‌مذهبی ،سنتی ، خانوادگی و نژادی میشود . مسائل و مشکلات دول جدید تقریبا "بطورکلی‌نظیرمسایل‌و مشکلاتی‌است که سایردول درگذشته‌گرفتار

آنها بوده اند.[۱]

جنبه مهم و مشکل نو سازی سیاسی تغییر و تحول در رفتار عمومی است که چگونگی مشارکت مردم را درامورسیاسی تغییرمیدهد. آگاهی وسیع ومشارکت درسیاست ملی ازخصایص یک جامعه نو است نه یک جامعه سنتی . این مشارکت تا حدی نتیجه رشد احزاب سیاسی و گروههای ذی نفوذ مختلف میباشد.

هنگامی که معیارها ،رفتارها و رویه های سنتی مانعی در راه نوسازی باشد تغییر و تبدیل آنها بدو طریق ممکن است انجام شود.

۱ ــ وضع قوانین یاصدور فرامین و دستورهای لازم ،بهنگام تظاهرروحیه و طرزفکرقبیله ای یا علقه های محلی و ناحیه ای ، بمنظور تامین وحدت ملی در کوتاهترین مدت .مانند بعضی از کشورهای آفریقائی با رژیم حکومتی یک حزبی .

۲ ــ بابهره برداری و استفاده ازجنبه های خوب و مساعد ایمان و عقاید سنتی افراد جامعه بمنظور تغییر تدریجی آن عقاید و طرز فکرها .

طریقه و روش اول عبارت از حمله مستقیم به سنتهائی است که ازنظر رهبران دولتی عوامل مخرب و مضر تلقی میشوند و طریقه و روش دوم عبارت

1- *Gabriel A. Almond and James S. Coleman, The Politics of the Developing Areas, (Princeton: Princeton University Press, 1971), pp. 5-25.*

از تعدیل تدریجی سنتها و تطبیق آنها با اوضاع جدید است .

یکی از وجوه نو سازی این است که تغییرات اجتماعی ممکن است سبب تشدید اختلافات محلی شود تا کاهش آنها . غالبا" تصور میرود که با محو و زوال ارزش های سنتی ارزشهای نو و جدید جایگزین آنها میشود ولی درعمل مشاهده میشودکه این تغییرو تبدیل بسهولت صورت نمیگیرد . جایگزین شدن ارزشهای جدید در اذهان مردم مستلزم سپری شدن دو مرحله است .

۱ ــ تضعیف شدن معیارهای کهنه رفتار اجتماعی ازطریق ریشه کن شدن آداب و رسوم و عادات و پیوندهای باگذشته .

۲ ــ آشنائی افراد جامعه با الگوهای جدید .

شکی نیست که تغییرات و تحولات اجتماعی سبب تضعیف آداب ورسوم و سنن و پیوند های قدیمی و کهنه میشود و معهذا بسیاری از ارزشهای عمیق فرهنگی تقریبا" دست نخورده به موجودیت خود ادامه میدهند . سئوالی که در اینجا پیش میآید اینست که آیا سنن قدیمی رادع و مانعی در راه نوسازی هستند یا نه ؟

ازنظریک ایدئولوژی انقلابی خواستارنوسازی ، آداب و رسوم وسنتهای کهنه گذشته اصولا" باید ریشه کن شوند زیرا این امرلازمه یک تحول بنیادی است .حال آنکه درخط مشی های سیاسی متعادل طرفدار نوسازی برخی سنتها میبایست ازمیان برود و ازبعضی دیگر در بثمر رسانیدن نوسازی جامعه استفاده شود .

عوامل اصلی در توسعه سیاسی عبارتند از.

۱ ـ جمعیت : تغییر و تحول عناصر تشکیل دهنده جمعیت از وضع تبعه به شهروند همراه‌بامشارکت‌همگانی توده مردم درسیاست ، عطف توجه‌شدید باصول برابری‌ودرک پذیرش بیشتر قوانین و اصول حقوقی .

۲ ـ نقش عمومی دستگاه حکومت که متضمن افزایش ظرفیت و توانائی سیستم سیاسی در اداره امور عمومی و انجام تقاضاهای عمومی است .

۳ ـ اساس و سازمان‌سیاست‌درتوسعه سیاسی ،یعنی متنوع شدن بنیادی بیشتر ، تخصصی شدن بیشتر امور اجرائی و همبستگی بیشتر همه تاسیسات‌و سازمانهای سهیم در توسعه سیاسی .

نو سازی سیاسی پیش از آنکه بشکل قانونی دستگاه حکومت طـرز عمل‌و خط مشی احزاب سیاسی و گروههای مختلف توجه داشته باشد بـه ریشه‌های واقعی و عمیق افکار و احساسات و ایمان مردم نسبت به امور سیاسی یعنی به فرهنگ سیاسی جامعه نظر دارد .

فرهنگ‌سیاسی‌ازمجموعه احساسات ، تمایلات ، دانستنی ها ، رویه ها ، سنت‌ها ،افکار و نظریات ، روح تاسیسات عمومی ، منطق و طرزاستدلال‌اعضای جامعه تشکیل میشود و برطرز رفتارسیاسی درآن جامعه تاثیرمیگذارد .فرهنگ سیاسی‌تنها یک مجموعه بدون هدف و منظوراز تجربه های تاریخی‌نیست‌بلکه مظهر الگوهای مختلف و تلفیقی متناسب و هماهنگ از اجزاء یک کل است .

در هرجامعه ای یک‌فرهنگ سیاسی معین و متمایز وجود دارد که شکل و

معنی به فرایند سیاسی آن میدهد . درفرهنگ سیاسی یک جامعه هر فردی در طول زندگی خود تحت تاثیرتمایلات و احساسات سیاسی جامعه ای که در آن زندگی میکند قرار میگیرد . هر نسلی سیاست را از نسل قبل از خود میآموزد و در برابر آن واکنش نشان میدهد تا هنگامی که راه خویش را بیابد .

فرهنگ سیاسی بیشتر از تربیت اعضای جامعه و آموزش آگاهانه آنان از طرز کار سیستم سیاسی سرچشمه میگیرد . فرهنگ سیاسی دارای ابعاد عمیق عاطفیچون احساسات وفاداری و شناسائی جامعه ، عواطف انسانیو وابستگی جغرافیائی است .

همانطور که سیدنی وربا (*Sidney Verba*) درکتاب خود می نویسد فرهنگ سیاسی عبارت است از :

ایمان و عقاید ، سمبولهای گویا و ارزشهائی که مبین وضعیتیکه عمل سیاسی در آن انجام میگیرد . [1]

فرهنگ سیاسی یک اصطلاح جدید است که بعد از جنگ جهانی دوم درادبیات سیاسیمتداول شده است.همانگونهکهفرهنگبطوراعم بهزندگیاجتماعی وابستگیداردفرهنگسیاسینیزبطوراخص اساس وپایهعملو اقدام سیاسیاست .

1- *Lucian W. Pye and Sidney Verba, Political Culture and Political Development, (Princeton: Princeton University Press, 1965). p. 513.*

فرایند اجتماعی‌سیاسی‌شدن نه فقط رویه ها و احساسات‌عمیق‌ازدوران طفولیت و زندگی خانوادگی را در بر میگیرد بلکه شامل تجربیات بعـدی در آموزش مستقیم‌سیاست در مدرسه ، از طریق وسایل ارتباط جمعی و در تماس با سایر عوامل سیاسی اجتماعی بودن نیز میشود .

فرهنگ‌سیاسی فرایندی نیست‌که بموجب آن بسادگی رویه های سنتی‌رو بزوال‌نهند و روشهای‌عقلائی‌و کار آمدی افزایش یابد . در فرهنگ سیاسی یک محل همیشگی برای خاص بودن ، برای مشخص بودن شناسائی ها و نیز برای ملیت و مکان تولد اهمیت قائل شدن ، وجود دارد . توسعه از نظـر فرهنگ سیاسی متضمن حفظ هرچه بیشترالگوها و ارزشهای قدیمی تا جائی که مانع‌از پیشرفت‌نباشد و نیز پی بردن به چگونگی‌کمکی که سنتها میتوانند برای‌تحقق هدفهای‌ملی داشته باشند میباشد .

فرهنگ سیاسی یکی از جنبه های سیاست است ولی یک جنبه مهم آن . در گذشته توجه محققین‌وپژوهندگان‌سیاست بیشتر معطوف به موسسات سیاسی رسمی‌بود .آنان اکثرا" علل دوام وبقای سیستمهای سیاسی و یاشکست آنهارا در اموری چون قوانین اساسی کشورها و طریقه تصویب قوانین عادی ، شکـل دولت‌ویا استقلال‌قوه قضائیه ازدو قوه دیگر (مجریه و مقننه) و غیره جستجو میکردند . [1]

1 – ibid. pp. 513-520.

سایر جنبه های سیستم سیاسی یک جامعه در عین حال که واجد اهمیت میباشد با فرهنگ‌سیاسی رابطه نزدیک دارد. فرهنگ سیاسی به سیستم عقاید درمورد الگوهای کنش و واکنش سیاسی‌و نهادهای‌سیاسی‌مربوط است. فرهنگ سیاسی به‌آنچه که در دنیای سیاست روی میدهد کاری ندارد بلکه به آنچه اعضای جامعه راجع بآن وقایع می اندیشند و عقیده وباوردارند توجه دارد. در فرهنگ یک جامعه که مردم در باره امور طبیعی به تقدیر و سرنوشت ایمان دارند جهت فکری در فرهنگ سیاسی آن جامعه نیز در برابر دستگاه‌حکومت تسلیم و رضا است. برعکس در صورتی که فرهنگ سیاسی یک جامعه به برتری و غلبه انسان بر محیطِ و طبیعت اعتقاد داشته باشد جهت یابی درفرهنگ سیاسی آن هم بگونه دیگری است.

بطور خلاصه از مطالب این فصل این نتیجه بنظر میرسد که نهادهای اجتماعی در هیچ نقطه ای از جهان ثابت و راکد نمیباشد. همه چیز در حال تغییر و تحول است حتی اگر این تغییر و تحول بآرامی و کندی وبطرزی غیر مشهود صورت گیرد. زیرا که تحول قانون طبیعت زنده است و هرآنچه که بی تغییر است مرده است. تغییر و تحول نقطه پایانی ندارد. بدنبال هرتحول جدید تحولات جدید تری روی میدهد. بهمین قرار است نو سازی سیاسی و اجتماعی در جوامع مختلف. تنها تفاوت بین فرایند نوسازی جوامع مختلف در درجه و میزان سرعت‌تحول آنها نهفته است که آنها هم بستگی به شرایط و اوضاع و احوال‌خاص هرجامعه دارد. معیارهای کلی نوشدن‌که در عصرحاضر

ملاک پیشرفت‌محسوب‌میشود غیر مذهبی شدن و شهری شدن ، صنعتی شدن و مشارکت‌عمومی مردم در امور جامعه است و از آنجا که این‌معیارها ابتدائا " در غرب متجلی شدند غرب نمونه و مدل‌برای نو سازی تلقی گردید .امابنظر میرسد که این‌فرایند (مدل و نمونه غربی) تنهابجهات تاریخی اکنون اعتبار دارد . تا پایان این قرن ممکن است مدلها و نمونه های جدیدی در خارج از اروپا و آمریکای شمالی ظاهر شود که مورد تقلید و اقتباس سایر ملل قرارگیرد و ژاپن ممکن است یکی از آن نمونه ها باشد .

فصل دوم

تاریخچه تحولات سیاسی و اجتماعی ژاپن از اوایل قرن نوزدهم تا زمان حاضر

پس از آشنائی با مفاهیم نوسازی و فرهنگ سیاسی ، پیشرفت و تغییرو تحول نظری به حوادث و وقایعی که از اوایل قرن نوزدهم در تاریخ سرزمین ژاپن رخ داده می افکنیم ، زیرا آنچه که از پایان جنگ جهانی دوم در ژاپن واقع شده است ارتباط نزدیک با رویداد های قبل از جنگ مذکور و تحولات فرهنگی آن دارد .

بخش یکم ـ تاریخچه تحولات سیاسی واجتماعی ژاپن از اوایل قرن ۱۹ تا ۱۸۹۴ .

در قرن شانزدهم میلادی هنگامیکه سیاحان و دریانوردان اروپائی شبه جزیره مالایا را دور زده و بسوی آبهای خاور دور رهسپار شدند با تمدنی عظیم و کاملا" متفاوت از آنچه در هندوستان و آسیای باختری مشاهده کرده بودند مواجه گردیدند .

در منطقه ای پهناور از تونگ‌کینگ (*Tongking*)[1] در جنوب چین تا کره در شمال با فرهنگی روبرو شدند که در اصل چینی بود ولی شکل واحدی نداشت . در نواحی مختلف این منطقه پهناور به چین بعنوان مرکز

و قلب‌فرهنگ خود مینگریستند .ژاپن نیزجزئی ازآن‌تمدن بزرگ و وسیع‌بود . ازدیر زمان‌این‌کشورتحت نفوذ تمدن چین قرار گرفته و بسیاری ازعناصرمهم فرهنگ‌خود چون خط ،سبکهای ادبی ، مفهوم خانواده و سلطنت ، بودیسم و کنفوسیوسیسم ، طب ، نجوم و فلسفه را از آن سرزمین گرفته بود . یکی‌از خصوصیات‌بارزتمدن ژاپنی و ویژگیهای تاریخ این سرزمین که در فواصل مکرر رویداده این‌است که پیوسته بدنبال هر دوره ای ازکسب و اقتباس وسیع‌فنون و هنر و دانش خارجی دوره ای ازدمسازی و دگرگونی پدید آمده است که طی آن آنچه ازخارج وارد کشورشده متدرجا "رنگ و شکل و خصوصیات‌ژاپنی‌بخود گرفته است . باین لحاظ بنظر میرسد که هر آنچه طی یک صد سال‌اخیـردر ژاپن رویداده امری استثنائی و غیر عادی در محدوده تاریخ این کشورنبوده است .

باوجود این روابط سیاسی بین چین و ژاپن همانند علقه های فرهنگی بین‌دوکشور نزدیک نبود .ژاپن زمانی برتری چین را می پذیرفت و وقت‌دیگر حتی ببهای خطر بروز جنگ چین را تحقیر میکرد .

از طرف دیگر تاسیسات سیاسی دو کشور در دو جهـت متفاوت رشـدو توسعه یافتند . هنگامی که در چین دیوان سالاری امپراطوری تحول میبافت‌و اساس‌آن بر خدمات گروهی ممتاز از دانشمندان و اندیشمندان قـرار داشت ژاپن ازقرن دوازدهم میلادی ببعد مشی را که بیشتر به فئودالیسم اروپائـی

شبیه بود در پیش گرفت [1] . این جنبه از تاریخ سیاسی ژاپن با همه تغییرات و دگرگونیهائی که در بنیاد و رهبری آن پدید آمد تقریبا" تا اواسط قرن نوزدهم بطور یکنواخت ادامه یافت . در سال ۱۶۳۹ میلادی شوگون تصمیم بر این گرفت که دروازه های کشوررا بروی دنیای خارج ببندد و همه عواملی را که امکان داشت ثبات سیاسی کشور و موجودیت رژیم فئودالیستی او را به مخاطره افکند زیر نظارت شدید قرار دهد . او رفتن ژاپنی ها را بخارج از کشور منع کرده و از ورود بازرگانان و گروههای مذهبی بکشورش جلو گیری بعمل آورد . مسیحیت را که توسط ژزوئیت ها به ژاپن وارد شده بود بشدت سرکوب کرد . ولی این ممنوعیت کامل نبود بلکه دریچه ای در جزیره کوچک دشیما(*Deshima*) در مدخل بندر ناگاساکی (*Nagasaki*)واقع درجنوب غربی کشور بروی سودا گران چینی و هلندی [2]. باز بود و از این طریق تماسی اندک و بسیار محدود با دنیای خارج بر قرار بود . سیاست ملی بستن دروازه های کشور معروف به" ساکوکو " (*Sakoku*) بیش از دو قرن و نیم

1- *W.G. Beasley, The Modern History of Japan, (London: Weidenfeld and Nicolson, 1971). pp. 1-15.*

۲ ــ در دوران انزوای طولانی ژاپن فقط سودا گران چینی و هلندی تحت شرایطی مجاز به داد و ستد با ژاپن بودند (ماخذ . *ibid. p. 38.*) .

ادامه یافت . در طی این مدت خانواده توکو گاوا (Tokugawa)[۱] یک نظام سیاسی و اجتماعی خشن ، دقیق و منظم فئودالی را درسراسر ژاپن برقرار کرد . از جمله نظامات اجتماعی ، تقسیم بندی رعایای کشور به چهار طبقه بترتیب تقدم وتاخربود . ساموائی ها (Samurai) یا جنگجویان و سپاهیان ،زارعین ،افزارمندان و بازرگانان که هریک مشمول قواعد و ضوابط سخت مخصوص بخود بودند .

سامورائی ها ازروی سنت درازاء زمینی که ازدایمیوها (Daimyo)[۲] برای زراعت میگرفتند بآنان ابراز وفاداری میکردند . ولی بتدریج که خانواده توکوگاوا استقرارمییافت سامورائی ها نیزاز کشاورزی دست کشیده و درشهرهای قلعه ای (Castle-Town) ساکن شدند . سامورائی ها که خود به چند مرتبه و درجه تقسیم میشدند طبقه ای بودند که امتیاز حمل سلاح را داشتند و تمرکز آنان در شهرها مایه نگرانی شوگون بود . دردوران حکومت خانواده توکوگاوا و بسته بودن دروازه های کشور بروی دنیای خارج

---

۱ ــ توکوگاوا خانواده حاکم از قرن هفدهم تا اواسط قرن نوزدهم در ژاپن بود (ibid. p. 3)

۲ ــ دایمیوها اربابان فئودال محلی که در سلسله مراتب فئودالی بعد ازشوگون قرار میگرفتندودارای قلمرو و تیول مخصوص بخود بودند (Obunsha's Dictionary, op. cit.)

هیچ جنگ خارجی با ژاپن روی نداد و صلح و آرامش نسبی در داخل کشورهمه جا سایه افکند. شوگون بمنظورجلوگیری از طغیان روحیه جنگجوئی سامورائی‌ها و وفادار ساختن بیشترآنان بخود و به اربابان‌دایمیوی محلی و همچنین برای پیشگیری‌ازانحطاط اخلاقی و روحی‌ایشان و نیزتجلیل ازآنان یک رشته قواعد و نظاماتی وضع کرد که معروف به بوشیدو (*Bushido*) یا[1] طریق مردان جنگجو شد.

طبقه زارع پنج ششم‌نفوس کشور را تشکیل میداد و منبع تامیـن آذوقـه طبقات دیگر بود.

افزارمندان و بازرگانان پرورش یافتگان شهرهای قلعه ای بودند.

سیروقایع براین‌منوال‌قرارگرفت که تجاروپول داران که پست‌ترین طبقات محسوب میشدند در شهرها نفوذ یافتند و از طریق دادن وام بـه شـوگـون‌و

---

۱ ــ بوشیدو روحیه سامورائی‌تاثیری‌بسیارعمیق‌درکلیه شئون‌سیاسی واجتماعی مردم ژاپن باقی گذارد و هنوز هم پس‌از گذشت یک صد سال از الغای‌سیستم طبقاتی‌فئودالیسم‌آثارآن‌بکلی‌ازحیات‌جامعه ژاپنی محو نشده و بانحاء مختلف متجلی است (منبع . *Inazo Nitobe, Bushido:* *The Soul of Japan,* *(Tokyo: Charles E. Tuttle Co., 1969) pp. 1-10.*

اربابان فئودال ، آنان را بخود محتاج ساختند .

سیستم اداری حکومت توکوگاوا با تمام اقتدارات و استحکامی که داشت معهذادر درون خود بذرواقعی تغییر و تحول را می‌پروراند .بعبارت‌دیگرعامل اصلی‌واژگون‌شدن‌حکومت شوگون در سال ۱۸۶۷ بیشتر ناشی از عوامل داخلی کشور بود تافشارهای خارجی و عوامل مزبور بیشترماهیت اقتصادی واجتماعی داشتند تا علتی دیگر.

عامل مهم تغییر ،رشد اقتصاد پولی ودر کشور بود و با توسعه وبسط آن کالاها و محصولات بطور و سیعی در سراسر کشور داد و ستد میشد .

با گذشت‌زمان سامورائی ها که طبقه ممتاز و وابسته به طبقه حاکم جامعه بودند در نتیجه دوران طولانی آرامش کشور کم کم از حرفه خود که جنگاوری بود خسته شدند و نقش اساسی‌گذشته را بعنوان جنگجو از دست دادند. عده زیادی‌ازآنان در شهرهای قلعه ای ساکن شده واز زندگی روستائی گذشته خود گسیخته بودند .آنهادرآمدی که ازبابت حرفه جنگاوری‌خود دریافت‌میداشتند باتنزل‌ارزش پول‌دیگرتکافوی زندگیشان‌رانمیکرد و لذادر صدد یافتن مشاغلی درشهرها برآمدند . بعضی از آنان‌در دستگاه اداری شوگون و دایمیوها مشغول بکارشدند و درنقش مدیر و واسطه بین‌توده مردم‌ومقامات‌حکومتی‌درآمدند . [1]

بسیاری‌ازآنان هم چون شوگون و دایمیوهامقروض وام‌دهنده ها و تجار بودند

---

1 – *Reischauer, op. cit. pp. 96-107*

پولداران و بازرگانان که قدرت مالی بزرگی در شهرها بهمزده و علیرغم پائین بودن مرتبه اجتماعیشان اهمیت زیادی کسب کرده و با رژیم شوگون همکاری داشتند و خواهان حفظ وضع موجود بودند .این امراز طرفی بعلت منافعی بود که تحت سیستم فئودالی شوگون داشتند و از جهت دیگر بخاطر فقدان شعور اجتماعی کافی بود که بوضع حاضر خود راضی بودند .

دایمیوهاهم که دچار مشکلات مختلف اقتصادی بودند در بسیاری موارد توانستند بکمک مدیران سامورائی تحت خدمت خود راهی برای حل مشکلات بیابند . آنان دریافتند در صورتیکه تجارت با سایر مناطق خارج از تیول خود را بانحصار خویش در آورند و بمنظور بهره برداری از منابع داخلی توسعه صنعت راتشویق کنند قادر خواهند بود که باوضاع نا بسامان اقتصادی خود سر و سامان دهند . ولی برای انجام اینکار چاره ای جز بدور افکندن ضوابط مربوط به سلسله مراتب طبقاتی فئودالی و الغاء مقررات خشک و خشنی که خانواده توکوگاوا مایل بحفظ آنها بود نداشتند .

دایمیوهای نواحی ساتسوما (*Satsuma*) وچوشو (*Choshu*)[۱] درجنوب و غرب ژاپن در مقایسه با سایر دایمیوها در برابر شوگون ازاستقلال

---

۱ ــ ساتسوما درجنوب ژاپن درزمان حال استان کاگوشیما (*Kagoshima*) و چوشو درغرب کشور در زمان حال استان یاماگوچی (*Yamaguchi*) نامیده میشود .

بیشتری برخوردار بودند ، بطوریکه از نظر یک ناظرخارجی حکمرانان مستقلی بنظرمیرسیدند .

هر اندازه که مشکلات مالی و داخلی‌حکومت مرکزی شوگون افزایش‌مـی یافت آزادی عمل دایمیوها برای ضدیت با وی بیشتر میشد . دول اروپائی و آمریکائی‌نیزدر نیمه اول قرن نوزدهم‌چندین بار کوشیدند که شوگون را وادار به باز نمودن درهای ژاپن بروی خود نماید . شعارسونوجوئی (*Sonno-jo-i*) (امپراطور را تجلیل‌کنید و وحشیان " بیگانگان" را اخراج) دردهه ۱۸۵۰میلادی‌شعارکسانی‌شد که دست اندر کار سرنگون ساختن حکومت شوگون بودند . این شعار تعلق بدسته خاصی نداشت بلکه همه کسانی که با شوگونیت مخالفت‌داشتنددر این شعار ذینفع و متفق القول بودند . از پاره ای مورخان و محققان طرفدار اعاده حیثیت و احترام واقعی به امپراطورگرفته تا آنانکـه معتقدبودند که ژاپن‌بایدازداشتن تماس با بیگانگان‌اجتناب نمایدو درصورت لزوم با آنان بجنگد همگی خواهان طرد خارجیان یعنی اتباع کشورهای‌غربی بوده و منکر مزایا و منافع داد و ستد با خارج بودند زیرا بنظر آنان بیگانگان کشورشان را کثیف و آلوده میساختند .

حکومت توکوگاوا در عین حال که سخت به سیاست انزوا طلبی چسبیده بود ولی بتدریج بر اثر سیر حوادث و اصرار گروههائی از دانشمندان متقاعد شد که ضرورت ایجاب میکند درهای کشور را بگشاید .[۱]

وقتی که نیروی دایمیوهای مخالف شوگون و اشتهای زیاد آنان را برای نیل بقدرت بیشتر به عوامل مذکور اضافه کنیم ملاحظه میشود که چه قدرت بزرگ بالقوه ای در برابر حکومت خانواده توکوگاوا قد علم کرده بود . همه زمینه ها و عوامل برای واژگونی رژیم رو باحتضار شوگون آماده بود . تنها کافی بود که یک محرک قوی اوضاع بظاهر آرام را برهم زند و پایه های حکومت وی را به لرزه در آورد . این محرک درسال ۱۸۵۳ میلادی با ورود یک گروه نیرومند از کشتیهای جنگی آمریکائی به دریاداری کومودورپری (*Commodore Matthew Calbraith Perry*) به خلیج توکیو ،ازخارج وارد شد . پری حامل نامه ای ازطرف رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا پرزیدنت فیلمور (*Filmore*) برای امپراطورژاپن بود که پس از وارد آوردن تهدیداتی آنرا طی تشریفاتی خاص به نماینده مخصوص شوگون تسلیم نمود . پری همراه نامه رئیس جمهور نامه ای نیز از خود تسلیم نماینده شوگون کرد که مضمون آن این بود که باید درهای ژاپن برای تجارت و رفت و آمد با خارجیان باز شود . او پس ازتسلیم نامه ها با ناوگان خود از خلیج توکیودور شد و قبل از رفتن تذکر داد که برای گرفتن پاسخ نامه هایش سال بعد با کشتی های بیشتر و نیرومند تر مراجعت خواهد کرد .

لحظات حساس اخذ تصمیم فرا رسیده بود . شوگون برسر دوراهی خطرناکی قرار داشت . هر گاه تسلیم خواسته های پری میشد مخالفین بهانه ای برای طغیان و شورش بدست میآوردند و درصورتی که تصمیم به مقاومت در برابراو

میگرفت نیروی نظامی او قادر به مقابله با ناوگان مجهز و پیشرفته آمریکائی نبود . شوگون با دیدن کشتیهائی که با قوه بخار کارمیکردند و سلاحهائی که بر عرشه آنها قرار داشت پی به عقب ماندگی کشورش برده بود . وقتی که در سال ۱۸۵۴ پری‌مجددا " به خلیج توکیوآمد شوگون که ازهمه جهت تحت فشار قرار داشت‌با تقاضاهای‌او بطور مبهم موافقت نمود . عکس العمل پری دربرابر پاسخهای نا مفهوم شوگون این بود که یا با وی پیمان ببندد و یا آماده‌جنگ شود .

بموجب موافقت نامه ایکه سرانجام منعقد گردید دوبندرشیمودا (*Shimoda*) و هاکوداته (*Hakodate*)[1] برای تجارت و رفت و آمد بازوقرارشد که کنسول‌آمریکا نیزتعیین شود . اهمیت تسلیم شوگون درسال ۱۸۵۴ در برابر آمریکا باندازه اهمیت تسلیم ژاپن درجنگ جهانی دوم است زیرا که هر دو واقعه سرمنشاء تحولاتی عظیم در زندگی‌ملت ژاپن قرارگرفتند .

از همین‌جا سرو صدای دشمنان‌شوگون‌ببهانه واگذاری‌امتیاز به بیگانگان بلند شد بی آنکه ناگزیری وی را در دادن آنها مورد توجه قرار دهند . وقتی که تونزندهاریس (*Townsend Harris*)اولین‌کنسول‌ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۵۶ وارد شیمودا شد امتیازات بیشتری را خواستار

---

۱ ــ شیمودا درشرق ژاپن واقع در جزیره هونشووبندرهاکوداته در شمال واقع در جنوب هوکایدواست .

گردید . پاسخ شوگون با واین بود که او (شوگون) باید قبلا" موافقت دربار امپراطور رادراین‌باره جلب‌نماید ولی‌به مسئولیت‌خود پیمان تجارتی‌جدیدی را با ایالات‌متحده آمریکا امضاء مینماید بی‌آنکه عواقب ناشی از آن راتضمین کند .طولی‌نکشید که سایر دول اروپائی نیز خواستار انعقاد پیمانهای مشابهی باژاپن شدند واتباع خارجی‌شروع به اقامت‌درشهرهای‌توکیو ویوکوهاماکردند . این جریانات سبب شد که گروههای مخالف شوگـون کـه شعار اخراج‌وحشیان (بیگانگان) را تبلیغ میکردند خواهان لغو پیمان مزبور شوند و تهدیدکردند که هرگاه خواسته های آنان بر آورده نشود بزورتوسل خواهند جست . دراین میان‌پاره ای ازساموراتی‌ها درنقش عوامل اجرای‌طرح ها و دسیسه های سیاسی دایمیوها و اربابان فئودال مخالف شوگون و طرفدار امپراطور سهمی عمده در شکل گرفتن رویدادها دارند .

کارآشوب و اغتشاش بالا گرفت و یک رشتـه حوادث گوناگـون درنقاط مختلف‌کشور روی داد .اتباع‌خارجی‌مقیم ژاپن مورد ضرب و شتم قرارگرفتند . همچنین‌ژاپنی هائی که مورد سوء ظن واقع شده متهم به همدستی با خارجیان و خیانت به سرزمین مقدس‌آفتاب طالع بودند مورد حمله قرار می‌گرفتند .از جمله‌نایب‌شوگون ایه نا اوسوکه (*Iinaosuke*)درمارس ۱۸۶۰ بقتل رسید [1] .

1 – *Beasley, op. cit., pp. 70-75.*

سرانجام مردان میانه رو سربرداشته کوشیدند مناسبات بین امپراطور و شوگون رابهبودی‌بخشند. میانه‌روهاسعی کردند نظریات‌مختلف را بهم نزدیک سازند. آنان پیشنهاد نمودند که شوگون ایه موچی (*Iemochi*) با خواهر امپراطور وصلت نماید. همچنین از یک طرف کوشش شد تا نمایندگان خارجی را تحت حمایت قرار دهند و از طرف دیگر اجرای پیمانها را مدتی‌به تعویق اندازند تا ازخونریزی‌جلوگیری‌شود. ولی دربار امپراطور اصرار به الغاء تمام‌پیمانهائی‌که بابیگانگان منعقد شده بود داشت. در سال ۱۸۶۳ امپراطور فرمانی‌مبنی‌برطرد بیگانگان‌از کشور در ظرف بیست روز صادر کرد که سبب‌شد اختلافات‌بین او و شوگون‌سخت تشدید شود و شوگون‌در پاسخ امپراطور اعلام نمود که قادر به اجرای فرمان مزبور نیست.

نمایندگان سیاسی و کنسولی خارجی مقیم ژاپن که در ابتدا از شوگون حمایت‌میکردند براثروقایعی‌که اتفاق افتاد پی بضعف حکومت او برده عده‌ای از آنان توجه خود را به دربار امپراطور معطوف ساختند. دایمیوهای چوشو و ساتسوما که مخالف شوگون و طرفدار بازگشت قدرت بامپراطور و طرد بیگانگان از کشوربودند پس‌ازجنگ و کشمکشهائی‌با ناوگان‌جنگی دول اروپائی درحوزه های قلمروخود متوجه شدند که تاب‌مقاومت‌دربرابرنیروهای خارجی راندارند لذا ازدرصلح درآمده بفکر افتادند که از تکنولوژی مترقی بیگانگان درصنعت و اسلحه سازی‌استفاده کنند. آنهابتدریج‌ازشعار اخراج بیگانگان دست‌کشیدند

شروع بصدور فرامینی بدون مشورت قبلی با شوگون نمود و حتی شوگون را به مقر خود در کیوتو احضار کرد.

سرانجام در سال ۱۸۶۵ طایفه چوشو علیه شوگون سربشورش برداشت‌و قوای‌او را شکست داد. با الحاق طایفه ساتسوما به انگیزه شورش طایفه چوشو نیروی بزرگی تشکیل شد. شوگون در اوت ۱۸۶۶ هنگامی که در اساکابوددر گذشت‌و جانشین‌او ازنیروهای خسته و شکست خورده خود خواست که ازادامه جنگ دست بردارند. در همین احوال امپراطور کومیی (*Komei*) نیز درسال ۱۸۶۷ درگذشت‌وفرزند ۱۷ساله اوموتسوهیتو (*Mutsuhito*)[1] جانشین‌او شد. طوایف‌پیروز، چوشو و ساتسوما توافق کردند که تحت حکومت امپراطور جدید قرار گیرند. طوایف نواحی هیزن (*Hizen*)[2] و توسا (*Tosa*)نیزکه بامپراطور وفاداربودند به نیروهای‌دو طایفه مذکور پیوستند. شوگون‌جدید که از شکست‌مصیبت بار و بزرگ دیگری بوحشت‌افتاده بودازامپراطورتقاضا کرد که او را از اقتدارات و تکالیفی‌که بعهده دارد معذور بدارد.

---

۱ ــ موتسوهیتومعروف‌به میجی‌یعنی‌حکومت روشن در سالهای ۱۹۱۲ ــ ۱۸۶۸ بر ژاپن سلطنت کرد (ماخذ. *ibid, p. 174.*).

۲ ــ ناحیه هیزن در حال حاضر استان ساگا (*Saga*)و ناحیه‌توسا استان کوچی (*Kochi*) نامیده میشود.

درتاریخ سوم‌ژانویه ۱۸۶۸ امپراطور میجی فرمانی صادر کردکه بموجب آن تمام‌اختیارات‌واقتدارات مملکتی باو اعاده گردید و سیستم شوگونیت پس از قریب ۷۰۰ سال حکومت بر ژاپن رسما " لغو شد .

باین گونه مرحله اول رستاخیز معروف به رستاخیز میجی بپایان رسید .

نکته ای که ذکرآن در اینجا لازم بنظر میرسد اینستکه بلحاظی‌تحولات رستاخیزمیجی در واقع نوعی انتقال قدرت از دست گروههائی به گروه‌رقیب و نیرومندتر همان طبقه بود . بعبارت دیگر برخی گروههای مشخص مرکب از درباریان امپراطور و بعضی طوایف در سرنگون ساختن حکومت توکوگاوا دست بدست‌هم‌دادند و دراین میان‌طبقات زارع ، افزارمندان و بازرگانان‌نه نقش مستقیمی‌در شکل گرفتن تحولات داشتند و نه بلافاصله از نتایج‌آن بهره‌مند شدند . درمبارزه قدرت‌بین‌گروههای‌مختلف طبقه حاکم ، گروه پیروز ، عقاید جدید و یا انگیزه های نوینی را عرضه نمیداشت . زیرا شعار" اعاده‌حیثیت امپراطور " فکر تازه ای نبود بلکه جزئی از فلسفه محافظه کارانه قرون‌گذشته بود که اینک در خدمت نو سازی کشور قرار گرفته بود . باز گشت به حکومت امپراطوری‌هم ، حداقل در آغاز ،بمفهوم استقرار یک حکومت جدید نبودبلکه به معنی‌برکناری یک رژیم دیکتاتوری نظامی و جانشینی آن توسط دیکتاتوری نوعی دیگر که بر ارزشهای قدیمی استوار بود میبود .

ناگفته نماند که شخص امپراطورکه تازه به سلطنت‌رسیده بود جوان‌و بی تجربه و فاقد اقتدار بود . قدرت واقعی در دست مردانی بود که تحت شعار

" ازامپراطور تجلیل کنید " حکومت شوگون را سرنگون‌کردند و بنام امپراطور حکومت‌را بدست گرفتند . در واقع امپراطورچون قرون گذشته باز هم شخصا " دارای‌قدرت‌واختیاری‌نبود .رهبران‌جدید ملت ترکیبی بود از بعضی‌درباریان و عده ای ازدایمیوها و گروهی‌از سامورائی های جوان و با استعداد از طوایف غرب‌وجنوب‌ژاپن .رهبران‌و مدیران‌جدید که کشورشان در برخوردهای نظامی با دول اروپائی و آمریکائی شکست خورده و تحقیر شده بود خیلی زود بعقب ماندگی خود پی بردند . آنان از تجاوز اروپائیان به چین و سر نوشت آن [1] سرزمین‌درس عبرت گرفته و از خطرات مشابه بالقوه ای که کشورشان را تهدید میکردآگاهی‌داشتند .آنهاعزم‌خود را جزم‌کردند تا یک ژاپن‌نیرومندبسازند . آنان‌شعار " یک ارتش قوی و یک ژاپن غنی " را سرلوحه‌کار خود قراردادند . نگرانی‌وترس ازاستعماروتسلط غربی ها تبدیل به نیروی‌محرکه ای شدکه ژاپن را بسرعت بجلو راند .

برنامه حکومت‌جدیدبرای‌مقابله باخطر ،ترک‌راه و روشهای سنتی گذشته و نو کردن‌کشور براساس نمونه های دول غربی قرار گرفت . ولی در انجام‌این

---

۱ ــ سرنوشتی‌که چین‌پس ازجنگ‌معروف‌بجنگ تریاک‌بدان دچارشد دربیداری ژاپنیهادرمقابل خطراتی‌که با آن روبرو بودند سهم بسزائی‌داشت .جنگ مذکوردر سال ۱۸۴۲ باتحمیل پیمان‌معروف‌به پیمان نانکینگ به چین‌بنفع انگلستان تمام شد (ماخذ *ibid. p. 42.*)

امر مهم نهایت ظرافت و فراست بکار برده شد .

در سوگند امپراطور بتاریخ ۶ آوریل ۱۸۶۸ معروف به " منشور سوگند " پنج اصل بشرح زیر اساس برنامه های حکومت اعلام شد :

۱ ـ یک‌مجمع بزرگ‌تشکیل خواهد شد و بحث‌و مذاکره عمومی موردتوجه قرار خواهد گرفت .

۲ ـ با کوشش مداوم‌طبقات‌حاکم و محکوم رفاه تمام ملت تامین خواهد شد .

۳ ـ تمام اتباع‌کشور ، اعم از صاحب منصبان نظامی و غیرنظامی و نیز سایر مردم‌نهایت سعی خود را درانجام هدفهای مشروع خودبکار برده و هرگز از این بابت خسته نخواهند شد .

۴ ـ همه عبارات‌پوچ و بی معنی رها شده ، عدالت و راستی مبنای‌همه اعمال قرار خواهد گرفت .

۵ ـ دانش درسراسرجهان مورد جستجوقرارخواهد گرفت و باین‌ترتیب بنیاد سیاست امپراطوری تقویت خواهد شد .

درسالهای‌اولیه سلطنت‌میجی‌همه تلاشهای رهبران کشور مصروف ایجاد یک حکومت متمرکز با دستگاه اداری قوی شد . در بهار سال ۱۸۶۹ سیستم طبقات اجتماعی‌لغو شد و طبقه ساموراٸی از حمل سلاح و دارابودن امتیازات ویژه محروم‌گردید . قلمروهای جداگانه دایمیوها نیز برچیده شدند و تبدیل باستانها گردید . توسعه صنایع‌تسلیحاتی‌مورد نظرقرارگرفت و یک ارتش منظم

و مطابق‌الگوی‌آلمانی‌بوجود آمد .نیروی‌دریائی‌جدیدی تاسیس شد . راه آهن ، بانک ،پست ، چاپخانه و سایر مظاهر جدید تمدن غربی به ژاپن واردگردید .

دانشجویان و محصلین ژاپنی برای کسب علم به اروپا و ایالات متحده آمریکا اعزام شدند و کارشناسان‌خارجی بکشور دعوت گردیدند . در انتخاب و اعزام‌دانشجو بخارج دقت فراوان بکار رفت تا لایق ترین وبا استعدادترین آنان برگزیده شوند و سعی‌شد دانشجویان هر رشته بکشوری گسیل شوند که‌آن کشور درآن رشته از علوم پیشرفته تر بود . مثلا" برای طب و فنون نظامی ، آلمان ــ حقوق‌فرانسه ،دریانوردی بازرگانی و جنگی ، انگلستان و امورتجارتی ایالات متحده آمریکا در نظر گرفته شد .

درنوامبرسال ۱۸۷۱یک هیئت بزرگ و مهم‌ژاپنی بریاست پرنس ایواکورا *Iwakura* عازم اروپا و ایالات متحده آمریکا شد تا " در سراسرجهان دانش را بجوید" .مقصود ازمسافرت‌این هیئت‌امور فرهنگی بود ولی در ضمن کوشید که دول غربی را به تجدید نظردرپیمانهای نابرابرو تحمیلی که با ژاپن بسته بودند تشویق کند . هیئت مزبور تا سپتامبر سال ۱۸۷۳ به گشت و گـذار در کشورهای مختلف اروپائی پرداخت و با کنجکاوی خارق العاده ازکارخانه هـا دیدن نمود ، باسیاستمداران ملاقات کرد ، از تشکیلات اداری کشورها بازدید بعمل آورد و هر فرصتی را برای کسب معلومات جدید مغتنم شمرد . درمدت زمانی کمتر ازدهسال رستاخیزمیجی توانست خود را از بسیاری عوارض و آثار نظام سیاسی و اجتماعی گذشته نجات دهد و زمینه را برای‌استقرار تاسیسات

سیاسی و اجتماعی بهتر و جدید ترآماده سازد .

نظام جدید از نظر ماهیت یک نظام حکومتگروه کوچک " اولیگارشی" بود که اداره کنندگان آن عده ای کمتر از یک صد نفر مردان لایق ، فداکار و میهن پرست بودند . با وجود آنکه مردان مزبور گاه نسبت بیکدیگر حسادت میورزیدند و یاباهم‌رقابت داشتند معهذا همگی افرادی وطن پرستو صمیمی بودند که هدفشان اعتلاء و سرافرازی سرزمین اجدادیشان بود . امپراطوردر " منشور سوگند " وعده های مبهمی‌برای تشکیل یک مجلس مذاکره دادهبود . در سال ۱۸۷۹ دولت عملا " با تاسیس انجمنهای ایالتی که توسط کسانی‌که بیشترین‌مبلغ مالیات را در هر استان پرداخت میکردند انتخاب میشدندبا مجامع‌انتخابی‌آشنائی‌یافت . دوسال بعد حکومت گروه کوچک ژاپن وعده داد که تا سال ۱۸۹۰ یک مجلس ملی تاسیس نماید .

ایتو *Ito* [1] سامورائی سابق از ناحیه چوشو که بعد ها لقب پرنس باو اعطاء شد و بارها با شکل حکومت پارلمانی مخالفت کرده بود ماموریت یافت که درقوانین‌اساسی‌دول غربی‌مطالعاتی بعمل آورده طرحی برای‌قانون اساسی ژاپن تهیه نماید . او برای انجام این مهم از کشورهای عمده اروپائی دیدن نمود و پس‌ازبررسیهای لازم الگوی قانون اساسی آلمان را پسندید زیرا آنرا بیشترمنطبق‌با احتیاجات‌ژاپن‌و روحیه ژاپنی‌هاتشخیص داد . در سال ۱۸۸۹

---

۱ ــ ایتوهیروبومی (۱۹۰۹ ــ ۱۸۴۱) از زعمای معروف حکومت میجی .

اولین قانون اساسی ژاپن ، بعنوان هدیه ای سخاوتمندانه از جانب امپراطور به اتباعش ،اعلام شد . قانون مذکور امپراطوررا منشاء همه اقتدارات واختیارات مملکتی تلقی نموده حق حاکمیت را از آن او میدانست .باین ترتیب رهبران رژیم میجی بعنوان سخنگویان امپراطور مبنائی نظری برای استمرار حکومت خود یافتند . در قانون اساسی مذکور پارلمان (دایت) مرکب از دو مجلس اعیان و نمایندگان پیش بینی شده بود . اولین انتخابات مجلس نمایندگان درسال ۱۸۹۰ برگزارشد [۱] و بدینگونه ژاپن در جرگه حکومتهائی کـه دارای سیستـم پارلمانی بودند درآمد [۲] . باوجود آنکه حکومت میجی یک حکومت آمرومقتدر

---

۱ ــ از هر صدنفرتنها یک نفرحق شرکت در انتخابات راداشت .مراجعه شود به

Paul H. Clyde and Burton F. Beers, The Far East: A History of The Western Impact and Eastern Response (1830-1970), (London: Prentice-Hall International Inc., 1971), p. 258.

۲ ــ لازم بتذکر استکه استقرار حکومت پارلمانی در ژاپن بر خلاف جریانات و حوادث تاریخی که دراغلب دول اروپائی رویداد براثر فشار افکارعمومی ملت و تقاضاهای عامه مردم نبود بلکه قانون اساسی هدیه ای بود ازجانب امپراطوربملت خود . البته تقاضاهای روبافزایشی از طرف بخش کوچکی از مردم برای شرکت در دستگاه حکومت وجود داشت و این گروه آگاه سیاسی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بود و پارلمان بدقت زیرنظارت و محدودیت قرارداشت معهذا در سال ۱۸۹۲ کابینه ماتسوکاتا (*Matsukata Masayoshi*) بعدازشکست دربرابر پارلمان مجبور باستعفا شد زیرا پارلمان بصورت یک رکن مهم حکومت درآمده روزبروز بر نفوذ آن افزوده میشد .

باوجود این نباید چنین تصورکرد که ژاپن ناگهان مبدل به مهد دموکراسی شده بود . بلکه باید گفت که انتخابات سبب شد کسانیکه تاکنون خارج ازگروه رهبری سیاسی بودند به جمع اعضای اولیه گروه حاکم کوچک بپیوند ند و در تاسیسات دولتی مشارکت جویند . این عده قلیل بیشتر از عناصر آگاه سیاسی تشکیل میشد که اینک از نظر اقتصادی صاحب نفوذ و قدرت بودند .

بطور کلی طبقه برگزیده و حاکم این زمان مرکب بود از :

۱ ــ خانواده سلطنتی .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

تشکیل میشد ازبعضی بازرگانان و عده ای ساموراتی که درنظام جدید بطبقه گروه حاکم کوچک راهی نیافته و یا عهده دار مشاغل مهمی نبودند . بهر حال رژیم میجی مجبور بدادن امتیازاتی بمردم نشد بلکه خود راسا " این امتیاز را بمردم داد زیرا رهبران آن در مطالعات و بر رسیهای خود از تاسیسات سیاسی درغرب باین نتیجه رسیده بودند که لازمه یک کشورجدید (مدرن) و نیرومند داشتن شکل پارلمانی حکومت است (ماخذ
Reischauer, op.cit., pp. 125,126.

۲ ــ گنرو *Genro* یا سیاستمداران پیر که درحکم مشاورین‌خاص امپراطوربودند و موقعیت آنان فوق قانون اساسی بوده از قدرت و نفوذ فراوانی برخوردار بوده هیچ تصمیم مهم مملکتی بدون جلب رضایت آنان گرفته نمیشد .

۳ ــ اعضای مجلس‌اعیان که خود ترکیبی از نجبای دربار، دایمیوهای سابق و سامورائی‌هائی که به بر پا کردن رستاخیز میجی کمک کرده بودند میبود .

۴ ــ بعضی افراد منتخب از طبقات و گروههای حرفه ای [1] .

بخش دوم ــ تاریخچه سیاسی و اجتماعی ژاپن از سال ۱۹۴۵ ــ ۱۸۹۴ .

الف ــ تحولات سیاست خارجی ژاپن از ۱۹۱۸ ــ ۱۸۹۴

ازبدو روی کارآمدن‌حکومت میجی پیوسته افرادی در طبقه حاکم بودند که طرفدارسیاست‌توسعه طلبی‌بوده حکومت‌را باعزام‌نیروی نظامی‌به کشورهای همجوار برای ضمیمه یا دست نشانده ساختن آنها به ژاپن وسوسه میکردند . افراد مذکوردر اقلیت قرار داشتند و اکثریت با کسانی بود که معتقد

1 – *Beasley, op. cit. pp. 98-116.*

بودند نخست باید وضع داخلی کشور سروسامان یابد . باین ترتیب کشمکش و مجادله ای طولانی بین هواخواهان هر یک از دو شیوه وجود داشت .

انحطاط و ضعف نظامی چین و کره در قرن نوزدهم به دول متجاوز اجازه میداد که از آن وضعیت بنفع خود سوء استفاده نمایند . بعضی از رهبران ژاپن نیزکه شاهد رقابت دول اروپائی درتصرف سرزمینهای خارجی و تحصیل امتیازات اقتصادی از حکومت های ناتوان و نالایق آسیائی بودند برای آنکه از راه و روشهای اروپائی که سرمشق خود قرار داده بودند عقب نمانند مترصد یافتن بهانه هائی بودند که دست بکار شوند .

کشته شدن چند ماهیگیرکشتی شکسته اهل جزایر ریوکیو در سال ۱۸۷۱ به دست وحشیان جزیره فرمز بهانه خوبی بود تا در سال ۱۸۷۴ ژاپن بعنوان حمایت از اتباع خود و با تهدید به جنک از چین غرامت بگیرد و درضمن حاکمیت خود را بر جزایر ریوکیو [1] نیز تسجیل کند .

---

۱ ــ توضیح آنکه مسئله جزایر ریوکیونه فقط در دوران سلطنت میجی اهمیت یافت بلکه بعد ازجنگ جهانی دوم نیز یکی از مشکلات مهم در روابط بین دولتین ژاپن و ایالات متحده آمریکا گردید . ژاپنیها که هیچگونه اعتباری برادعای حاکمیت چینی ها برجزایر مزبور قایل نبودند پس از حادثه کشته شدن ماهیگیران ژاپنی بدست وحشیان فرمزی وزیر خارجه وقت ژاپن در

بقیه پاورقی در صفحه بعد

در سال ۱۸۷۶ با انعقاد پیمان کانگ هوا *Kanghwa* بین ژاپن و کره بهمان شیوه ایکه کمودورپری درسال ۱۸۵۴ دروازه های بسته ژاپن را بروی خارجیان گشوده بود ژاپن نیز دروازه های بسته کره را که دست نشانده چین بود بروی دنیای خارج باز نمود و بدین ترتیب زمینه برای جنگهای سالهای ۱۸۹۵ ــ ۱۸۹۴ چین و ژاپن مهیا شد .جنگهای چین و ژاپن که بخاطر رقابت دو دولت برای اعمال نفوذ در کره رخ داد با شکست چین و پیروزی درخشان ژاپن پایان یافت .ژاپنیها که ارتشی مجهز و جدید بوجود آورده بودند براحتی کره را تصرف کردند ،نیروهای دریائی چین را نابود ساختند و برجنوب منچوری غلبه نمودند . حتی بندر وی های وی *Wei-hai-wei* درشبه‌جزیره شانتونگ *Shantung* را متصرف شدند .

بموجب پیمان صلحی که بین متخاصمین بسته شد ، چین استقلال کامل کره را برسمیت شناخت ، بژاپن غرامت پرداخت نمود و جزیره فرمز را بژاپن

سال ۱۸۷۳ به چین سفرکرد و پس ازانجام مذاکراتی با مقامات آندولت ، چینیها اعتراف کردند که توانائی نظارت براعمال وحشیان فرمزی را ندارند . باصرار وزیر خارجه ژاپن چینیها تعلق جزایر ریوکیو را به ژاپن و نیز حق این دولت رابه مجازات وحشیان فرمزی پذیرفتند .

منبع) *Hugh Borton, Japan's Modern Century (New York: The Ronald Press Company, 1970), p. 184.*

واگذار کرد و نیز شبه جزیره لیائوتنک *Liaotung* واقع درقسمت جنوبی منچوری را بژاپن داد . ژاپن در این جنگ به جهانیان نشان داد که بیک‌قدرت مهم نظامی تبدیل شده و با موفقیت سنک بنای امپراطوری خود را گذارده است . ولی دیری نپائید که دول اروپائی ژاپن را مجبور ساختند تا اراضی اشغالی‌را به چین‌مسترد دارد و سپس بعد از چندی خود به جان چین افتاده هر یک‌قسمتی از خاک آنکشور را تصاحب نمودند . روسیه شبه جزیره لیائوتنک‌را که ژاپن‌به چین مسترد داشته بود متصرف شد . ژاپنیها که سخت از دیپلماسی دول اروپائی خشمگین بودند دریافتند که بزرگترین دشمن آنها روسیه است زیرا که بر منچوری مسلط شده و در امور داخلی کره نیزمداخله مینمود . بنا براین روسیه باید شکست داده شود تا راه برای برنامه های‌توسعه طلبانه ژاپن در آسیا باز گردد .

بگفته نهرو .

ژاپن یک ملت بزرگ صنعتی گشت و در عین حال مانند قدرتهای غربی یک ملت امپریالیست متجاوز و غارتگر هم شد [1] .

ژاپن که بسرعت بیک کشور صنعتی تبدیل شده تولیداتش افزایش یافته

---

۱ ــ جواهرلعل نهرو ، نگاهی‌بتاریخ‌جهان ، ترجمه محمود تفضلی ، جلددوم ، (تهران . موسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۴۶) ص ۹۹۶ .

و جمعیتش رو بتزاید بود به مواد خوراکی و موادخام صنعتی نیاز مبرم داشت .

مقدمات نبرد با روسیه با انعقاد پیمان اتحاد نظامی انگلیس و ژاپن در سال ۱۹۰۲ آماده شد . در فوریه سال ۱۹۰۴ ژاپنیها بطور ناگهانی ناوگان نظامی روسیه را درخاور دور مورد تهاجم قرار داده آنها را منهدم نمودند و سپس جنگ با آنکشوررا اعلام داشتند . دوری منطقه جنگ در خاور دور از مرکز قدرت در روسیه و ظهور جنبشهای انقلابی در داخل آنکشور و عواملی دیگر سبب شدند که علیرغم برتری کلی نظامی روسیه از ژاپن شکست بخورد وبموجب پیمان صلح پرتسموت (*Portsmouth*) [1] که بامضاء طرفین متخاصم رسید روسیه منافع ژاپن را درکره پذیرفت ، اجاره شبه جزیره لیائوتنگ و راه آهنی که در جنوب منچوری ساخته بود به ژاپن منتقل ساخت و نیز نیمه جنوبی جزیره ساخالین (*Sakhalin*) و شمال جزیره هوکائیدورا به ژاپن واگذار کرد [2] .

باین ترتیب ژاپن ، متحد نظامی بریتانیای کبیر فاتح جنگ با روسیه و دارنده یک قلمرو مستعمراتی نسبتا" وسیع بیک قدرت بـزرگ با استقبال ملل آسیائی مواجه شد زیرا یک ملت آسیائی افسانه شکست ناپذیری نژاد سفید را پوچ و توخالی نشان داده بود . میلیونها مردم در چین ، برمه ، هند ، جاوه

---

۱ ــ پرتسموت یکی از بنادر ایالات متحده آمریکا

2 – *Borton, op. cit. pp. 243-278*

و سایر نقاط پیروزی ژاپن را با دیده تحسین مینگریستند .

پس ازپایان‌جنگ‌ژاپن و روسیه ، ژاپن مداخله علنی و بی پروا در امور داخلی کره را آغاز کرد تا بدانجا که در سال ۱۹۱۰ رسما" آن سرزمین را به قلمرو امپراطوری خود ضمیمه ساخت . پس‌از این الحاق حکومت توکیو دست باقدامات‌وسیع عمرانی و توسعه اقتصادی درآن دیار زد. راه‌آهن ، کارخانه و سایرمظاهرتمدن‌جدید را به کره برد همزمان با این اقدامات‌نیز با بیرحمی وصف ناپذیری هرگونه ابراز مخالفتی را در آنجا سرکوب کرد. از وقایع مهم قبل‌ازجنگ جهانی‌اول در گذشت امپراطور میجی در سال ۱۹۱۲ بود .فرزند بیمار امپراطورمتوفی‌جانشین‌پدرشدوتاسال۱۹۲۶بنام "تایشو *Taisho* "[1] سلطنت کرد .

باشروع جنگ‌جهانی اول در اروپا ، ژاپن که متحد نظامی انگلستان‌بود به آلمان‌اعلان‌جنگ داد .جنگ مزبور فرصت مساعدی برای ژاپن بود تانفوذ خود را درآسیای‌خاوری و منطقه اقیانوس‌آرام‌توسعه دهد .ژاپن که به عواقب جنگ در اروپا چندان علاقه ای نداشت براحتی بدست اندازی برمستعمرات آلمان در خاور دور پرداخت . بندر تسینگتائو (*Tsingtao*)[2]

---

۱ ـ تایشوعنوان‌امپراطور (صلح بزرگ) بود . نام واقعی او یوشی هیتوبود .
(ماخذ *Obunsha's Dictionary, op. cit.*)

و همه منافعی را که آلمان درمجاورت آن بندر در چین داشت تصاحب کرد و بر جزایر ماریان *Marianas* کارولین *Caroline* و مارشال *Marshal* [1] دست یافت و بعد هابموجب پیمان صلح ورسای و منشورجامعه ملل تحت عنوان قیمومت اداره آن جزایر را بعهده گرفت . در اثناء جنگ هنگامی که همه دولت ها توجهشان معطوف به وقایعی بود که دراروپا اتفاق می افتاد ژاپن وقت مناسبی یافت که از چین امتیازات بیشتری تحصیل کند[2] . درسال ۱۹۱۵ ژاپن خواسته های خود را بصورت "بیست ویک تقاضا" [3]

---

۱ ــ جزایرسه گانه مزبور قبل از جنگ جهانی اول در تصرف آلمان بودند .

2 – *ibid. pp. 274-297.*

۳ ــ خواسته های ژاپن معروف به " بیست ویک تقاضا " مجموعه ای از امتیازات و منافع اقتصادی ، بازرگانی و سیاسی بود که مهمترین آنها عبارت بودند ازحق تعیین و انتصاب مشاورانی از طرف ژاپن نزد حکومت چین ، تمدید نود و نه ساله اجاره بندر پورت آرتور *Port-Arthur* وشهر دایرن *Dairen* واقع درشرق شبه جزیره منچوری جنوبی ونیز موافقتنامه های راه آهن منچوری جنوبی و آنتونگ *Antung* درقسمت شمالی شبه جزیره منچوری وانتقال حقوق و امتیازات قبلی آلمانها در شانتونگ واقع در شبه جزیره ای در جنوب مقابل منچوری به ژاپن و غیره (*ibid. pp. 291-292.*) .

در برابر چین مطرح ساخت که بر آوردن آنها عملا" چین را به مستعمره ای مبدل میساخت . حکومت جمهوری چین درمقابل درخواستهای ژاپن مقاومت نمود ولی‌ژاپن هم سرانجام توانست امتیازات اقتصادی و سیاسی با ارزشی را بدست آورد .

جنک در اروپا از جهت دیگر فوایدی برای ژاپن داشت زیرا بعلت بروز جنگ ارتباط بین کارخانه های نساجی انگلستان و سایر کشورهای اروپائی‌با بازارهای‌وسیع آسیائی‌آنها بریده شده سودا گران ژاپنی از این فرصت‌مساعد حد اکثر استفاده را بردند .

نتیجه جنگ در اروپا توسعه اقتصادی و سیاسی ژاپن بود و نیز بهبودی در وضع‌زندگی‌اهالی‌آنکشور. از طرف دیگر با شرکت در کنفرانس صلح ورسای ۱۹۱۹ ژاپن‌که قبلا" در عمل یک قدرت بزرگ صنعتی و نظامی دنیا شده بود رسما" به جرگه " پنج قدرت "[۱] بزرگ پیوست وعضو دائم شورای جامعه ملل شد .

---

۱ ــ منظورپنج متفق و پیروزجنگ ،انگلیس ، فرانسه ،ایتالیا ،ایالات متحده آمریکا و ژاپن است .

ب ـ تحولات‌سیاسی و اجتماعی در ژاپن از ۱۸۹۴ تا پایان جنگ‌جهانی‌اول .

مردم ژاپن که طی قرون متمادی تحت حکومت خشن فئودالی بسر برده بودند عادت‌به رهبری و هدایت‌شدن داشتند . در دوران سلطنت‌میجی گروه حاکم‌کوچک درنظارت برمردم و اداره مملکت دچار هیچ اشکال اساسی نشدند و علیرغم وجود اختلافات خصوصی و حسادتهای شخصی میان خود هر گاه با مشکلی روبرو میشدند راه حل آنرا براحتی مییافتند .

باوجود این‌نظارت‌دقیق براعمال و افکار مردمی که از هر سوی درمعرض نفوذ افکار و عقاید خارجی‌قرار میگرفتند کاری بس دشوار بود . جریانهای جدید فکری‌ابتدا در محافل روشنفکران ظاهر گشت . در اوائل سلطنت میجی بسیاری از رهبران جوان با کفایت بودند که گرچه از ساموراثیهای چوشو و ساتسوما در وطن پرستی‌دست کمی نداشتند ولی برخلاف آنان عظمت ژاپن را در قدرت نظامی جستجو نمیکردند .

فوکوزاوایوکی چی (*Fukuzawa Yukichi*)[1]

---

۱ ـ فوکوزاوایوکی چی (۱۹۰۱ ـ ۱۸۳۵) از برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی ژاپن در قرن نوزدهم بود . او که یک ساموراثی ازجزیره کیوشو بود دربندر ناگاساکی فن اسلحه سازی آموخت و زبان هلندی را فرا

پاورقی صفحه بعد

نویسنده و معلم بزرگ ژاپنی از جمله مردانی بود که با افکار و نظریات جدید رایج در اروپا و امریکا آشنا شده و اقدام بتاسیس روز نامه ای کرد . بیگانگان و بخصوص هیئت‌های مذهبی مسیحی نیز که اکثرا " از امریکا به ژاپن آمده بودند درتاسیس مدارس کمکهای‌ذیقیمتی نمودند . در مدارس مزبور نظریات و عقاید مسیحی شایع در غرب‌تدریس میشد و رهبران اولیه حکومت میجی‌نیز به افکار مزبور با نظر تساهل مینگریستند .

مسیحیت در ژاپن نو بسرعت گسترش نیافت . تنها چند هزارنفر که عموما " ازطبقه روشنفکر بودند بدان دین گرویدند . از طریق این‌افرادکه

پاورقی از صفحه قبل
گرفت ، سپس به مطالعه طب و زبان‌انگلیسی پرداخت و قبل از رستاخیزمیجی زمانیکه در دستگاه شوگون بعنوان مترجم خدمت میکرد باایالات متحده امریکا و اروپا سفر کرد . پس‌از رستاخیز به تعلیم و نویسندگی پرداخت . او بنیان گذاردانشگاه کی‌یو (*Keio*) درتوکیواست .فوکوزاوامردی‌آزادیخواه بود و افکار و عقاید لیبرال را ترویج میکرد . اثر مشهور او *Seiyo Jiji* " شرایط در غرب " است که در سال ۱۸۶۶ منتشر شد و در آن کتاب بسیاری ازمظاهر زندگی‌غربی را توصیف‌نموده است . فوکوزاوا در سال ۱۸۸۲ روزنامه *Jiji Shimpo* را منتشر ساخت‌و بوظیفه خود که روشن‌ساختن ملت ژاپن بود تا پایان عمر خویش‌ادامه داد . (ماخذ *ibid. p. 102*)

حتی کمتر از یک در صد جمعیت کشور را شامل نمیشدند اخلاق مسیحی نفوذ بیشتری بر افکار و طرز زندگی مردم بجای گذارد . فرهنگ در دوران اولیه حکومت میجی ترکیبی از تمدن غربی که هنوز بخوبی جذب جامعه نشده با عناصر باقیمانده از دوران های فئودالی بود . در سالهای آخر دوران میجی تولد یک فرهنگ‌نوی ژاپنی با ظهور ادبیات کاملا " جدیدی پیش بینی میشد . این ادبیات‌عمیقا " زیرنفوذ الگوهای‌غربی قرار داشت . ادبیات مذکوربقدری جدید بود که مضامین آنها گاه شباهت فراوانی به ادبیات معاصر روسی ، فرانسوی و انگلیسی داشت .معهذا ادبیات مزبور بیش از آن خوب و دلنشین بود که بسادگی‌یک تقلید تلقی‌شود . داستان مردم طبقه متوسط ژاپن باواقع بینی ، گاه با تجزیه و تحلیل عمیق روانی و گاه با شوخ طبعی خاصی توصیف شده است .بقلم ماهرانه داستان نویس بزرگی‌چون‌سوسکی (*S0seki*) استاد ادبیات‌انگلیسی آثاری خلق شد که در ردیف بهترین آثارادبی دنیای غرب بود . بگفته رایشاور .

ظهور ادبیات نو در اواخر دوران میجی بروشنی مبین این واقعیت بود که هنگامی که طبقه گروه حاکم کوچک بر ژاپن حکومت میکرد یک طبقه

---

۱ ــ ناتسومه سوسکی (۱۹۱۶ ــ ۱۸۶۶) مراجعه شود به

Ian Nish, The Story of Japan, (London: Faber & Faber, 1968), p. 123.

روشنفکر آزاد از طرز تفکر فئودالی درحال رشد بود و این طرز تفکر در نظر گروه حاکم کاملا بیگانه بود [1].

درکنار طبقه جدید روشنفکر گروه دیگری نیز قرار داشت که درحال یکی شدن با یکدیگر بودند و نظریاتی کاملا" متفاوت از عقاید گروه حاکم را ترویج میکردند . گروه اخیر از بازرگانان و بانکداران تشکیل میشد که اکثر شان از سامورایی ها و دایمیوهای سابق بودند ولی اینک بیشتر به موضوعاتی چون مسائل مالیاتی و بهره بانکی علاقمند بودند تا به قدرت نظامی و توسعه مستعمراتی . گروه های مذکور با صاحبان مقامات پائین دولتی خارج از طبقه حاکم متفق شده برای بدست آوردن حق اظهارنظر بیشتر در امور مملکتی جار و جنجال براه انداختند .تاسیس پارلمان درسال ۱۸۹۰ فرصتی به آنان داده بود تا پایگاهی در سیاست کشور بیابند . احزاب سیاسی ژاپن نخست دراطراف گروه حاکم سازمان یافتند ولی با گذشت زمان گروه کوچک حاکم حمایت گروه های آگاه سیاسی دیگر را ضروری دانست . بتدریج محافل بزرگ مالی و صنعتی اداره احزاب سیاسی را بدست گرفتند هرچند که طبقه حاکم هنوز رهبری کشور را در اختیار داشت . کم کم با بر طرف شدن محدودیتهای مالیاتی بر عده رای دهندگان در انتخابات پارلمانی افزوده شد . شرایط شرکت در انتخابات تاحدی تسهیل شده بود که درپایان جنگ جهانی اول عده انتخاب

1 — *Reischauer, op. cit. p. 144.*

کنندگان به یک‌میلیون و پانصدهزارنفر افزایش یافت .این‌عده بخش‌عمده ای از طبقات متوسط را در بر میگرفت ولی هنوز شامل دهقانان و کارگران شهری نمیشد .

باوجودموفقیتهای‌سیاسی که نصیب‌طبقات‌متوسط شده بود و نیزعلیرغم ظهور تمایلات جدید روشنفکری ، ژاپن تحت رهبری گروه کوچک حاکم وارد درجنگ جهانی اول شد . با پایان جنگ و شروع دوران بعد از آن بزودی معلوم گردید که دیگر یک گروه کوچک حاکم و مشخص وجود ندارد بلکه بجای آن هزاران‌دیوان سالار ،فرمانده نظامی ، بازرگان و روشنفکر هست که همگی برای‌رسیدن‌به قدرت و نظارت بردولت برقابت با یکدیگر سر گرمند . نه فقط گروه های‌مذکورخواهان شرکت‌درامور مملکتی بودند بلکه تقاضاهای‌روز افزونی نیز از جانب سایر طبقات برای سهیم شدن در سیاست مطرح میشد . در طی چند سال نمایان شد که زندگی روشنفکری و حتی الگوی اجتماعی درشهرهای ژاپن بشدت رنگ غربی یافته است [1] . بنظر میرسد که فرهنگ جدید ژاپنی‌که درآثار و نوشته های‌کسانی چون ناتسومه سوسکی بدان اشاره شده بود درحال ظهور بود . یکی از دلایل این تغییر ناگهانی نا پدید شدن گروه حاکم اولیه بود . امپراطور میجی در سال ۱۹۱۲ در گذشت و تخت سلطنت از آن فرزند ناقص العقل وی گردید که تا سال ۱۹۲۶ بنام تایشو سلطنت کرد . امپراطور

1 - *ibid. pp. 144-156.*

جدید توانائی و کفایت‌لازم برای هدایت حکومت‌را نداشت تا حدیکه درسال ۱۹۲۱ مجبورگردید وظائف‌تشریفاتی‌رانیزبه فرزند ذکورخود که نائب‌السلطنه شد واگذار کند . مرگ امپراطور میجی به معنی ناپدید شدن یکی از بزرگترین شخصیتهای‌گروه کوچک حاکم و نیزآغاز دوران جدائی کامل سلطنت‌ازسیاست بود .امپراطور تنها مظهر کشور محسوب میشد و در واقع عاملی بود در دست کسانیکه مملکت را اداره میکردند .

اینتو بنیان گذار و طراح قانون‌اساسی که چهار بار به مقام‌نخست وزیری نائل شده بود در سال ۱۹۰۹ توسط یک کره ای به قتـل رسیده بود .یاماگاتا *Yamagata* پدر ارتش جدید ژاپن نیز که دو بار نخست‌وزیـر شده‌بود درسال ۱۹۲۲ فوت‌شد .دو سال بعد تنها یکی از " سیاستمداران پیر "دوران میجی پرنس سایونجی *Prince Saionji* نجیب‌زاده قدیمی‌دربار وشاید کوچکترین عضو طبقه حاکم باقیمانده بود . در این زمان نسل‌جدیدی‌بقدرت میرسید .اکثریت فرماندهان نظامی ، دیوان سالاران ، بازرگانان‌و روشنفکران از نسل جدیدی بودند که یا در زمان رستاخیـز میجی متولد شده و یا در آن دوران بزرگ شده بودند . بیشتر این مردان فرزندان سامورائـی های‌سابـق بودند ولی‌خود هرگز به شیوه سامورائی‌زندگی نکرده و نیزهیچیک ازگروه‌های جدید احترام و قدرت گروه کوچک قدیمی را نداشت .

دلیل‌مهم دیگر برای تغییرات ناگهانی جنگ جهانی اول بود که محرک نیرومندی‌برای‌توسعه تجارت و صنعت‌بود و بایجاد طبقات‌بازرگانان وبخصوص

به تشکیل شرکتهـای بزرگ تجاری و صنعتی که در سیاست و زندگی مردم‌ژاپن تاثیربسزائی داشت کمک کرد .این سودا گران قهرمانان ژاپن جدید شدند [1] .

علاوه بر دلایل فوق موفقیت بزرگ دمکراسیهای غربی در جنگ جهانی اول به شدت برطرز فکر ژاپنیها اثر گذارد . دمکرات ترین قدرتها بریتانیای کبیر ،فرانسه‌و ایالات‌متحده آمریکا ازجنگ‌فاتح بیرون‌آمده و دولتهای‌مستبدی نظیر آلمان ، روسیه و اطریش و هنگری مضمحل شده بودند . در چشم‌مـردم عادی‌ژاپن دمکراسی‌عامل نیرومندی‌دولتهابود لذا برنظام حکومتی‌استبدادی برتری داشت .

بطورکلی دراین دوره یعنی از ۱۸۹۴ الی ۱۹۱۸ حکومت پارلمانی ژاپن مرحله حساس‌آزمایشي را طي کرد که ضمن آن ژاپن‌با ساختمان و نحوه خـاص بحث و مذاکره و سازش سیاسی‌در چهار چوب‌قانون‌اساسی آشنائی حاصل‌نمود و زمینه برای رشد لیبرالیسم وحکومت دمکراسی در دهه ۱۹۲۰ مهیا گردید . بعبارت‌دیگر دراین دوره بیگانگی مطلق بین حکومت گروه کوچک‌حاکم‌واحزاب سیاسی‌از بین رفت .گروه کوچک حاکم ژاپن که از زمان رستاخیز زمام امورکشور دراختیارش بود بقدرت خود در اداره کشور اعتماد داشت . حکـومت‌طبـق قانون اساسی خود را تابع امپـراطورمیدانست نه‌تابع خواسته‌های‌احزاب‌سیاسی ولی‌احزاب‌سیاسی‌معتقدبودندکه‌حکومت‌بایدحزبی‌شودودربرابر مجلس نمایندگان

1 – *Nish, op. cit. pp. 141-149.*

مسئول باشد . این بحث و جدل و کشمکش در تمام این مدت بین گروه کوچک حاکم و احزاب سیاسی ادامه داشت و سرانجام نوعی تفاهم بین طرفین حاصل شد باین ترتیب که حکومت با واگذاری شغل یا شغلهائی در کابینه باحزاب حمایت آنها را ازبرنامه های خود خواستار گردید . این تفاهم و یا ائتلاف متزلزل احزاب را قادر ساخت که در دستگاه اجرائی کشور راهی بیابند هرچند که نفوذ شان اندک و بظاهر غیر قابل توجه بود .

ج ــ آغاز دوران لیبرالیسم و دمکراسی در ژاپن از پایان جنگ جهانی اول الی سال ۱۹۳۰

با کنار رفتن حکومت گروه کوچک حاکم قدیمی ازصحنه سیاست در ژاپن معلوم شد که پارلمان و سیستم‌حزبی راحت ترین و بهترین وسیله برای‌ایجاد تعادل میان‌نیروهای‌مختلف سیاسی است . دیوان سالاران عالیمقام ،افسران عالیرتبه ارتش و نیروی‌دریائی ،مدیران شرکتهای بزرگ‌تجاری‌و صنعتی‌معروف به زایباتسو (*Zaibatsu*) [1] بیکدیگر نزدیکترشده جای‌گروه

---

۱ ــ زایباتسو یا گروههای مالی و شرکتهای‌بزرگ متعلق به چندخانواده بازرگانان‌بسیارغنی‌که در دهه ۱۹۲۰ از طریق وحدت‌شرکتهای مختلف بوجود آمدند (کارتل و تراست ژاپنی) و ثروت‌سرشاری را به چنگ‌آوردند . میتسوئی (*Mitsui*) ،میتسوبیشی (*Mitsubishi*) ، سومیتومو (*Sumitomo*) و غیره ازجمله گروههای مذکورمیباشند . شرکتهای مذکور نقش مهمی در سیاست و اقتصاد ژاپن ایفا کردند و در سالهای‌قبل از جنگ‌جهانی دوم اماج حملات سخت افراطیون دست راستی آن کشور واقع شدند (*ibid. p. 226.*)

کوچک سابق را گرفتند بی آنکه از احترام و قدرت بلا معارض آنان بر خوردار باشند. چاره مشکلات ائتلاف سیاسی در پارلمان تشخیص داده شد. شرکتهای بزرگ بازرگانی پارلمان رامحل مناسبی برای مذاکره و چانه زدن بادستگاه اداری مملکت یافتند و برای نیل به قدرت سیاسی از طریق احزاب ، اعطای کمکهای مالی به آنها را ضروری دانستند. تجار کوچک و صاحبان اراضی روستائی نیز که از آغازاستخوان‌بندی احزاب سیاسی را تشکیل میدادند مجبوربه پشتیبانی ازنظام پارلمانی بودند زیرا پارلمان تنها طریقه و وسیله اعمال مستقیم قدرت سیاسی برای آنان بود. پارلمان نقطه برخورد نیروها و منافع مختلف شده بود.

در دهه ۱۹۲۰ اکثرکابینه هاحزبی بودند و به اکثریت منتخب درپارلمان اتکاء داشتند. دو حزب عمده سی‌یوکای (*Seiyukai*) و کن سی کای (*Kenseikai*) که درسال ۱۹۲۷ به مین‌سی‌تو (*Minseito*) تغییر نام داد ، اغلب وسیله ای در دست افراد مقتدر و یا صاحبان منافع خصوصی بودند . ولی بهرجهت پارلمان رکن اصلی حکومت را تشکیل میداد.

ژاپن نخستین سرزمین ،خارج از اروپا و امریکا بود که نظام پارلمانی [1]

---

۱ ــ زیرا همانطور که در صفحه ۶۶ ذکر گردید درسال ۱۸۹۰ اولین انتخابات پارلمانی در ژاپن برگزار گردید . در ایران حکومت مشروطه درسال ۱۹۰۶ استقراریافت و در روسیه تزاری نیز که همیشه یک کشور اروپائی محسوب

را برگزید هر چند که هنوز اکثریت ملت نقش اساسی در اداره امور کشور ایفا نمینمود پایه های نظام جدید حکومت حزبی در ژاپن در اوائل سپتامبر سال ۱۹۱۸ گذارده شد. در آن تاریخ هارا (*Hara*) رهبرحزب سی یوکای اولین فرد معمولی خارج از طبقه گروه کوچک حاکم و نخستین سیاستمدار حرفه ای ژاپنی از نسل جدید بود که زمام نخست وزیری را بعهده گرفت و باین ترتیب گامی دیگربسوی دمکراسی واقعی برداشته شد. در واقع اولین رهبر حزب مذکور پرنس ایتو بود ولی او بجای اینکه یک عامل حزب باشد درسال ۱۹۰۰ بتاسیس آن کمک کرد تابرای خط مشی سیاسی خود در پارلمان پشتیبانانی داشته باشد. هارادست پرورده سیاستهای حزبی و برای گسترش نفوذ خودبرحمایت سی یوکای متکی بود. پس ازقتل او بدست یک مرتجع در سال ۱۹۲۱ کابینه های متعددی پی درپی روی کار آمدند . این کابینه ها گاه از طرف یک گروه زایباتسو و وقت دیگرازجانب دارو دسته ای دیگرحمایت میشدند. زمانی بیشتر زیر نفوذ ارتش و نیروی دریائی قرار میگرفتند و لذا بیشتر متمایل به نشان دادن شدت عمل درسیاست خارجی بودند. تا سال ۱۹۳۲ که عملا" اساس حکومت حزبی برچیده شد، رویهمرفته تمایلات گروههای وابسته به منافع بزرگ مالی و بازرگانان در کابینه ها برتری داشت [1].

در دهه ۱۹۲۰ بازرگانان ژاپنی با وضع مالیاتهای سنگین ازطرف حکومت

---

1 – Beasly, op. cit. pp. 220-224.

به منظور تامین هزینه های ایجاد تاسیسات عظیم نظامی و دریائی مخالف بودند . آنها معتقد به پیشرفت اقتصادی از راه توسعه صادرات و تحصیل امتیازات اقتصادی در خارج ازکشور از طریق مسالمت آمیز بودند زیرا بنظرآنها راه حلهای صلح جویانه کم خرج تر و سودمندتر از روش توسعه مستعمراتی ازراه جنگ و ستیزبود . این نظر بخصوص در مورد چین که ژاپنیها همیشه چشم طمع به آن داشتند صادق بود . بیداری احساسات ملی در چین سبب شده بود که چینیها کالاهای ژاپنی را تحریم کنند . در نتیجه مداخله نظامی در آن کشور پر خرج و کمرشکن میبود و هزینه های نظامی منافع تجاری را تحت الشعاع قرار میداد .چنین طرز فکری در ژاپن با در نظرگرفتن احساسات جامعه بین المللی درسالهای پس ازجنگ جهانی اول بزودی منجر بطرد سیاست توسعه مستعمراتی از طریق بکار بردن نیروی نظامی شد . در سال ۱۹۲۲ ژاپنیها آخرین افراد از سپاهیان خود راکه به سیبری اعزام داشته بودند از آنجاخارج کردند [1].

---

۱ ـ نیروهای نظامی ژاپن درسال ۱۹۱۸ کمی قبل از روی کارآمدن کابینه هارا بهمراه نیروهای امریکائی و انگلیسی در بندر ولادی وستک پیاده شدند . عده سربازان اعزامی ژاپن به سیبری بیش از حد لزوم بود و قصد ژاپنیها هم این بود تا ازاوضاع مغشوش روسیه انقلابی بهره برداری کنند . ولی حکومت جدید ژاپن این ماجراجوئی را بی فایده دانست و سپاهیان خود را ازآنجا فراخواند

۱ ماخذ ibid pp. 208-210

در زمستان سال ۱۹۲۲ ــ ۱۹۲۱ در کنفرانس واشنگتن ، ژاپن در برسمیت شناختن تمامیت ارضی چین و طرد سیاست تجزیه نمودن آن کشور به ایالات متحده امریکا و سایر دول اروپائی پیوست . ژاپن همچنین با دیگر اعضای " پنج قدرت بزرگ "[1] بتوافق رسید که نیروی دریائی خود را محدود کند .

در زمستان همان سال ژاپن بموجب پیمان جدا گانه ایکه با چین منعقد ساخت نواحی اطراف خلیج کیائوچو (*Kiaochow*) و نیز امتیازات اقتصادی در قسمتهای مجاور چین شمالی را که زمانی زیر سلطه آلمانها بودو اینک در اختیار داشت به چین مسترد نمود . ژاپن همچنین موافقت کردکه همه نیروهای نظامی خود را از آن نواحی خارج کند . در سال ۱۹۲۵ حکومت ژاپن باحذف چهار تیپ از ارتش آماده بخدمت خود تقلیل قابل توجهی در قدرت‌نظامی‌خویش داد . باین ترتیب‌تجار ژاپنی‌وقفه ای درگسترش‌مستعمراتی بوجود آوردند و حتی‌خود ، کاستن از هزینه های نظامی را توصیه میکردند . از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ با روی کار آمدن کابینه بارون تاناکا (*Tanaka*) که فردی‌نظامی و درضمن رهبرسی یو کای بود خط مشی سیاسی حکومت بویژه در امورخارجی تغییر یافت .او برای جلوگیری از پیشروی نیروهای چیانکایشک در شمال چین نیروهای زیادی را از منچوری به شانتونگ اعزام داشت . زیرا چیانکایشک‌پس از اقدام به کودتای ضد کمونیستی درشانگهای در آوریل ۱۹۲۷

۱ــ منظوردول‌ایالات‌متحده‌امریکاــ ایتالیاــ فرانسه ــانگلیس‌وژاپن‌است

بقصد متحد ساختن سرزمین چین تحت رهبری حکومت خویش عازم شمال آن کشور گردید . پیشروی چیانکایشک بسوی شمال تهدیدی به منافع ژاپن در منچوری و نواحی اطراف آن تلقی میشد . هر چند که نیروهای ژاپنی موفق شدند جلوی پیشروی چیانکایشک را بگیرند ولی تاناکا سرانجام مجبور شد که از سیاست توسعه طلبانه خود دست بردارد و به زودی نیز استعفا کند .

جانشینان تاناکا به خط مشی و سیاست قبلی که دیپلماسی سازش بود باز گشتند .

رشد سیاسی و بیداری اجتماعی سایر طبقات نظیر استادان دانشگاهها معلمان و نویسندگان ، اطباء و وکلای دادگستری ، حقوقدانان ، کارمندان ادارات دولتی و حتی کارگران شهری در دورانی که دمکراسی شکوفان بود سبب شد که تقاضای شرکت در حکومت افزایش یابد .

درسال ۱۹۱۹ عده رای دهندگان از ۱۵۰۰۰۰۰ نفر به ۳۰۰۰۰۰۰ نفر و درسال ۱۹۲۵ که لایحه حق رای برای عموم افراد ذکور بتصویب رسید تعداد رای دهندگان به ۱۴۰۰۰۰۰۰ [1] نفر رسید . بموجب قانون جدید همه افراد ذکور و بالغ کشور از دهقان و کارگر گرفته تا طبقات متوسط و بالا میتوانستند درانتخابات پارلمانی شرکت کنند و رای دهند . ولی طبقات پائین جامعه چون هنوز از رشد سیاسی کافی برخوردار نبودند علاقه کمتری به سیاست نشان می

---

1 – Reischauer, op. cit. p. 152.

دادند. مثلا بنظرمیرسید که اکثریت دهقانان ژاپنی هنوز به تمایلات دمکراتیک نیرومندی که شهرها را فرا گرفته بود پی نبرده بودند. همچنین فقط تعداد محدودی از کارگران شهری تحت رهبری روشنفکران طبقه متوسط خواسته های سیاسی خود را اظهار میداشتند.

احزابی چند نظیر سوسیال دمکرات (Social Democratic) و کارگر ــ کشاورز (Labor-Farmer) و توده اجتماعی (Social Mass Party) وحتی کمونیست باحمایت کارمندان (یقه سفیدان) ، روشنفکران وبعضی گروههای کوچک کارگری و دهقانی تشکیل شد. اتحادیه های کارگری که در سالهای جنگ جهانی اول بسرعت گسترش یافتند در سال ۱۹۱۹ باندازه لازم نیرومند بودند تا از طریق براه انداختن اعتصابات بخواسته های خود نائل شوند. در واقع در دهه ۱۹۲۰ اعتصابات جزئی از زندگی اجتماعی مردم ژاپن شده بود.

در اوائل دهه ۱۹۲۰ احزاب سیاسی خود را جانشینان بالقوه گروه کوچک حاکم که از جانب سیاستمداران پیر حمایت میشدند میدانستند. ولی نقص سیستم درآن بود که احزاب نتوانستند بخوبی و آنطورکه مدعی بودند پایه های حکومت حزبی و دمکراتیک را پی ریزی نمایند زیرا سیاستمداران هوا خواه دمکراسی تمام هم خود را وقف رشد و توسعه آن نمینمودند بلکه گاه گرفتار تمایلات فرصت طلبانه بوده مایل به اصلاحات اساسی در قانون اساسی کشور نبودند. در نتیجه قدرت سیاسی واقعی کشور از دیوان سالاران و گروه کوچک

حاکم به نمایندگان منتخب مردم منتقل نگردید بلکه زمینه برای وارد نمودن ضربه بر پیکر ضعیف دمکراسی در دهه ۱۹۲۰ آماده بود [1].

د ــ پیدایش تمایلات و افکار افراطی ناسیونالیستی و نظامی دردهه ۱۹۳۰

دمکراسی و لیبرالیسم رایج در دهه ۱۹۲۰ همانطور که در قسمت قبلی ذکر شد تا حدود زیادی‌منحصر و محدود به شهرهای‌بزرگ‌بود . برای‌دهقانان و اهالی شهرهای کوچک‌که بخش عظیم توده ملت را تشکیل میدادند تغییرات و تحولات شگفت انگیز در توکیو و سایر شهرهای بزرگ ژاپن هنوز مفهوم نبود و گاه با دیده نفرت و خصومت به‌آنها نگریسته میشد .

نه فقط برای‌دهقانان و طبقات‌پائین درشهرهای کوچک بلکه برای‌بعضی افراد ازطبقات تحصیل کرده ، افسران ارتش و نیروی دریائی ، مالکین‌اراضی روستائی و کارمندان جزء ادارات دولتی هم قبول و تحمل تغییرات اجتماعی و سیاسی کشور غیر ممکن بنظر میرسید .

برای مردمی که طی قرون متمادی تحت اختناق سیاسی و آداب و رسوم خشک نظام طبقاتی و محدودیتهای سخت اجتماعی بسر برده بودند مشاهده

1 – *Beasley, op. cit. pp. 224-227.*

جلوه های دمکراسی و لیبرالیسم در مناسبات اجتماعی و زندگی روزمره مردم شگفت‌آور و غیر قابل‌هضم بود . مضافا " اینکه گروه های‌مذکور وابسته به نسل جدید و دست پرورده نظام آموزش و پرورش جدیدی بودند که رهبـران رژیم میجی پایه گذاری کرده بودند ، نظامی که روح ناسیونالیستی ، رزمنـدگی و پرستش اجداد و امپراطور را در آنان القاء و تقویت میکرد .

درنظر گروه های یاد شده لیبرالیسم و دمکراسی نشانه ضعف و انحراف حکومت ها بود . طریقه مطلوب مورد نظر آنان سیاست رهبران دوره حکومت میجی بود ، سیاستی که بر پایه اقتدار حکومت در داخل و توسعه و نفـوذ در خارج ازکشور ریخته شده بود .این گروه ها نیز بتقلید از رهبران دوره میجی از سیاست‌ایجاد یک‌ژاپن نیرومند جانبداری میکردند بی آنکه از دوراندیشی و ذکاوت‌ودانائی‌رهبران‌آن دوره بهره چندانی‌برده باشند .افکار و احساسات افراطی ناسیونالیستی و نظامی این گروه ها گاه و بیگاه در برنامه های‌بعضـی احزاب سیاسی نمایان میشد . ولی از آنجا که گروه های موصوف اساسا عناصر ارتجاعی بودند به حکومت حزبی و پارلمانی علاقه نداشته و بیشتر معتقد به اقدام‌مستقیم‌سیاسی‌و انجام‌عملیات‌تروریستی‌ازطریق دار و دسته های‌مختلف و انجمنهای سری بودند . معروفترین نوع این انجمنها ، انجمن آمور (amur Society) یا انجمن اژدهای سیاه (Black Dragon) نامیده میشد که توسط افرادی ضد روسی که عقیده داشتند رود آمور (Amur river) واقع درسیبری‌باید مرز ژاپن‌باشدتاسیس شده‌بود .

از نظر دستجات افراطی و ارتجاعی ، ارتش و نیروی دریائی نیرو های قهرمان ملی بودند که پاسدار عظمت و استقـلال کشور بوده و نظریاتشـان با افکار و عقاید آزادیخواهی بازرگانان در دهه ۱۹۲۰ سازگار نبود [۱] .

صرفنظرازمعدودیفرماندهان ارتش و دریا داران‌مسن‌که مردانی نسبتا " روشن بین و صاحب‌فکربازبودند و در نتیجه تماس و دوستی‌با طبقه بازرگانان بانظریات آزادیخواهانه آنان آشنائی‌داشتند اغلب افسران جوان ازطرزتفکر دیگری‌پیروی‌میکردند .افسران جوان اکثرا " فرزندان افسران قدیمی یا مالکان اراضی‌روستائی و یادهقان زاده بودند .این افراد در خانواده هائی که اصولا محافظه کار بودند متولد شده تحت تعلیم و تربیت محافظه کارانه تـری قرار گرفته بودند .ارتش ژاپن معمولا افسران آینده را از میان جوانانی‌که سن‌آنان در حدود ۱۴ سال بود انتخاب میکرد و از همان ابتـدا آنان راتحت آموزش نظامی بسیار سخت و با انضباطی قـرار میداد . لذا بیگانگی این افســران با تمایلات آزاد یخواهی زمان خود زیاد هم تعجب آور نیست . از طرف دیگـر روستاها همیشه منبع اصلی‌تامین‌احتیاجات‌انسانی نیروهای مسلح ژاپن‌بودند و باین‌جهت‌یک رابطه عاطفی‌ویژه بین این دو (ارتش و روستا) وجودداشت . ارتش بطور کلی و افسران بطور اخص با یک دید پدر سالاری‌به سربازان تحت فرمان‌مینگریستندو باحوال‌آنان‌توجه خاص داشتند و غرورملی و حس فداکاری

1 Borton op. cit. pp. 367-391

بخاطرامپراطور را درآنان تقویت‌مینمودند درحالیکه طبقه متوسط ، زایباتسو و روشنفکران شهری ، دهقانان را مردمانی عقب مانده ، نا امید وبی‌بهره از فرهنگ جدید ژاپن تلقی میکردند . طبقه دهقان ژاپن نیز خود را محروم از رفاه و پیشرفتی‌که نصیب‌کشورشده بود میدانست و به ارتش بعنوان‌تنهاوسیله و سازمان متشکل برای نیل به افتخارات و کسب حیثیت نگاه میکرد . زیرا او بعنوان‌یک دهقان‌فردی‌بی اهمیت و بینوا بود ولی در لباس یک سرباز عضوی مفتخراز یک طبقه افسانه ای حاکم میبود که درهمه شکوه و سر بلندیهای‌ژاپن بعنوان یک قدرت جهانی سهیم میشد .

افسران جوان ارتش که از نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی بازرگانان و گروه های‌وابسته به زایباتسونفرت‌داشتندو به فلسفه لیبرالیسم‌آنان‌ودمکراسی روشنفکران و ارزشهای‌سرمایه داری‌باشک و تردیدمینگریستند بتدریج دربرابر گروه های‌بزرگ‌شهری جانب منافع اقتصادی‌دهقانان را گرفتند و دهقانان‌نیز بی چون و چرا به حمایت از آنان بر خاستند .

این تمایلات و جریانات در دوران شکوفان لیبرالیسم و دمکراسی دهه ۱۹۲۰ دور از دید طبقات‌حاکم جامعه به‌آهستگی‌رشد میبافت و گسترش پیدا میکردتاسرانجام دراوائل‌دهه ۱۹۳۰ به صورت‌یک‌جنبش افراطی‌ناسیونالیستی نظامی ،ضدلیبرالیسم و اصول‌آزادیخواهی‌درقالب‌گروه ها وانجمنهای‌ارتجاعی و متعصب در سراسر ژاپن نمایان شد . عوامل خارجی نیز به گسترش و توسعه

این‌تمایلات‌کمک کرد [1] . همانطور که جنگ جهانی اول در پیشرفت‌لیبرالیسم در ژاپن موثر واقع شد ، ظهور و پیدایش نظامهای فاشیستی در اروپا نیـز از دیدگان‌ژاپنیهامخفی نماند . همچنین بحران بزرگ اقتصادی سال ۱۹۲۹ که منجر به انهدام‌تجارت بین المللی گـردید صدمه جبران نا پذیری به ژاپن وارد آورد . کسادی صادرات ابریشـم پریشانی بزرگی برای‌بخـش عظیمی‌از روستائیان این کشور بهمراه داشت ،زیرا پرورش کرم ابریشم‌حرفه صدها هزار خانواده روستائی‌را تشکیل‌میداد . در اوایل دهه ۱۹۳۰ بنظرعده ای ازمردم ژاپن تنها راه مقابله با افزایش تعرفه‌های‌گمرکی سایر کشورها که پس‌از بحران بزرگ‌اقتصادی‌بمنظور حمایت از اقتصاد ملی خود برقرارکرده بودند بازگشت به سیاست‌توسعه مستعمراتی بمنظور دست یابی بمنابع مواد اولیه صنعتی‌ونیز بازارفروش‌درسایرسرزمینهابود . برای گروه های افراطی و نظامی یافتن چنین چاره ای برای‌حل مشکلات‌کشورامری طبیعی و بدیهی‌بود ولی برای‌عده کثیری از روشنفکران و آن دسته از بازرگانان که نظریات متعادلی داشتند بی‌نهایت مشکل‌بود که ضمن‌پیروی‌از اصول آزادیخواهی و دمکراتیک‌دلایل‌قانع‌کننده‌ای درپاسخ به فشار افکارعمومی ارائه دهند .نقطه تحول‌بین دوران لیبرال دهه ۱۹۲۰ و عصر ارتجاع دهه ۱۹۳۰ واقعه ۱۸ سپتامبر سال ۱۹۳۱ است . درآن تاریخ انفجاری‌اسرارآمیز درخط راه‌آهن‌جنوب منچوری که متعلق به ژاپنیها

---

1 – *Reischauer, op. cit. pp. 157-185.*

بود در نزدیکی شهر موکدن (*Mukden*) رویـداد . این حادثه خواه یک اقدام خرابکارانه از جانب عوامل ناسیونالیست‌چیـن بود و یا یک توطئه طراحي شده از طرف عوامل افراطی ژاپنی ، بهانه خوبی‌بدست نیروهای‌مسلح‌ژاپن‌مستقردراراضی‌استیجاری لیائوتنک (*Liaotung*) که معروف به ارتش کوانتونگ (*Kwantung*)بود داد تا بدون کسب‌اجازه ازحکومت مرکزی در توکیو باشغال شهر موکدن مبادرت‌ورزد و سپس عازم تصرف تمام منچوری شود . حکومـت ژاپن در برابر عمل انجام شده از طرف ارتش خود قرار گرفت . از طرفی طبق رویه و عرف جاری در آن کشورکابینه حق هیچگونه اظهارنظری‌برعملیات‌نیروهای جنگی خود نداشت . این صلاحیت در اختیار فرمانده عالی ارتش و بعبارت دیگر در اختیار ستاد کل ارتش و نیروی دریائی بود . بعلاوه وزرای ارتش و نیـروی دریائـی هم‌که پیوسته ازمیان فرماندهان‌نظامی و توسط شورای‌عالی‌مشاوران‌نظامی امپراطور برگزیده میشدند در درجه اول خود را در برابر نیروهای مسلح کشورمتعـهد و مسئول میدانستند تا در قبال کابینه . علیرغم محکوم شدن اقـدام ژاپن‌در منچوری ازطرف جامعه ملل و نیز ایالات متحده امریکا و همچنیـن انتقادات زیادی که چه در داخل کشور و چه در خارج از آن از سیاست ژاپـن‌شد ارتش کوانتونگ‌نه فقط تمام منچوری‌را اشغال‌نمود بلکه باحمایت‌ازیکی‌از بازماندگان سلسله امپراطوری منچو (*Manchu*) بنام پو ــ یی (*Pu-Yi*) ، در فوریه ۱۹۳۲ دولت‌پوشالی بظاهر مستقلی بنام منچوکئو

(Manchukuo) در آنجا تاسیس کرد . با وجــود آن که کمیسیون‌مامور از طرف‌جامعه ملل برای‌کشف حقایق حادثه انفجار ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ نتوانست‌دلائل کافی‌مبنی بر اینکه واقعه مزبور از طرف ژاپنیها تدارک شده بود ارائه دهد معهذا نظر کمیسیون دایر بر اینکه اعلام استقلال دولت منچوکئو تنها بواسطه حضور سربازان ژاپنی در آن سرزمین امکان پذیــر شده بود مورد قبول‌جامعه ملل واقع‌گردید و درنتیجه از اعضای جامعه خواسته شد که از شناسائی آن دولت خود داری نمایند . عکس‌العمل ژاپن در قبال این توصیه کناره گیری وی‌از آن سازمان‌درمارس ۱۹۳۳ و روی آوردن به دیپلماسی انزوا طلبی‌بود [1] . از نظر سیاست داخلی ژاپن اهمیت حوادثی‌که با انفجار ۱۸ سپتامبر آغاز شد این‌بود که ضعف حکومت غیر نظامیان در برابر نظامیان برملا گردید و کابینه ژاپن‌خواه ناخواه در راهی گام برداشت که اصولا منطبق با مشی سیاسی و خواسته هایش نبود .

تحریکات و دسیسه های عوامل‌افراطی و ارتجاعی‌بهمین‌جاخاتمه نیافت ازسال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۶ عده ای‌ازشخصیت های کشور، نخست وزیران و رجال مالی و بازرگانی‌بقتل رسیدند و توطئه های زیادی نیزقبل از اجرا کشف شد . بسیاری از سیاستمداران معتدل ، روشنفکران و مومنین به فلسفه لیبرالیسم‌از ترس جان‌مجبور به سکوت‌شدند . در تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۳۶ گروهی از افسران

1 – *ibid.*

جوان‌ارتش در راس یک‌هزار سرباز طغیان کرده پس از ارتکاب یک‌رشته عملیات خرابکاری‌و ایجاد ترس و وحشت‌در میان مردم توکیو ساختمانهای مرکزی شهر را اشغال‌کردند و بعضی از وزرای‌کابینه را کشتند . این شورش که سه روز ادامه داشت در سومین روز بامداخله ارتش و نیروی دریائی خاتمه یافت [1] .

مقاصد و هدفهای افراطیون ناسیونالیست‌همیشه روشن نبود ولی نسبت به امپراطور اظهار وفاداری میکردند و مدعی بودند که منظورشان جلوگیری‌از توصیه های‌گمراه کننده درباریان وسیاستمداران خود خواه و فاسد به امپراطور است .آنان معتقد بودند که چاره نجات ژاپن از پریشانی و بدبختی که باآن دست به گریبان بود بر کناری و یا نابودی رجال سیاسی و گروه های مالی‌بود که خیمه شب بازی پارلمانی را براه انداخته بودند . بعضی افسران جوان خواهان ملی شدن کلیه اموال و دارائیهای خصوصی که از حد معینی‌تجاوز میکرد بودند .ولی در عین حال‌این افسران به مارکسیسم‌و سوسیالیسم‌افراطی با سوءظن مینگریستند . به این‌جهت ناسیونالیستهای افراطی هم ضد سرمایه داری و هم‌مخالف کمونیسم بودند و در سیاست خارجی معمولا از نظریات‌تند وطن پرستانه (شو وینیستیک) پیروی میکردند . بی نظمی و حالت‌طغیانی که در جامعه ژاپنی پدیدار شده بود به بعضی فرماندهان نظامی اجازه میداد که دستگاه حکومت را برای برآورده شدن خواسته های خود مورد تهدیدو

---

1 – *Beasley, op. cit. pp. 236-257.*

تطمیع قرار دهند . مثلا وزیر جنگ به کابینه ژاپن اتمام حجت میداد که هر گاه تقاضاهای ارتش درمورد بعضی مسایل مورد قبول واقع نگردد او و سایر فرماندهان مسئول عواقب سوئی که واکنش زیر دستانشان بوجود خواهد آورد نخواهند بود .باین‌ترتیب‌نفوذ ارتش درامور سیاسی روز بروز درحال افزایش بود در حالیکه پارلمان بیک رکن بی اراده و بی خاصیت تبدیل شده بود .

هنگامیکه درسال ۱۹۳۷ زد و خوردی بین یک گروه از سربازان ارتش کوانتونگ و نیروهای چینی در نزدیکی پکن بوقوع پیوست کابینه ژاپن قادربه رد تقاضای وزیر جنگ مبنی بر اعزام قوای کمکی به شمال چین نبود . حادثه مذکورکه‌بازهم بدون‌مشورت‌قبلی با حکومت توکیو و با تصویت ضمنی آن ترتیب داده شده بود بزودی‌مبدل بیک‌جنگ‌تمام عیار و درازمدت بین‌ژاپن وحکومت ناسیونالیست چین شد . سربازان ژاپنی بسرعت شهرهای عمده شمال چین ، پکن و تینتسین (*Tientsin*) و غیرو را تصرف کردندو سپس نواحی وسیعی از مغولستان داخلی را اشغال نمودند . هدف نظامیان ژاپنی‌ظاهرا این بود که قبل‌از استقرار کامل حاکمیت و قدرت‌حکومت کوئومین تانگ (*Kuomintang*) در مغولستان داخلی و شمال چین هر چه بیشتر از آن نواحی را زیر سلطه ارتش کوانتونگ در آورند . ولی این بارچینیهامصمم بودند که دربرابرتجاوز خارجی بسختی مقاومت نمایند . چینیها که در مراحل اولیه جنگ یارای برابری با نیروهای ژاپنی را نداشتند در مقابل آنها عقب نشستند و با بکار بستن اصول و روشهای جنگ چریکی

ژاپنیها را بیک جنگ دراز مدت و فرساینده کشاندند که سرانجام آن شکست قطعی برای این کشور را در بر داشت [1]. شروع جنگ در اروپا در سال ۱۹۳۹ فرصت مغتنمی بدست ژاپن داد تا به تجاوزاتش ادامه دهد و موقعیت خود را درسرزمینهای اشغالی تحکیم بخشد. هنگامی که جنگ آغاز شدانتظارجهانیان معطوف به وقایعی گردید که در میدانهای نبرد اروپا رخ میداد و کمتر کسی به سایر حوادثی که در گوشه و کنار دنیا بوقوع می پیوست توجه داشت.

اما پیشروی ژاپنیها در خاک چین به منافع تجاری و امتیازاتاقتصادی سایر دول از جمله ایالات متحده امریکا در آن سرزمین لطمه وارد می‌ساخت. عکس العمل این دولت‌نسبت به اقدامات ژاپن نخست‌بصورت اعتراض نمایان شد. ولی ژاپنیها باین قبیل اعتراضات توجهی ننموده نقشه ها و طرحهای خود را اجرا میکردند. شکست فرانسه در سال ۱۹۴۰ به ژاپن اجازه داد تا نفوذ نظامی و اقتصادی خود را به مستعمرات فرانسه در هند و چین نیز بسط دهد و پایگاههای نظامی در قسمت جنوبی هند و چین فرانسه ایجاد نماید. از نظردول انگلیس و امریکا تاسیس پایگاههای‌مذکور تهدید مسلمی به امنیت مالایا و مستعمرات‌هلند درجنوب‌شرقی آسیا تلقی‌میشد. لذا سه دولت‌ایالات متحده امریکا، انگلستان و هلند تجارت با ژاپن را تحریم کردند وجلوی صادرات آهن و نفت را به آن سرزمین گرفتند. این دو ماده اولیه برای‌رشد

1 – *ibid. pp. 258-278.*

و دوام اقتصاد ژاپن اهمیت حیاتی داشتند[1] . دولت ایالات متحده امریکا به ژاپن اعلام‌کرد که تا هنگامی که این دولت‌از سرزمینهای چین و هندوچین عقب نشینی ننماید تحریم مذکور بقوت خود باقی خواهد بود. اینک ژاپن با یک مسئله حیاتی و بسیار جدی مواجه شده بود و میبایست یکی از دو راه جنگ‌یا عقب‌نشینی‌انتخاب‌میشد. نخست‌وزیروقت‌پرنس کونوئه (*Konoye*) آماده‌پذیرفتن‌شرائط ایالات‌متحده‌امریکا بودامابرای‌ژنرال‌توجو (*Tojo*)[2]. وزیر جنگ و سایر نظامیان افراطی قبول شرایط ایالات متحده امریکا بمنزله کشیدن خط بطلان بر تمام اقدامات و سیاستهای قبلی و نیز بی‌اعتباری‌خود آنان نزد مردم بود . نتیجه برخورد نظریات متضاد استعفای کونوئه از مقام

---

1 – *ibid.*

۲ ــ توجو (۱۹۴۸ ــ ۱۸۸۴) وزیرجنگ در کابینه پرنس کونوئه ازژوئیه ۱۹۴۰ تا اکتبر ۱۹۴۱ . در این تاریخ او نخست وزیر شد و در عین حال سمت وزیر جنگ را برای خود حفظ نمود. در تابستان سال ۱۹۴۴ پس‌از سقوط سایپان (*Saipan*) (جزایر کوچک نزدیک بجزایر ماریانادر وسط اقیانوس‌آرام . سقوط جزایرمزبور بدست نیروهای‌امریکائی نشانه پیشروی پیروزمندانه قوای‌نظامی‌این کشور در جنگ علیه ژاپن‌بود) مجبور باستعفاشد . توجو بعنوان‌جنایتکارجنگی‌در دادگاه بین المللی محکوم بمرگ‌گردید واعدام شد (*ibid. p. 281.*)

نخست وزیری در اواسط اکتبر ۱۹۴۱ و جانشینی وی توسط توجو بود .

ناگفته نماند که در یک کنفرانس سری مرکب از عالی مقام ترین رهبران لشگری و کشوری ژاپن تصمیم گرفته شده بود که هرگاه تا اواخر پائیز همان سال مذاکرات با آمریکائیها مطابق دلخواه ژاپن پیش نرود جنگ با آن دولت را شروع نمایند .این جنگ در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۴۱ با حمله برق آسای و غافلگیرانه هواپیماهای ژاپنی به ناوگان آمریکائی در بندر پرل هاربر و به فرود گاههای نظامی آمریکا درفیلیپین و نیزحمله به نیروهای انگلیسی در هنگ کنگ ،مالایا و سنگاپورآغازشد. ژاپنیهادراین حملات ازهمان روشهائی که قبلا درجنگهای ۱۸۹۴ و ۱۹۰۴ علیه چین و روسیه بکاربسته بودند پیروی کردند .برای مدتی نزدیک به ششماه یعنی تا اوایل سال ۱۹۴۲ برتری و تسلط مطلق بر نواحی پهناوری ازمرزهند و برمه گرفته تا جزایر برنئو و گینه جدید و فیلیپین با ژاپن بود . در طی این مدت ژاپنیها شعارهای نظیر " آسیای خاوری برای مردم آسیای خاوری است" . یا " نظم جدید در آسیای خاوری " یا "منطقه توسعه و رفاه همگانی در آسیای خاوری " را تبلیغ کرده با خشونت وصف ناپذیری حکمفرمائی میکردند .

در تابستان ۱۹۴۲ نیروهای نظامی امریکا به مقابله با پیشروی ژاپن بر خاستندودرسال ۱۹۴۳ ازحالت تدافعی خارج شده جنبه تهاجم بخود گرفتند . نبردهای سخت و خونینی که بر سر تصرف جزایر بی شمار و پراکنده در غرب

اقیانوس آرام درگرفت‌هریک‌حاوی داستانهائی مشحون از دلاوری ، سرسختی و سبعیت‌افراد انسانی است. حملات شدید و پی در پی هواپیماهای امریکائی به توکیو و سایرشهرهای‌ژاپن و استعمال‌بمب های آتشزا اقتصاد و زندگی‌مردم این کشور را بنابودی تهدید میکرد . مصیبت و پریشانی که حکومت نظامیان برای مردم ژاپن ببار آورده بود موجب شد که دست دیوان سالاران معتدلتر باز شود . انفجار دو بمب اتمی در تاریخ ۶ و ۹ اوت ۱۹۴۵ بر فراز هیروشیما (*Hiroshima*) و ناگاساکی (*Nagasaki*) و اعلام‌ورود شوروی‌بجنگ علیه ژاپن‌در۸ اوت‌همان سال سبب شد که علیرغم مخالفتهای‌لجوجانه بعضی‌نظامیان در ۱۴ اوت تسلیم بلا شرط از طرف ژاپن پذیرفته شود و عصر نوینی در تاریخ این کشور آغاز گردد [1] .

1 – Nish, op. cit. pp. 182-191.

بخش سوم ـ تاریخچه تحولات سیاسی ژاپن از ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۵۲ (سال پایان اشغال این کشور)

روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۴۵ اعلامیه پوتسدام[1] ازطرف ایالات متحده امریکا ، انگلستان و چین صادر شد . در آن اعلامیه به ژاپن اخطار شده است که نیروهای عظیم و نیرومند زمینی ، دریائی و هوائی سه دولت مزبور آماده وارد نمودن آخرین ضربات کوبنده به آن کشورند و سرنوشتی فاجعه آمیز نظیر شکست آلمان در انتظار ژاپن میباشد . متفقین به ژاپن یادآوری نمودند که مقاومت دربرابر آنها بی فایده بوده نتیجه ای جز انهدام کامل ژاپن را در بر نخواهد داشت . اکنون این بعهده ژاپن بود که یکی از دو راه انهدام و نابودی و یا تسلیم

---

۱ ـ اعلامیه پوتسدام باموافقت دولت اتحاد جماهیر شوروی که درکنفرانس مذکور شرکت داشت صادر شد ولی نام این دولت بعلت آنکه در حال صلح با ژاپن بود در اعلامیه درج نگردید ، هرچند که این دولت دو روز پس از انفجار بمب بر فراز هیروشیما به دولت ژاپن اعلام جنگ داد .

(ماخذ . *Borton, op. cit. p. 448.*)

بلا شرط را انتخاب مینمود .

هر گاه تسلیم‌بلا شرط مورد قبول‌قرار میگرفت ژاپن اشغال نظامی شده ، نیروهای‌مسلح آن‌خلع سلاح گردیده ،قلمروآن به چهارجزیره اصلی هوکائیدو ، هونشو ، کیوشو و شیکوکو و بعضی جزایر کوچک محدود شده ، حکومت آن نیز میبایست‌همه موانعی‌را که در راه احیاء و تقویت دمکراسی قرار داشت بر طرف میکرد .بر طبق مندرجات اعلامیه پوتسدام نیروهای اشغالی متفقین‌در اولین فرصت که هدفهای مذکور را تامین شده مییافتند از ژاپن خارج میشدند . لذا از دولت ژاپن خواستند که تسلیم بلا شرط قوای نظامی خود را اعلام دارد ، و در غیر اینصورت بزودی با انهدام‌کامل مواجه گردد .

ده روز از صدور اعلامیه مذکور گذشت ولی هیچ واکنش رسمی ازجانب دولت ژاپن دیده نشد . در این مدت تنها روزنامه های آنکشور مطالبی رابه نقل از نخست وزیر مبنی بر اینکه اعلامیه پوتسدام فاقدارزش بوده و نادیده گرفته خواهد شد درج نمودند .وقتیکه هیچ نشانه ای‌ازصلحجوئی حکومت‌ژاپن مشاهده نشد توافق قبلی متفقین مبنی بر بکار بردن بمب اتمی بمورد اجرا گذارده شد . انفجاراولین بمب‌اتمی‌در تاریخ ۶ اوت ۱۹۴۵ بر فراز هیرو شیما و مرگ و نیستی که در نتیجه آن بر شهر مصیبت زده فرود آمد تهدیدی راکه در اعلامیه پوتسدام بدان اشاره شده بود بتحقق رسانید .

بمحض وصول اخبار وحشتناک نابودی هیروشیما توگو (*Togo*) وزیر خارجه وقت‌ژاپن نزد امپراطور رفت و به او اصرار نمود که اعلامیه پوتسدام

را بپذیرد . با اعلام ورود شوروی هم به جنگ ، امید های ژاپــن در خصوص دور نگهداشتن این دولت از ماجرا و نیز احتمالا واسطه قــرار دادن‌آن‌دولت برای صلح ، بباد فنا رفت . دیگر مسئله ادامه یا قطع جنگ مطرح نبود بلکه بحث‌از قبول با شرط یا بدون‌شرط اعلامیه پوتسدام بود . روز ۹ اوت ۱۹۴۵ یکی‌ازتاریخی‌ترین‌روزهای‌ژاپن‌است .دراین‌روزسوزوکی (*Suzuki*) نخست‌وزیر وقت‌با امپراطورملاقات و مذاکره کرد و تصمیم‌گرفته شد که اعلامیه پوتسدام پذیرفته شود . ولی هنگامی شورای عالی شش نفــره مرکب‌از نخست وزیر ، وزیر خارجه ، وزیر نیروی دریائی ، وزیــر جنگ ، رئیس ستاد ارتش زمینی و رئیس ستاد نیروی‌دریائی ، برای بر رسی مسئله تسلیم همان روزصبح تشکیل گردید بلافاصله با بن بست مواجه شد .

نیمی‌از اعضای شورا یعنی نخست وزیر ، وزیــر خارجه و وزیــر نیــروی دریائی با این شرط که در موقعیت حقوقی امپراطور هیچ تغییری حاصل نشود طرفدارقبول اعلامیه بودند و نیم‌دیگر اصرار داشتند که اعلامیه متفقین فقط به چهار شرط مورد قبول واقع شود یعنی . ۱ ــ سر زمین اصلی ژاپن‌اشغـال نشود ، ۲ ــ خلع سلاح ارتش تحت‌نظردولت‌ژاپن انجام‌گیرد ، ۳ ــ جنایتکاران جنگی توسط دولت ژاپن تعقیب و محاکمه شوند ، ۴ ــ موقعیت امپــراطوری‌بی تغییر باقی بماند . حتی وصول خبرنابودی شهرناگاساکی درحوالی ظهرهمان روز نیز موجب‌شکستن بن بست شورا نگردید بلکه موضوع برای بحث به جلسه کابینه ارجاع شد .درجلسه کابینه وزیر جنگ و روسای ستاد های نیروی زمینی

و دریائی‌مانع توافق سایراعضای کابینه شدند . نخست وزیر و وزیرخارجه که کاملا از اوضاع نومید بودند تنهاچاره را در این دیدند که شورای عالی جنگ را در حضور امپراطور تشکیل دهند و از او درخواست کنند که برای مشکل راه حلی‌بیابد [1] . دیر وقت همان شب شورای مزبور به ریاست امپراطور تشکیل‌شد و نظریات متضاد مجددا مطرح گردید . پس‌از بحث و گفتگوی مفصل‌نخست وزیر با تاکید بفوریت مسئله و بر خلاف سنت و رویه جاری کشور، از امپراطور تقاضا کرد که نظر خود را در باره تسلیم شدن اظهار کند و بن بست‌موجود را بشکند . امپراطور با این نظر که ژاپن باید تسلیم شود ولی امتیازات‌امپراطور بعنوان‌حاکم‌کشورحفظ گردد موافقت داشت و شورا نظر امپراطور را که درحکم یک فرمان بود پذیرفت .

تصمیم ژاپن بقبول اعلامیه پوتسدام با شرط مربوط بوضع امپراطور بلافاصله بدول متفق مخابره شده ولی متفقین‌تصمیم گرفتند که تقاضای‌تسلیم مشروط ژاپن را نادیده بگیرند . جواب آنها این بود که پس‌از تسلیم ، هم امپراطور و هم‌حکومت‌ژاپن تابع فرماندهی متفقین خواهند بود که مختاراست هراقدامی را که برای‌اجرای‌ترک مخاصمه و برقراری صلح و دمکراسی‌لازم‌بداند بعمل آورد .چهار روز بعد یعنی در تاریخ ۱۴ اوت ، ژاپن بار دیگر در برابر این مسئله قرار گرفت‌که تسلیم کامل را بپذیرد یا رد نماید . قبول آن بمعنی

1 – *Beasley, op. cit. pp. 276-278.*

صلح ورد آن بمفهوم نابودی بود .

برای‌حل مشکل مجددا" به امپراطوررجوع شد و او هم‌نظرداد که پایان سریع‌و مسالمت جویانه جنگ برنابودی ژاپن برتری داردوازکابینه‌دولت‌خواست‌که‌متن فرمان امپراطوری را مبنی بر اعلام علنی تسلیم ژاپن مهیا نمایند .

روز۱۵ اوت ۱۹۴۵ مردم ژاپن‌برای نخستین بارصدای امپراطورخود راکه تسلیم بلاشرط کشور شان را اعلام میداشت از رادیو شنیدند . او گفت که :

باوجودسعی وافی هر فردی ، وضع جنگ‌الزامابنفع ژاپن پیشرفت ننموده است . ما تصمیم گرفته ایم که با تحمل آنچه که غیرقابل تحمل است و با رنج بردن‌از آنچه که غیر قابل رنج بردن است راه را بسوی یک صلح با شکوه برای‌همه نسلهای آینده باز کنیم . ازغلیان‌احساسات بپرهیزید و برای ساختن آینده با تمام قدرت متحد شوید ۱.

باین ترتیب‌ژاپن تسلیم شدو جنگ جهانی دوم بپایان رسید . ترومن رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا در تاریخ ۱۴ اوت با توافق اتلی (*Attlee*) نخست‌وزیرانگلیس، استالین‌نخست‌وزیرشوروی‌وچیانکایشک رئیس جمهوری چین ، ژنرال دوگلاس ماک آرتور (*Douglas MacArthur*) فرمانده متفقین رابسمت فرمانده عالی متفقین برگزید . وظیفه فوری ماک آرتور مهیا شدن برای پذیرفتن تسلیم ژاپن و اشغال آن سرزمین بود ۲.

---

1 – Nish, op. cit. p. 192.

همزمان با آماده شدن ژاپن برای تسلیم ،مردم آن خطه سخت تحت تاثیر ضربه‌های روانی شکست در جنگ قرار داشتند . هر چند که با اعلام قطع جنگ مردم نفس راحتی کشیدند ولی هنوز به مفهوم واقعی تسلیم پی نبرده بودند . زیرا که امپراطور در پیام خود بملت از یک صلح با شکوه و دائمی سخن گفته و بخصوص از تسلیم بلاشرط ذکری بمیان نیامده بود .او گفته بود که قبول تقاضاهای متفقین راه را بسوی یک صلح همیشگی هموار خواهد ساخت .

درفاصله بین قطع مخاصمات و تسلیم رسمی ژاپن ، امپراطور بمنظور حفظ نظم رویه وسنت جاری کشوررا شکست وعموی خود پرنس هیگاشیکونی ناروهیکو (*HIgashikuni Naruhiko*) را که مردی با تجربه بود بعنوان نخست وزیربرگزید .زیرا سوزوکی وزیرزمان جنگ از سمت خود استعفا کرده بود .

روز دوم سپتامبر ۱۹۴۵ طی مراسمی که درحضور ژنرال ماک آرتور بر عرشه کشتی آمریکائی میسوری (*Missouri*)که در خلیج توکیولنگر انداخته بودبرگزار شد اسناد تسلیم بلاشرط ژاپن از طرف وزیر خارجه و رئیس ستاد ارتش این کشور بامضاء رسید . ماک آرتور ضمن نطق کوتاهی که در پایان مراسم ایراد نمود اظهار داشت که :

یک مصیبت بزرگ بپایان رسیده است . یک پیروزی بزرگ بدست آمده است .

۲ــ نیروهای اشغالی متفقین مرکب بود از نیروهای آمریکائی وعده قلیلی ازکشورهای مشترک المنافع انگلیس ، باین لحاظ اشغال ژاپن درواقع یک اشغال آمریکائی بود .

از آسمانها دیگر باران مرگ نمیبارد . دریاها فقط برای تجارت میباشندو انسانها همه جا در زیر آفتاب راه میروند۱ .

بزودی با صدورفرمانیازجانب امپراطور تسلیم و امضای اسناد مربوط بآن اعلام‌گردیدوبمردم دستورداده شد که اسلحه خود رابکناری نهند و صمیمانه در اجرای مفاد اسناد تسلیم بکوشند .

باینگونه همه اقتدارات نظامیوغیر نظامی درژاپنتحت نظر فرمانده عالیقوایمتفقین ژنرال ماک آرتور قرار گرفتو فصل نوینی در حیات سیاسی و اجتماعی مردم ژاپن آغاز گردید . فصلی که از خصوصیاتبارزآن :

۱ــ اشغال سر زمین ژاپن برای اولین بار در تاریخ آنکشور توسط نیروهای بیگانه بود . نیروهائی که از نقاط دور دست ماوراء دریاها آمده بودند .

۲ــ تحمیلیک رشته طرحها و اصلاحاتی همه جانبه ، طرح و اصلاحاتی که حداقل در ابتدا و بر خلاف روال سنتی ژاپن درپذیرش و جذبافکار و عقایدو تاسیسات اجتماعی طی قرون متمادی تحمیلی بودند .

اصول اساسیسیاست بعد ازجنگ ایالات متحده آمریکا در ژاپن در سندی تحتعنوانخط"مشی ابتدائیایالاتمتحده آمریکا درموردژاپنپس از تسلیم ۲"

---

1 – Borton. op. cit. p. 153.

2- The United States Initial Post-Surrender Policy for Japan, quoted in Reischauer, op.cit. p. 205.

گنجانیده شده بودکه درآخر ماه اوت ۱۹۴۵ برای اجرا بهماک آرتور ابلاغ شد . این خط مشی مبتنی براصول کلی بود که رهبران متفقین در پوتسدام روی آنها بتوافق رسیده بودند . دو هدف عمده متفقین که در این خط مشی قرارداشت یکی جلوگیری از تهدیدمجدد ژاپن بصلح جهانی و دیگری تشویق آن دولت به تشکیل یک حکومت مسئول که برای حقوق مردم احترام قایل باشد. بعبارت دیگر خلع سلاح کردن ژاپن و دمکرات نمودن آن کشور. سندمزبورطرق نیل به هدفهای مذکور را نیز در برداشته که رئوس کلی آن عبارت بودند از :

۱ــ تحدید قلمرو ژاپن به چهار جزیره اصلی و جزایر کوچک نزدیک به آن همانطور که در اعلامیه‌های قاهره و پوتسدام مقرر شده بود .

۲ــ طرد میلیتاریسم از زندگی سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی ژاپن .

۳ــ محاکمه جنایتکاران جنگی در دادگاه متفقین .

۴ــ تضمین اصول اساسی حقوق بشر .

۵ــ تعیین خسارات و پرداخت غرامات و استرداد اشیاء سرقت شده .

۶ــ توسعه سازمانها و تشکیلات دمکراتیک کار .

۷ــ اجرای اصلاحات اساسی در صنعت و کشاورزی .

اجرای این خط مشی و نیز عملیات مربوط باشغال ژاپن به بصیرت و لیاقت ماک آرتورواگذار شده و او برای انجام این مهم از آزادی و اختیارات وسیعی برخورداربود .اختیارات او بحدی بودکه به مقتضای ضرورت میتوانست حکومت ژاپن راهم که عامل و واسطه اجرای دستوراتش بود نادیده بگیرد و بطور مستقیم

و بی واسطه عمل نماید .

پس از انجام مراسم تسلیم رسمی ژاپن آنچه که بیشتر مایه نگرانی متفقین بودواکنش مردم آن سرزمین در برابرشکست و اشغال کشور شان بود . ژاپن برای اولین بار درتاریخ خود باشغال قوای خارجی در میآید و بیگانه‌ای برای زمانی نامحدود فرمانروای کشورشان میشد .

برای متفقین این سئوالات مطرح بود :آیاسربازان ژاپنی اسلحه‌خودرا بزمین خواهندگذارد ؟آیاورودنیروهای آمریکائی به ژاپن با استقبال مردم مواجه‌خواهند شد ؟ آیا کارمندان دستگاههای دولتی بکارعادی خودادامه‌خواهند دادوبا متفقین دراجرای برنامه‌هایشان همکاری خواهندکرد ؟ پاسخ صریح و قطعی باین سئوالات بسیار مشکل بود . باین لحاظ است که بسیاری از متفقین تسلیم و اشغال ژاپـن را بیک‌قمار تشبیه میکردند .

ولی بزودی با ورود اولین گروه از نیروهای خارجی معلوم گردید که اشغال ژاپن بااشکال عمده‌ای مواجه نخواهد شد . مردم پیام امپراطور راشنیده بودند و در اجرای فرمان وی دایر بر اطاعت از قدرت جدید کوتاهی نکردند و خود را برای آبادانی کشورو ترمیم خرابیها آماده ساختند .

پاره‌ای عوامل که انجام این امر تسهیل نمود عبارتند از :

۱ــ حس احترام به مافوق و تبعیت از او که نزد ژاپنیها بسیار قوی است . مردم ژاپن از فرمان امپراطور خود اطاعت کردند .

۲ــ بیداری مردم بر اثرضربه روحی که واقعیت شکست بآنان وارد آورده بود .

۳ــ فقدان اراده‌و تمایل قوی به مقاومت بیشتر در مردم .

۴ــ فقدان وسائل مادی لازم بمنظور مقاومت‌در برابر اشغالگران .

یوشیدا (*Yoshida*) نخست وزیردوران‌اشغال در کتاب‌خود تحت عنوان " *"Japan's Decisive Century"* "از قول کانتاروسوزوکی‌نخست وزیر ژاپن در اواخر جنگ جهانی دوم می‌نویسد که :

بهمان نسبت‌که در یک جنگ‌برنده خوب بودن‌اهمیت دارد بازنده‌ٔ خوب بودن نیز مهم‌است ۱.

یوشیدا در کتاب مذکور مینویسد که عبارات فوق راپیوسته درمذاکراتش با مقامات اشغالی‌درمدنظرداشته‌وراهنمای‌خودقرارداده‌است . بنظراومردم‌ژاپن‌نیز درمجموع دربرابر مقامات اشغالی ازرویه و طرز فکرمشابهی پیروی کردند . باین ترتیب حکومت‌ومردم ژاپن بطور کلی در راه همکاری با متفقین گام بر داشتند .

یوشیدادرهمان کتاب‌تصویری ازخسارات و خرابیهای ناشی‌از جنگ جهانی دوم را که بر کشورش وارد آمده بود بدست میدهد و چنین می‌نویسد :

خسارات‌وارده به ژاپن و مردم‌آن بخاطراشتباهاتی که مرتکب شدند بسیار سنگین بود . عملا" تمام آنچه که‌تا آن تاریخ بدست آمده‌بوداز بین‌رفت .

1- *Shigeru Yoshida, Japan's Decisive Century: 1867-1967, (New York: Frederick A. Praeger Publishing, 1967) p. 48.*

ژاپن ۶۸۰۰۰۰ کیلو متر مربع و یا تقریبا" پنجاه در صد از کل سرزمین امپراطوری قبل‌از جنگ خودرا از دست‌داد . بیش ازدو میلیون‌ژاپنی کشته شدندو از این‌عده ۱۵۵۵۳۰۸ نفراز افراد نیروهای مسلح یا غیر نظامیان وابسته بآنها بودند . جمعا" ۶۶۸۰۰۰ نفر در حملات هوائی درخاک‌اصلی ژاپن کشته شدند . بجز شهرهای کیوتو و نارا (Nara) عملا "هرشهربزرگی‌درنتیجه اثابت‌بمب‌های‌آتشزا آسیب شدید دید . جمعا" درحدود دو ونیم‌میلیون ساختمان که دو میلیون آنها خانه‌های مسکونی بودندخراب‌شدندو بسیاری دیگر صدمه دیدند . در توکیو ۷۰۹۹۰۶ خانه خراب‌شدیاصدمه‌دیدو سه ملیون‌تن‌خاک‌و سنگ درخیابانهاانباشته‌گردید . دراساکا ۳۲۸۲۳۷ خانه ،در کوبه (Kebe) ۱۳۱۵۲۸خانه ودر ناگویا (Nagoya)۱۳۶۵۵۶ خانه خراب شدند . جمعیت توکیو که در سال ۱۹۴۰ به ۶/۷ ملیون نفر میرسید در نتیجه تخلیه اهالی و کشته و مجروح‌شدن عده‌ای‌بیشمار دراوت ۱۹۴۵ به۲/۸ ملیون نفر کاهش یافته بود . بسیاری از ساکنین شهر که جان سالم بدر برده بودند بدون ماوا و مسکن بودندو درکلبه‌های محقرموقتی می‌زیستند و یا در ایستگا ههای راه آهن ویا زیرپلها میخوابیدندبر اثربمباران تعداد زیادی ازساختمانهای مرتفع‌باخاک یکسان شدندبنحویکه از اقامتگاه رسمی نخست وزیر که بر تپه کوچکی‌نزدیک به بنای‌پارلمان قرار داشت خلیج توکیو از فاصله دور دیده میشد .اقتصادکشور تقریبا "بطورکامل‌متلاشی‌شده‌بود .برای‌مدت‌چهار سال

مردم و مقامات مملکتی تنها بفکر تولید کالاهای مورد نیاز فوری و ضروری بودند . ماشین های کارخانه ها خراب و کهنه شده، معادن زغال سنگ و جنگلهاویران‌گردیده بود. در نتیجه بمبارانهای هوائی تاسیسات تولیدی خراب‌شده و راههای‌حمل‌ونقل‌غیرقابل‌استفاده‌ه شده بود وبالنتیجه‌نیروی کارکه برای کاستن خسارات و صدمات بحداقل ، پراکنده شده‌بود قادر به انجام‌کاربطرزموثری‌نبود. ناوگان‌تجاری ژاپن که‌در آغاز جنگ وزن‌ناخالص آنهاجمعا "۶/۳۸۴ ملیون تن بود منهدم گردیده و هر گاه مواد خام مورد نیاز صنایع در خارج کشور یافت میشد وسیله‌ای برای حمل و نقل آنها در اختیار نبود . در سال ۱۹۴۶ سالیکه اولین کابینه خود را تشکیل دادم تولیدبه یک ششم حجم سال ۱۹۴۱ رسیده بود. در سختترین ایام پس‌از جنگ (دسامبر ۱۹۴۵ تا ژانویه ۱۹۴۶) تولید زغال و آهن بترتیب بـه یک هشتم‌و یک نهم‌سطح قبل ازجنگ بالغ میشد . بدتراز همه کمبود مواد غذائی‌بود ، . . . . . . .بعلاوه مردم ژاپن در نتیجه شکست در جنگ ازیک ضربه‌شدیدروحی رنج میبردند . عده زیادی از مردم‌و شاید اکثریت آنان که دعاوی‌افراطیون‌ناسیونالیست رامبنی بر شکست ناپذیر بودن ژاپن‌باور کرده معتقد به حقانیت‌جنگ بودند لذا فداکاریهاوجانبازی‌های‌بزرگی‌نموده رنج و سختی فراوانی را تحمل کردند . ولی اینک شاهد شکست کشورشان بوده و به آنان گفته میشدکه حقانیت‌جنگ پایه و اساسی نداشته کشورشان

متزلزل شدند . در نظر آنان وقایعی که رویداده بود به مفهوم انهدام قدرت اخلاقی و همه مفاهیمی بود که بآنها ایمان داشتند"[1] .

همانطور که قبلا" ذکر شد نیروهای اشغالی دو هدف عمده در پیش روی خود داشتند یکی خلع سلاح و غیرنظامی کردن ژاپن و دیگری دمکرات نمودن تاسیسات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی آنکشور .

هدف نخست طی شش هفته بسهولت ودرنهایت آرامش انجام شد . نیروهای هوائی ، دریائی و زمینی ژاپن خلع سلاح شدند و سربازان آن کشور که درماوراء دریاها میجنگیدند بوطن خود برگشته با مسالمت روانه شهرها و دهات خود گردیدند . وزارتخانه های نیروی دریائی و زمینی منحل شدند . این عملیات باندازه ای سریع و راحت صورت گرفت که در اواخر ژانویه ۱۹۴۶ یکی ازدو هدف مذکوریعنی غیرنظامی کردن کشور تحقق یافته بود و در نتیجه یکی ازدو ارتش اشغالی آمریکا در ژاپن که زاید بر احتیاجات بود خاک اینکشور را ترک نمود .

در همین حال اقدامات لازم برای تحقق یافتن هدف دوم بعمل میآمد . ماک آرتورسازمان خود را کامل نمود و یکستاد کل و نیز فرماندهی عالی برای نیروهای متفقین ایجاد کرد . فرامین و دستورالعملهائی برای اجرا بکابینه ژاپن که مسئول انجام آنها بودابلاغ میشد . درباره ای مسایل خیلی مهم نظیر تدوین

---

1 – *ibid. p. 43-45.*

طرح قانون اساسی جدید فرماندهی عالی متفقین نقش مهمی را ایفا میکرد . هدف‌دوم یعنی‌دمکرات‌نمودن ژاپن با صدور دستوری در تاریخ ۴ اکتبر۱۹۴۵ مبنی‌بر ترویج و تشویق تمایلات آزادیخواهی آغاز شد . منظور از آن دستورکه بعدا " بعنوان " اعلامیه حقوق ژاپن " *Japanese Bill of Rights* شهرت یافت رفع محدودیتهائی بود که بر آزادیهای فردی مردم وضع شده بود . کلیه قوانین و مقرراتی که حقوق اساسی انسان را محدود میساخت لغو شده و زندانیان‌سیاسی آزاد گردیدند [1] . وزارت کشور ژاپن که قبل از جنگ‌بر نیروی‌پلیس کشورنظارت شدید داشت‌منحل گردید و وظایف آن بین موسسات دیگرتقسیم شد . پلیس ازدخالت در زندگی‌خصوصی مردم‌و نیزمحدود ساختن آزادیهای‌فردی‌منع گردید . عکس العمل‌فوری‌این‌دستوراستعفای پرنس هیگاشی کونی ازمقام نخست وزیری بود زیرا او عقیده داشت‌که بدون‌وجود یک نیروی مقتدرپلیس قادربحفظ نظم و امنیت‌کشورنمیباشد . بجای وی شیدهاراکی‌جورو (*Shidehara Kijuro*) که قبل ازغلبه ژاپن برمنچوری‌درسال ۱۹۳۱ وزیر خارجه بود تا انجام اولین انتخابات عمومی موقتا " نخست وزیر شد . کابینه شیدهارا اساسا " یک کابینه محافظه کار و عامل اجرائی در دست ماک آرتور بود .

درمدت چهار ماه اولیه اشغال ،ماک آرتوردرچند مورد آشکارا اعلام‌نمود

---

1 – Borton, op. cit. pp. 465-471.

که لازم است قانون اساسی ژاپن تغییر یابد . ابتدا او اصرار داشت که خود ژاپنیها تحت‌نظارت کلی و راهنمائی ستاد او این کار را انجام دهند و بمنظور تضمین آزادیهای‌فردی و استقرارنظام انتخاباتی و نمایندگی‌قانون‌اساسی‌میجی اصلاح شود . ماک آرتور همچنین بطور شفاهی باطلاع نخست وزیر رسانید که اصلاح قانون‌اساسی‌یکی ازمهمترین وظایفی است که بعهده کابینه او محول‌شده است . ولی طرحی که سرانجام از طرف کابینه ژاپن تهیه و رسما" بفرماندهی متفقین‌تسلیم شد حاوی موادی بود که با مفاد اعلامیه پوتسدام و اصول‌اساسی موردنظرایالات‌متحده آمریکامغایرت‌داشت . در این طرح امپراطور نقش سیاسی اصلی خود راحفظ کرده شورای اختصاصی امپراطور بعنوان یک هیئت مشورتی بکارخود ادامه میداد و نیزبرای آزادیهای فردی‌تضمینی‌مقررنشده بود . وقتیکه ماک آرتور بیعلاقگی حکومت محافظه کار ژاپن را مشاهده کرد دستور تهیه طرح قانون اساسی را که مبتنی بر چند اصل بود به ستاد خود محول کرد :

۱ ـ اختیارات امپراطور محدود میشد ولی او نقش خود رابعنوان رئیس کشور حفظ میکرد .

۲ ـ جنگ بعنوان حق حاکمیت ملت و بعنوان وسیله حل اختلافات لغو میشد .

۳ ـ حیات‌سیاسی و اجتماعی‌طبقه اعیان بعنوان یک گروه ممتاز اجتماعی باستثنای نسل حاضر خاتمه میبافت و همچنین نجبا از قدرت‌سیاسی سابق خود محروم میشدند .

طرح جدید در مدتی نزدیک بیک هفته تهیه گردید . بموجب این طـرح کابینه از اختیارات وسیعی برخوردارگردید ،حاکمیت بملت تعلق گرفت که توسط قوای سه گانه قانون‌گزاری ،قضائی و اجرائی اعمال میشد .جنگ غیرقانونی شد [۱] . حقوق‌وآزادیهای فردی تضمین‌گردیدو کابینه وزراء بطور دسته جمعی در برابر پارلمان مسئول بود . هرگاه کابینه باراء ی عدم اعتماد در پارلمان مواجه میشد باید استعفا میکرد و یا خود پارلمان را منحل مینمود .

ماک آرتور طرح مزبور را تصویب کردولی برای قانونی شدن آن لازم بود که‌بتصویب پارلمان جدید نیز برسد . ستاد متفقین همچنین قانون انتخابات

۱ـ اصل نهم درقانون‌اساسی‌جدید ژاپن در تقبیح جنگ چنین مقرر میدارد :

"مردم ژاپن که صمیمانه آروزمند یک صلح بین المللی مبتنی بر عدالت و نظم میباشند برای ابداز جنگ بعنوان حق حاکمیت ملت و از تهدیدیا یا توسل بزور بعنوان وسیله حل اختلافات بین المللی صرفنظر میکنند . بمنظورنیل به هدف مذکور نیروهای زمینی ، دریائی و هوائی و نیز سایر وسایل‌جنگی‌بالقوه نگهداشته نخواهدشد .حق جنگ برای دولت برسمیت شناخته نخواهد شد .

گنجانیدن این اصل در قانون اساسی ژاپن یکی از پدیده‌های جدید در تاریخ قوانین اساسی دنیاست ، زیرا در هیچ قانون اساسی حق جنگ کـه یکی از مظاهرحق حاکمیت‌یک‌ملت‌میباشدغیرقانونی‌اعلام‌نشده است .

و استثمار سرزمینهای دیگرپشتیبانی نموده بودند یعنی نویسندگان ، صاحبان و سردبیران روزنامه ها ،مدیران ایستگاههای رادیو تصفیه شدند .در عمل عده زیاد دیگری نیزبهمراه " اشخاص نامطلوب " ازشغل و مقام خودمعزول گردیدند و مورد تعدی و بیعدالتی قرار گرفتند . البته بعدا " از عده ای از طرد شدگان رفع سوء ظن شد و مجددا " بکارگماشته شدند .هنگامیکه درماه مه ۱۹۴۸جریان تصفیه بپایان رسید تقریبا " عده ای نزدیک به ۲۲۰۰۰۰ نفر از کاربرکنارشده بودند که از آن عده ۱۸۰۰۰۰ نفر شامل افسران ارتش بود . در ضمن ۱۳۰۰ سازمان و موسسه مختلف منحل گردیدند [1].

یکی ازمواد اعلامیه پوتسدام برای پیشگیری از افزایش قدرت بالقوه جنگی ژاپن درآینده محاکمه و مجازات جنایتکاران جنگی بود .محاکمات باین منظور انجام میشدکه میلیتاریسم و تجاوزبامجازات جنایتکاران جنگی بی اعتبارشود . درسراسرشرق آسیا در محل وقوع جنایات یک رشته دادگاههای نظامی باشرکت نمایندگان دولی که اتباعشان قربانی جنایات ژاپنیها بودند تشکیل شد .یک دادگاه خاص نظامی بین المللی نیز برای محاکمه رهبران و سرکردگان ژاپن که متهم بارتکاب جنایات علیه صلح ، جنایت جنگی و جنایت علیه انسانیت بودند از نمایندگان یازده دولت متفق در مه ۱۹۴۶ در توکیو تشکیل گردید .دادگاه بیست و هشت نفر را جنایتکار عمده جنگی تشخیص داد که در میان آنان

1- *George M. Beckman, The Modernization of China and Japan, (New York: Harper & Row Publisher, 1962, p. 625.*

ـدی را که بزنان‌حق شرکت در انتخابات را میداد و حداقل سن شرکت در
ـبات رابیست‌سالگی‌تعیین میکرد وضع و بتصویب پارلمان موجودرسانید .
درآوریل ۱۹۴۶ اولین انتخابات‌پارلمانی بعد از جنگ برگزارشد . دراین
ـابات دو حزب‌محافظه کار لیبرال و ترقیخواه نیمی از کرسیهای پارلمان‌را
ـ کردند ولی لیبرالـها تعداد بیشتری را در اختیـار گرفتند . در نتیجه
داشیگرو رئیس حزب لیبرال نخست وزیر شد .
باتصویب ماک آرتوریوشیدا طرح قانون‌اساسی جدید را به پارلمان جدید
و بدون‌هیچ اشکالی‌بتصویب‌رسید و سپس بعدازموافقت شورای اختصاصی
طور درتاریخ ۳ نوامبر ۱۹۴۶ رسما " اعلام‌گردیده و از تاریخ ۳ مه ۱۹۴۷
ـ اجرا گذارده شد .

درماههای بلافاصله قبل از بمورد اجرا گذاردن قانون مذکور پیشرفتهای
ملاحظه ای درجهت تقویت‌نیروهای لیبرال و دمکرات در ژاپن رویداد .
دهی‌عالی‌متفقین اقدام به تصفیه همه جانبه مقامات‌حکومت‌های محلی ،
و مدیران‌گروههای‌مالی و صنعتی و اشخاص با نفوذ در قسمتهای‌مختلف
ـ ارتباط جمعی‌نمود . دستورات‌جدیدی‌مبنی بر طرد " اشخاص نامطلوب "
کسانیکه از ناسیونالیسم افراطی و متجاوز حمایت کرده بودند از مجالس
ـ اعم از ایالتی ، ولایتی ، شهر و دهکده صادر شد . حتی روسای انجمن
محلی شهری که بر مردم نظارت داشتندمشمول این دستورات‌شدند .همه
ـهم که درامور تبلیغاتی‌نقش فعالی‌داشته از توسعه طلبی ،اقدامات‌جنگی

کیدو کوچی *Kido Kochi* مهردار سلطنتی توجو نخست‌وزیر زمان‌جنگ و نظامیانی چون آراکی *Araki* ، ایتا گاکی *Itagaki* و نیزماتسواوکا *Matsuoka* ناسیونالیست‌افراطی‌ووزیرخارجه‌سابق‌بودند در نوامبر ۱۹۴۸ دادگاه همه متهمین را گناهکار تشخیص داد واعلام‌نمودکه همه آنان‌توطئه تسلط‌ژاپن رابرآسیا از طریق جنگ تجاوزکارانه طراحی کرده‌بودند . هشت نفر محکوم بمرگ و اعدام شدند ، ۱۶ نفر بزندان ابد ، یک نفر به ۲۰ سال زندان ، یکنفر دیگر به ۷ سال‌حبس و بقیه بمجازاتهای خفیف تری محکوم شدند ۱ .

قدرت متمرکز پلیس که قبل از جنگ تحت نظر وزارت کشور ژاپن بود و بر همه جنبه‌های‌زندگی‌اجتماعی‌مردم‌نظارت‌مینمود تجزیه شدو در دسامبر ۱۹۴۷قانون جدیدی برای پلیس وضع گردید . بموجب این قانون یک نیروی پلیس محلی و شهری ایجادشدویک‌پلیس‌ملی و روستائی با اختیارات محدود . ولی این نظام جدیدموردقبول حکومت ژاپن قرارنگرفت و حکومت‌مرکزی پیوسته درصدد یافتن بهانه‌هائی‌برای بازگشت بنظام گذشته بود . اما تا سال ۱۹۵۴ که پارلمان بر اختیارات‌پلیس افزود مخالفتهای شدیدی‌باتفویض قدرت زیاد بآن ابرازمیشد .

همزمان باانجام‌اقدامات فوق فعالیتهای‌کارگران‌شهری‌درد سرهای فراوانی برای‌یوشیدا نخست وزیر تولید کرده ظهور یک‌نیروی سیاسی جدید در صحنه

---

1 – Beasley. op. cit. p. 281.

سیاست ژاپن‌مشهود بود . بعلت وخامت اوضاع اقتصادی‌اختلافات کارگری نیز شدت‌یافت .کمونیستها درپیشاپیش فعالیتهای کارگری و پشتیبان تقاضاهای‌آنان مورد تامین حداقل مزد ، معافیت‌کسانیکه‌کمترین‌مزد را دریافت میداشتند از پرداخت‌مالیات ،و افزایش مبلغ مزدهائی‌که ماهانه دریافت میشدو غیره ، قرار داشتند .افزایش اختلافات‌و اعتصابات‌کارگری‌سبب‌شدکه حتی اعتماد ماک‌آرتور نیزاز یوشیدا تا حدی سلب‌شودو لزوم تجدید انتخابات مجلس نمایندگان را خواستارگردد [1] . در انتخابات جدیدی که‌در روز۲۵ آوریل ۱۹۴۷ صورت گرفت حزب لیبرال یوشیدا از دست یافتن باکثریت کرسیهای مجلس محروم گردید . هرچند که هیچ‌حزبی‌اکثریت مطلق را کسب ننمودولی سوسیالیست ها کرسیهای بیشتری را اشغال کردند . در نتیجه‌کاتایاماتتسو *Katayama Tetsu* رئیس حزب‌سوسیالیست کابینه‌ای‌ائتلافی‌با بعضی محافظه‌کاران تشکیل داد و این اولین با ربود که سوسیالیستها حکومت را در دست‌میگرفتندو خود تحولی بود که در نظام اجتماعی ژاپن رخ داد و معلوم شد که دمکراسی سیاسی بار دیگر در این کشور مستقر شده‌است . ولی مشکلات موروثی از دوره یوشیدا تورم‌پولی و اقتصاد نابسامان کشور و عواملی دیگر دست بدست هم دادندو موجبات سقوط کابینه‌کاتایامارا فراهم کردند .نخست وزیر سوسیالیست درفوریه ۱۹۴۸ مجبور باستعفا شد . پس ازکناره‌گیری‌وی‌پارلمان آشیدا هیتوشی (

1 — *George M. Beckman, op. cit. pp. 625-634*

Ashida Hitoshi) رئیس حزب محافظه‌کاردمکرات را بجانشینی او برگزید . ولی آشیدا نیز پس از هشت ماه جای‌خود را به رقیبش از حزب لیبرال یعنی یوشیدا داد . انتخابات عمومی که‌درژانویه ۱۹۴۹ بعمل آمد حزب یوشیدا پیشرفت شایان توجهی نمودو اکثریت مطلق‌کرسیهای مجلس نمایندگان را در اختیارگرفت . در انتخابات ماه‌ژوئن ۱۹۵۰ مجلس سنا نیزحزب‌لیبرال پیروزیهای دیگری رابدست آورد .

تمایلات محافظه کاری بتدریج‌در سیاست‌ژاپن‌تقویت‌میشد و اوضاع کشــور بنحوی‌مطلوب‌ومطابق‌دلخواه‌محافظه‌کاران‌داخلی‌ونیزمارک‌آرتورپیشرفت مینمود . در ژوئیه ۱۹۴۹ ماک آرتور اعلام داشت که باید بحکومت ژاپن اجازه داد تا از اختیارات معمولی‌یک حکومت‌در اداره‌امور داخلی کشور برخوردارشود . یوشیدا با درایت‌و کفایت کافی‌اداره امورداخلی را در دست داشت . پیروزی نیروهای کمونیست‌در سال ۱۹۴۹ در چین و سیاست‌کلی ضد کمونیستی که ایالات متحده آمریکا درغرب اقیانوس‌آرام تعقیب مینمودباعث شدکه آمریکا بفکرتقویت ژاپن دربرابرنفوذ کمونیسم در آسیای شرقی‌بیفتدو در جنگ سرد بین دوقطب سرمایه داری‌و کمونیسم‌ژاپن را بعنوان یک قدرت برای‌مقابله با شوروی و چین‌کمونیست حمایت نماید.یوشیدا ازسیاست‌آمریکا حسن استقبال کرده حداکثر توانائی‌خــود را در جهت بهره گیری از شرایط جدید بکاربست .

پیمان صلح با ژاپن :

دربهارسال ۱۹۴۷ طرح پیمان صلح با ژاپن توسط وزارت‌خارجه‌آمریکا تهیه

شد. سپس این طرح برای اظهارنظر به ماک آرتور تسلیم گردید. او بزودی نظر خودرامبنی برلزوم انعقاد پیمان‌صلح با ژاپن ابرازنمود. بنظرماک آرتور اشغال ژاپن‌سه جنبه نظامی، سیاسی و اقتصادی داشت. او معتقد بود که جنبه نظامی اشغال تکمیل شده و جنبه سیاسی آن نیز انجام یافته‌بود و فقط میبایست بر آن نظارت‌میشد. جنبه سوم‌که شامل محدودیت های‌اقتصادی بود با امضای پیمان صلح پایان میبافت‌و روابط بازرگانی بین ژاپن و سایر دول در مسیر عادی قرار میگرفت. بعقیده ماک آرتور بستن پیمان صلح با ژاپن در اولین فرصت موجب تسهیل حل اختلافات دراروپا برسرمسایل آلمان‌واطریش میشد. همچنین بنظر او پیمان‌صلح نمیبایست‌چون پیمان ۱۹۱۹ ورسای‌جنبه مجازات داشته باشد زیرا درآنصورت دربطن خودموجبات جنگ دیگری را فراهم میسازد. ایالات متحده آمریکا میبایست‌سایرمتفقین‌را به‌عقلائی بودن‌انعقاد پیمان صلح‌متقاعد میساخت ودرصورت‌مخالفت‌شوروی‌نیزپیمان‌رابدون شرکت آن‌دولت‌باژاپن‌بامضاء میرسانید جورج مارشال (*George Marshal*) وزیر خارجه وقت‌آمریکا نیزبا نظریات ماک آرتور موافق بود ۱.

اهمیت‌ژاپن برای ایالات متحده آمریکا بعنوان یک پایگاه ضد کمونیستی‌با پیروزی مائوتسه تونگ در سرزمین اصلي چین و فرارچیانکایشک به‌جزیره فرمز در سال ۱۹۴۹ و نیز تقویت ارتش جمهوری توده‌ای کره بیشتر شد.

---

1 — Borton, op. cit. p. 480.

برای اینکه انعقاد پیمان صلح و بازگشت‌نیروهای آمریکا از ژاپن این تو هم را که آمریکا از آسیای‌شرقی عقب‌مینشیندو ژاپن‌را رها میسازد ایجاد ننماید دین‌آچسن (Dean Acheson) وزیر خارجه وقت ایالات متحده آمریکا در ژانویه ۱۹۵۰ طی‌اعلامیه‌ای ژاپن واکینا وارا داخل در محدود خط دفاعی آمریکا درغرب‌اقیانوس‌آرام‌قرارداد و تاکیدکرد که آمریکابه نگهداری نیروهای دفاعی نیرومندی‌درمناطق مزبور ادامه خواهد داد . با شروع جنگ در کره در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ و عبور نیروهای مسلح کره شمالی از مدار ۳۸ درجه وقایع خاور دورشکل تازه‌ای بخودگرفت . ترومن ، ماک‌آرتوررامامور ساخت که بکمک کره جنوبی بشتابد و فرماندهی‌نیروهای صلح سازمان ملل متحد را بعهده بگیرد .

حوادث‌مذکورسبب شدکه ماک‌آرتورگرفتار حوادث و وقایع‌جنگ‌کره شود و دیگر فرصتی‌برای‌پرداختن‌باموزژاپن رانداشته باشد . دولت آمریکا مجبورشد سربازان خودرا اززاپن به کره اعزام‌داردو درنتیجه از حکومت ژاپن‌بخواهد که مسئولیت بیشتری‌برای‌حفظ امنیت داخلی‌کشورعهده دارشود . در این هنگام نقش یوشیدا حساستر شده ، وظائف سنگین‌تری را عهده دار گردید .

درتاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ ماک آرتوربر سرتوسعه جنگ کره بآنسوی رودیالو Yalu درمنچوری با سیاست رسمی دولت ایالات متحده آمریکا اختلاف پیدا کردو بدستورترومن‌از کلیه سمتهای فرماندهی‌خود درخاوردور معزول شدوژنرال ماتیوریجوی Matthew B. Ridgway جانشین او گردید .

خبربر کناری ماک آرتور ابتدا برای ژاپنیها باور نکردنی بود زیرا که او را ـ

نیرومندو شکست ناپذیر وصاحب اقتدارات‌بی پایان تصورمیکردند . این‌نگرانی نیزبرای‌حکومت‌ژاپن‌حاصل شد که بر کناری‌ماک آرتور موجبات‌تغییری درسیاست ایالات متحده آمریکا نسبت بانعقاد پیمان صلح با ژاپن و تعویقی‌در انجام آن شود . ولی بزودی باسفردالس *Dulles* به توکیوطرح نهائی پیمان صلح تهیه‌گردیدوبین۱۵ دولت متفق تقسیم شد . شورویها از بحث با دالس دراین‌باره امتناع‌نمودند .انگلستان که جزیره فرمزراجزء لاینفک‌جمهوری‌توده‌ای چین میدانست‌خواهان وضع بعضی محدودیتهای اقتصادی در مورد ژاپن بود . بعضی از دول متفق در حوزه اقیانوس‌آرام فکر انعقاد یک پیمان امنیت متقابل را بعنوان‌بهترین‌تضمین‌دربرابر تجاوز مجدد ژاپن در منطقه مزبور رد نمودند . برای حل این مشکلات دالس طرح انعقاد۳پیمان جداگانه را پیشنهاد کرد :

۱ــ پیمان دو جانبه بین ایالات متحده آمریکاو ژاپن

۲ــ پیمان‌سه جانبه بین آیالات متحده آمریکا و استرالیاو زلاند نو معروف به آنزوس (*Anzus*) .

۳ــ یک قرار داد جداگانه بین فیلیپین و ایالات متحده آمریکا .

تا ماه ژوئیه۱۹۵۱ همه اختلافات و مخالفتها بر سر انعقاد پیمان صلح جز با دول‌کمونیستی‌حل‌شد .لذا دولتهای انگلیس و ایالات‌متحده آمریکادعوتنامه های شرکت‌درکنفرانس صلح را که در۴ سپتامبر ۱۹۵۱ در سانفرانسیسکو تشکیل میشد برای‌دول‌متفق‌درجنگ‌با ژاپن ارسال داشتند .از۵۵ دولت‌متفق همگی باستثنای یوگسلاوی ، برمه و هنددعوت راپذیرفتند . دولت‌اتحاد جماهیر شوروی و دیگر

کشورهای کمونیستی گرچه دعوت را پذیرفتند و در کنفرانس شرکت جستند ولی از امضای‌پیمان‌صلح اجتناب نمودند . در تاریخ ۸ سپتامبر پیمان صلح بامضای نمایندگان ۴۸ دولت رسید . درمقدمه‌پیمان ژاپن قصد خود را بالحاق‌به سازمان ملل‌متحدو نیز رعایت‌اصول منشورملل متحد و حقوق و آزاد یهای بشری اعلام داشته‌است . با انعقادپیمان درسانفرانسیسکوحالت جنگ باژاپن‌پایان‌یافت‌واین کشورحاکمیت‌خود را باز یافت [1]. بموجب مواد پیمان در حالیکه ژاپن تعهدات خودرانسبت‌به منشورملل متحددرموردحل اختلافات بین‌المللی بطریق‌مسالمت آمیزو خود داری از تهدید یاتوسل بزور می پذیرفت دول متفق نیز حق ژاپن را بعنوان یک ملت در دفاع مشروع خود برسمیت شناختند . در همان روز ایالات متحده آمریکاباا ستنادبموادپیمان مذکور ، پیمان امنیت متقابل ژاپن ــ ایالات متحده‌آمریکا را بامضاء رسانید .بموجب این پیمان ایالات متحده آمریکا اجازه میبافت‌تانیروهای هوائی ،دریائی‌و زمینی خود را برای حفظ صلح در خاور دور وجلوگیری از حمله به ژاپن‌در این‌سر زمین و نواحی نزدیک‌بآن مستقر سازد .در تاریخ۲۸ آوریل۱۹۵۲با تصویب پیمان صلح از طرف پارلمان ژاپن باشغـال این کشور از لحاظ رسمی و حقوقی پایان داده شد و ژاپن یک دولت مستقل گردید . ولی‌درحقیقت ودرعمل تغییری‌در واقعیات رخ نداد . زیرابعلت ضعف و ناتوانی ژاپن‌درحفظ امنیت‌خود ، این دولت‌متکی بایالات متحده آمریکابود .فرماندهی

---

1 – ibid. p. 485

عالی نیروهای متفقین منحل گردید اما نیروهای اشغالی آمریکائی تبدیل به نیروهای امنیتی شدند ودر ژاپن باقی ماندند . بهره‌مندی اعضای نیروهای مذکورو وابستگان آنان ازمزایای خاص برون مـرزی یکی ازعلل مهم خدشه‌دارشدن مناسبات دوستانه بین ایالات متحده آمریکا و ژاپن در سالهای بعدی شد .

همانطورکه‌قبلا "گفته‌شدازوجوه‌خاص اشغال ژاپن یکی‌ورودنیروهای اشغالگران خارجی برای نخستین بار بخاک آن‌کشور بود ودیگری تحمیل یک رشته تغییرات و اصلاحات . دراینجا باید متذکرشد که‌از خصوصیات دیگر مردم ژاپن تسلیم شدن دربرابرواقعیات تلخ زندگی با نظری مثبت است . تاریخ‌معاصراین‌کشورشاهددونمونه بزرگ ، مهم و انقلابی ازاین خصیصه‌بوده‌است . یکی در سال ۱۸۵۴ بهنگام ورودو تهدیدناوگان نیرومندکمودورپری‌به‌بندارادو (توکیوی‌فعلی) ودیگری‌تسلیم‌ژاپن‌در ماه اوت ۱۹۴۵ میباشد .

ژاپنیهاکه‌مردمی سرسخت ومبارزندو برای‌نیل بهدفهای‌خودتاپای جان فداکاری مینمایندهنگامیکه حقایق بآنان ثابت‌نماید که مقاومت‌بیهوده و دورازعقل‌سلیم است تسلیم‌میشوندولی‌بلافاصله‌بفکر چاره‌جوئی و بهره برداری ازموقعیت جدید برمی‌آیند . بگفته دیگرپس از پذیرش ناتوانی و شکست تسلیم میشوندولی‌بخود اجازه نمیدهندغرق در یاءس و نومیدی و حالات نا متعادل روحی شوند بـــلکه بفوریت اقدام بترمیم‌خرابیهاو رفع موجبات ضعف و نواقص خود نموده عـــلل برتری‌خصم راتجزیه و تحلیل مینمایند و بالنتیجه بفراگیری از او می‌پردازند . این خصیصه یکی از دلایل مهم پیشرفت‌ژاپن بوده است .

فصل سوم

تحولات اقتصادی ژاپن و اثرات آن در نو سازی سیاسی اینکشور

بخش یکم ـ تحولات اقتصادی قبل از سال ۱۹۴۵

درفصل اول این رساله پیرامون تعریف نوسازی و مفاهیم آن ذکر شد که از نظربعضی محققین ودانشمندان نوسازی اساسا "یک پدیده اقتصادی است که بافرایند صنعتی شدن رابطه خیلی نزدیک دارد. درنظر آنان نوسازی تنها در اموراقتصادی و مادی مصداق دارد .

امروزه نیز در کشورهای تازه باستقلال رسیده آسیائی و آفریقائی همه جا صحبت ازپیشرفت و توسعه اقتصادی است . بحث از ارقام و آمار درباره درآمد سرانه، تولیدناخالص ملی ، سرعت رشداقتصادی ، تورم پولی و اصلاحات کشاورزی و غیره است .

مفاهیم مذکوربه بهترین وجه درمورد پیشرفت های اقتصادی ژاپن صادق است . پیشرفت اقتصادی این کشور تنها یک تغییر بزرگ و جالب نیست بلکه بیشتربیک معجزه شباهت دارد . ژاپن طی مدتی کمتر از یک قرن توانسته است خودرا همپایه بزرگترین و غنی ترین دول روی زمین قرار دهدو هم اکنون داعیه پیشی گرفتن ازایالات متحده آمریکاواتحادجماهیر شوروی را در سر می پروراند . مبداء رشد اقتصادی ژاپن بارستاخیز میجی در سال ۱۸۶۸ آغاز میگردد . در آن تاریخ نظام فئودالی در آن جامعه ملغی شد و اساس زندگی اقتصادی مردم

برپایه‌ای دیگر قرار گرفت . قبل از آن تاریخ ژاپن یک کشور منزوی و بسته بود وبا تحولات‌اقتصادی دنیای خارج‌آشنائی چندانی نداشت . بظاهر تغییری در جامعه‌بچشم‌نمیخوردو یاتحولات خیلی‌بکندی صورت میگرفت . نزدیک بـه دو قرن‌و نیم‌بیگانگان‌اجازه تجارت و اقامت در آن سر زمین را نداشتند و حکومت نیزروابط بازرگانی ، مسافرت بخارج و مطالعه در خارج ازکشور را برای اتبـاع خود ممنوع‌ساخته بود .

تنـهاتماس ژاپن‌بادنیای‌خارج از طریق‌هلندیها بودکه سالی یکباراجازه داشتند یک کشتی از مستعمره خود (اندونزی) روانه بندر ناگاساکی نمایند . تماس و روابط تجاری‌با چین‌نیز کم و بیش در حد ارتباط با هلندیها بود . در اجـرای سیاست‌انزواطلبی ژاپنیها از ساختن کشتیهائی که بیش‌از هفتاد و پنـج تـن ظرفیت داشت ممنوع بودند .معهذا اقتصاد ژاپن درآن دوران یک اقتصـــاد ابتدائی‌نبود . ژاپن‌دارای‌حکومت‌مرکزی مقتدری بود که‌با کاردانی وقدرت‌کشور را اداره میکردواقتصادکشورنیزطبق برنامه دقیقی‌طرح ریزی شده بود . علیرغم بروز قحطی‌و گرسنگی در بعضی سالـهاکشاورزی رویهمرفته از عـهده نیازمندیهای سی‌وپنج میلیون‌نفوس‌آن دوران برمی‌آمد و محصول برنج آن تکافوی‌احتیاجات غذائی مردم بود

پیروی‌حکومت‌توکاگاواز سیاست انزواطلبی هر چند که معایب و مضاری در برداشت و سبب عقب ماندگی و عدم پیشرفت ژاپن از بعضی جهات گردیدولی

از جهت دیگر محاسنی هم داشت و مانع از تسلط و نفوذ دول استعمارگر برآن دیار شد.

همانطورکه در فصل دوم این رساله نوشته شده است پس ازآنکه شوگون پی بضعف نظامی خود دربرابرکشتیهای جنگی دشمن برد تسلیم شد. دولت ایالات متحده آمریکا و بعضی دول اروپائی شوگون را مجبور بامضای پیمانهائی تحمیلی نمودند و امتیازات بازرگانی قابل توجهی از وی گرفتند [۱].

رهبران دانای حکومت میجی که راز موفقیت دول غربی را دریافته بودند بر آن شدند که ارتشی نو و نیرومند که همرزم با ارتش های دول غربی باشد ایجاد نمایند و دولتی قوی تاسیس کنند تا بتوانند خود را ازیوغ پیمانهای غیرعادلانه غربیها رهائی بخشند. اما داشتن یک ارتش قوی بتنهائی کافی نبود. بنیه اقتصادی کشورنیز میبایست استوار و نیرومند میشد. اولین گامی که در جهت بهبود و اصلاح وضع اقتصادی کشور برداشته شد رفع محدودیتهای ناشی از نظام فئودالی سابق بود. هر کس این حق را دارا شد که بهر کاری که مایل بود بپردازد و بهرجاکه میخواست برود و بهرشغلی که دوست میداشت بپردازد. تضییقات مربوط به خرید و فروش زمین و کشت محصولات ازبین رفت. بالغو نظام سابق طبقاتی ۴۲۰۰۰۰ [۲]

---

1 – Reischauer, op. cit. pp. 108-111.

2 – Angus Maddison, Economic Growth in Japan and USSR, (London: George Allen & Unwin Ltd., 1969) p. 4.

جنگجوی ساموراثی با دیگر مردم در یک ردیف قرار گرفتند. عـده ای از آنان بخدمت‌ارتش جدیددرآمدند و پاره ای به تجارت‌روی‌آوردند و مابقی‌نیزمشاغل دیگری را انتخاب کردند. دهقانان که تحت نظام گذشته مجبور بتامین مخارج زندگی دایمیوها و ساموراثیها بودند از این وظیفه معاف شدند.

داشتن جواز سفر در داخل کشور که در دوره فئودالی‌مرسوم و اجباری‌بود نیز لغو گردید. بعبارت‌دیگرحکومت میجی با قطع کلیه پیوندها و قیودفئودالی حاکم برمناسبات بین‌مالک و زارع اولین‌مرحله اصلاحات‌ارضی در ژاپن‌راباتمام رسانید. سپس حکومت دست بیک رشته اقدامات ابتکاری در امور کشاورزی زد درواقع نوسازی‌اقتصادی‌ژاپن درقرون‌گذشته با تاسیس کارخانه ها آغازنگردید بلکه با نوساختن نظام زراعی شروع شد. دانشجویان کشاورزی بخارج اعـزام گردیدند، متخصصین خارجی‌برای مشاوره درباره طرحهای خاص بکشور دعوت شدند، گیاهان و بذرهای جدید بکشور آورده شد، وسایل کشاورزی جدید از غرب خریداری ومورد آزمایش قرار گرفت، طرحهای آبیاری و سدسازی اجـرا گردید و کودهای شیمیائی با موفقیت مورد استفاده قرار گرفت (البته اجرای بعضی‌طرحهانظیرکشت مو با شکست مواجه شد). گروههای‌سیار کشاورزی‌برای آشنا ساختن زارعین به روشهای نوین کشت به مزارع و دهات اعزام‌گردیدند و بالاخره دانشکده های کشاورزی و مـراکز آزمایشگاهی زراعـی تاسیس شدکه معروفترین آنها درسالهای ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ بترتیب درهوکائید و وتوکیوایجاد گردید. درسال ۱۸۹۳ مرکزملی‌تجربیات‌کشاورزی‌جهت پیشرفت فنون مربوطه

ایجادشد وبه تشویق ترقیات‌زراعی‌ادامه داد . میزان‌محصول‌برنج که مهمترین ماده غذائی مردم بود بین سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۴ حدود ۳۰ درصد افزایش یافت‌که‌تااندازه‌ای بعلت‌توسعه بیشتر اراضی‌زیر کشت و تا حدودی هم بواسطه بکاربستن شیوه های جدید کشت و زرع بود . یعنی در هر هکتار ۲۰ درصدبر مقدارمحصول افزوده شد . تولیدمحصولات‌دیگری هم چون گندم و جوافزایش یافت . در نتیجه تولید کشاورزی نه فقط همزمان بار شد جمعیت اضافه گردید بلکه سطح تولیدسرانه برنج کشورنیزبالا رفت . اضافه شدن درآمد نقدی‌اهالی روستاها بازار داخلی مناسبی برای فروش کالاهای صنعتی فراهم کرد .

معهذا با وجود پیشرفتهای مذکورکشاورزی در ژاپن از بعضی‌جهات‌تغییر اندکی پیدا کرد . بعلت کوچک بودن وسعت مزارع درآمد حاصله کشاورزان باندازه‌ای‌نبودکه قادربخریدوسایل‌ماشینی‌وابزارهای‌گران‌بهابرای‌بهره‌برداری بیشتراز زمین برآیندلذا درکشت ازنیروی کار بیشتر استفاده میشد . درفاصله بین سالهای ۱۸۶۸ ـ ۱۸۸۰ مالیات بر درآمد حاصله از اراضی ۴/۵ یا ۸۰[۱] درصد درآمدهای‌حکومت مرکزی را تشکیل میداد و تا شروع جنگ جهانی اول یک سوم آنراتامین کرد . بعبارت دیگر قسمت اعظم منابع درآمدبودجه کشور از بخش کشاورزی تامین میشد .

صنعتی‌شدن‌وتوسعه اقتصادی‌ژاپن‌درقرن نوزدهم به‌هزینه‌بخش کشاورزی

---

1 — ibid. p. 18

عملی شد. یکی از دلایل عمده ایکه سبب گردید که حکومت ژاپن در نوسازی کشور چنین خط مشی را تعقیب نماید ترس و وحشت رهبران حکومت میجی‌از استعمار و ورود سرمایه های خارجی‌بکشور و عواقب اقتصادی و سیاسی ناشی‌از آن بود. لذا حکومت در آغاز کار برای سازندگی و پیشبرد صنایع جدید به جمع آوری‌سرمایه ازبخش اقتصاد سنتی‌یعنی‌کشاورزی پرداخت. در سال ۱۸۷۲ سه چهارم نفوس کشور از طریق کشاورزی امرار معاش مینمودند. حتی در سال ۱۹۲۰ هم هنوزنیمی ازجمعیت کشور از زراعت ارتزاق میکرد. البته خط مشی متخذه حکومت بدون خطر و ایجاد ناراحتی هم نبود. در بعضی روستاها طغیان های دهقانی‌بوقوع پیوست .ولی راه حل دیگری هم برای رهبران کشور متصور نبود. اگر ژاپن میخواست که نیرومند باشد و چون بسیاری کشورهای آسیائی‌مستعمره دول اروپائی نشود ضروری بود که سایر بخشهای اقتصادی‌آن توسعه یابد. نقش تعیین کننده حکومت در این میان بسیار حساس بود .قصد آن این نبود که خود عهده دار انجام فعالیتهای توسعه اقتصادی باشد بلکه نیت آن بود که توسعه صنایع را تشویق و ترویج نماید. در بخشهائی چون توسعه شبکه ارتباطات کشور که فعالیت خصوصی افراد امکان پذیر نبودحکومت خود اقدام میکرد. بموسسات خصوصی که نیازمند کمک بودند یاری مینمود. حکومت میجی با انحصاری کردن معاملات تجارت خارجی توانست مقادیری‌ارز خارجی بدست آورد و سپس اقدام بخرید کالاها و ماشینهای تولیدی از خارج نماید. قسمتی از کالاهای وارده را بحکومت های ایالتی امانت داد تا بعنوان

نمونه به سازندگان و تولیدکنندگان‌ژاپنی ارائه دهند وبقیه را باقساط بکسانی که نیازمند کالاهای سرمایه ای بودند فروخت . نمایشگاههای مختلف بازرگانی و مدارس فنی تاسیس شد و محصلین برای فراگرفتن فنون و علوم جدید باروپا و آمریکا اعزام‌شدند .مشاوران‌ومعلمان و مهندسین‌خارجی بکشوردعوت‌شدند . در سال ۱۸۷۹ تعداد ۱۳۰ تکنسین خارجی در وزارت امور عمومی مشغول بکار بودند .سیاست حکومت درهرحال این بود که هرچه زودتر جای این عده‌رابه تکنسین های تربیت شده ژاپنی واگذار نماید . توسعه صنایع کارخانه ای ابتدا با ابتکاردولت و سپس با سرمایه گذاریهای موسسات خصوصی انجام یافت .در مرحله اول منظور حکومت از تاسیس کارخانه های نمونه و پیشقدم شدن در بهره برداری‌ازمنابع معدنی‌معرفی‌تکنیک‌های‌جدیدصنعتی‌بودچون‌کارخانه های سیمان‌سازی ،پنبه ریسی ،آجرپزی ،شیشه سازی و تولید مواد شیمیائی ،حکومت میجی‌میخواست‌که صنایع‌سنتی راباروشهای‌جدیدفنی‌آشناسازد و نیزبخشهائی از اقتصاد کشور را که در نتیجه رقابت کالاهای خارجی صدمه شدیددیده بود تقویت کند . در سال ۱۸۸۲ بانک ژاپن *The Bank of Japan* بعنوان‌بانک‌مرکزی‌تاسیس شد .تاسال ۱۸۹۰ یعنی پایان‌مرحله اول دوره توسعه صنعتی‌ژاپن ،حکومت خود صاحب و اداره کننده بیشتر صنایع بود . ولی ازآن تاریخ ببعد بسیاری از کارخانه های دولتی به بهای نازل بموسسات و اشخاص خصوصی فروخته شد . صنایع نساجی در این میان از سایر صنایع رشدبیشتری داشت .

ریسندگی وپارچه بافی احتیاج به سرمایه گذاری‌کمتر و اطلاعات‌فنی‌اندک داشت. بعلاوه ماشینهای نساجی را میشد در کارگاههای کوچک مستقرساخت‌و نیروی کارمورد نیازآن راهم براحتی از خانواده های روستائی تامین کرد .لذا نساجی اولین بخش اقتصاد ماشینی بود که توجه سوداگران را جلب نمود.

. درسال ۱۸۹۰ نظام‌سرمایه داری در ژاپن‌کاملا "مستقرشده بود .سرمایه ها بکارافتاده مرحله مهم و حساس دیگری درتاریخ صنعتی‌شدن ژاپن‌آغازگردیده بود .درنتیجه جنگ‌باچین‌و روسیه‌درسالهای۱۸۹۵ — ۱۸۹۴ و ۱۹۰۵ — ۱۹۰۴ ژاپن در همان راهی که قبلا" دول استعمارگر و استثمار کننده جلو رفته بودند گام برداشته و بر بازارهای فرمز و کره دست انداخت [1]. صنعت نساجی آن‌به اندازه ای رشدکرده بود که بامنسوجات انگلیسی‌در بازار چین رقابت مینمود. کشتی ،لوکوموتیو و خیلی‌کالاهای ساخته شده، دیگر از خارج خریداری‌نمیشد. شبکه بانک‌هاگسترش بیشتری‌یافت .جریان تجارت و صنعت‌بطرزفوق العاده ای بر پایه قرضه بانکی قرار گرفت. در همین حال فعالیتهای صنعتی در دست گروههای‌معدود معروف به زایباتسو متمرکز گردید. این گروهها ارتباط سیاسی نزدیکی‌باحکومت‌داشتند و فعالیتهای‌بانکی‌وصنعتی را تواما" انجام میدادند. همچنین‌عده کثیری‌ازمقامات‌بالای‌زایباتسو راکارمندان‌دولت تشکیل میدادند. زایباتسو برای‌مقابله با قدرت‌کارتلها و تراستهای خارجی و رخنه در بازارهای

1 — *ibid. pp. 3-35*

جهانی ایجاد شد. دراواخر دوره میجی زایباتسو در خارج کشورتجارتخانه های بانفوذی که کارمندان و کارکنان مطلع و کاردانی در اختیار داشتند افتتاح نمود و کارصادرات و واردات ازطریق آنان درتجارتخانه‌ها انجام میشد. برای کاستن ازقیمت‌های رو بتزاید کالاهای وارداتی شرکتهای کشتیرانی تجاری ژاپنی تشکیل شد و درآمدهای حاصله از آنها هزینه های گزاف حمل کالاهای وارداتی را تقلیل داد. ظرفیت کشتیهای تجاری از ۲۶ هزارتن درسال ۱۸۷۳ به یک و نیم میلیون درسال ۱۹۱۳ رسید. ناوگان بازرگانی ژاپن ۵۷ [1] درصد تجارت آنکشور را در ۱۹۱۴ و ۸۰ [2] درصد آنرا در ۱۹۱۹ انجام میداد. علت رشدو توسعه سریع کشتیرانی حمایت مداوم حکومت از شرکت میتسوبیشی (یکی از اعضای مهم زایباتسو) و از سال ۱۸۹۶ نیز کمکهای مادی حکومت بصنعت کشتی سازی و دریانوردی بود.

درفاصله بین سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۱۲ ژاپنیها وامهای نسبتا "سنگین بیشتری بصورت اوراق قرضه از خارج گرفتند ولی سرمایه گذاری مستقیم خارجی چه قبل و چه بعد از این تاریخ بسیار اندک بود.

سالهای جنگ جهانی اول و دهه ۱۹۳۰ برای ژاپن دوران رشد سریع اقتصادی بود. صنعت و تولید ناخالص ملی سریعتر از دوران میجی رشد نمود. ژاپن در

1 - *ibid. p. 29*
2 - *ibid.*

جنگ جهانی اول در کنار متفقین قرار گرفت ولی عملا" داخل در جنگ نشدو هیچ صدمه ای‌ازاین‌نظرمتحمل‌نگردید. ژاپن‌بزیان‌متفق خودانگلیس منسوجات خود را درچین و هند گسترش داد. در دوران جنگ سرد مزبور ژاپن ازفرصت استفاده نمودوبدهیهای‌خارجی‌خودراتسویه کرد. در دهه ۱۹۲۰ گرچه ژاپنیها مجددا" ازخارج وام گرفتند ولی از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۳۴ خود یک وام دهنده بزرگ‌بودند. ژاپنیهاوام‌موردنیاز رابیشتربصورت اوراق قرضه تحصیل میکردند ولی خود بصورت سرمایه گذاری مستقیم به منچوری، کره، فـرمز و چیـن وام میدادند.

بخش دوم ـ تحولات اقتصادی بعد از سال ۱۹۴۵

از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵ ژاپن کم و بیش بطور مداوم در حال جنگ بودو در چند سال اخیر آن جنگ در مقیاسی وسیع دنبال میشد. بر اثر وقوع جنگ جهانی‌دوم تولید ناخالص ملی ژاپن تنزل کرد و خسارات و ضایعات فراوانی به اقتصاد، شهرها و مردم آن وارد آمد. پس ازجنگ ژاپن مجبور شدعده ای درحدود پنج میلیون‌سرباز و اتباع خود را که ازمستعمرات وسرزمینهای‌اشغال شده سابق بوطن‌بازمیگشتندجذب‌کند که خودباری سنگین‌برمصائب و مشکلات عدیده آن بود.

دردوران‌اشغال، فرماندهی‌متفقین‌یک‌رشته اقدامات برای‌اصلاح ودمکرات نمودن‌بنیان‌اقتصادی‌این کشور بعمل آورد که مهمترین آنهاعبارت بودنداز:

۱ ـ یکی‌ازاصلاحات‌موردنظرفرماندهی‌متفقین‌تصمیم به انحلال‌زایباتسو بود. زایباتسوبعنوان‌عامل بالقوه تجاوزقبل از جنگ تشخیص داده شد. لذاطرحهائی برای‌تجزیه موسسات بزرگ صنعتی و بانکی تهیه شدوحتی پارلمان‌ژاپن قانون مربوط به انحلال زایباتسو را بتصویب رسانید. ولی این طرح بشدت مورد انتقاد محافل مالی و بازرگانی آمریکا قرارگرفت، زیرابنظرآنان توسعه اقتصادی ژاپن در مسیر جاری و سنتی آن، هم بسود

آمریکا و هم بنفع ژاپن بود و گذشته از آن تنها توانائی و کارآئی زایباتسو میتوانست ژاپن را از رکود اقتصادی خطرناکی که مقارن با ظهور یک قدرت بزرگ کمونیستی درچین با آن دست بگریبان بود نجات دهد. لذا فرماندهی متفقین در سال ۱۹۴۹ تصمیم خود را تغییر داد و از انحلال زایباتسو منصرف شد. کابینه ژاپن نیز اجرای قانون مصوبه مذکور را به بوته فراموشی سپرد. البته مدیران اصلی زایباتسو از مقامات خود برکنار شدند و از داشتن فعالیت سیاسی منع گردیدند، اموال آنان توقیف شد و از قدرت مالی عظیم زایباتسو کاسته گردید. ولی بطور کلی شرکتهای بزرگ صنعتی و مالی اجازه یافتند که بفعالیت خود ادامه دهند و بویژه پس از پایان دوران اشغال مجددا " زایباتسو در ژاپن نضج گرفت. نضج مجدد زایباتسو در جهت و بموازات سیاست اقتصادی دولت ژاپن بوده است [1]. زیرا حکومت ژاپن برای نوسازی کشور نیاز بوارد کردن کالاها و خدمات خارجی و نیز اطلاعات فنی پیشرفته داشت. قدرت و نفوذ زایباتسو ژاپن را قادرساخت تا با دول بزرگ صنعتی برقابت بپردازد. زایباتسو توانست بافروش مصنوعات ساخت ژاپن در نقاط مختلف دنیا بر بسیاری بازارهای وسیع دست یابد و سرمایه و ارز خارجی رابسوی ژاپن جذب کند. با تحصیل ارزهای خارجی ژاپن موفق شد وسایل مادی موردنیاز برنامه‌های نوسازی کشوررا تامین نماید

1- *Chitoshi Yanaga, Big Business in Japanese Politics, (New Haven: Yale University Press, 1968), pp.52-94.*

۲ ـ آزادی فعالیت اتحادیه های کارگری .

برای‌مقابله و خنثی نمودن قدرت‌عظیم زایباتسو و نیز دمکرات نمودن زندگی اقتصادی‌در ژاپن ،فرماندهی متفقین تصمیم گرفت که به اتحادیه های کارگری آن کشور اجازه فعالیت‌دهد اتحادیه های کارگری در ژاپن قبل از جنگ‌جهانی دوم‌قدرت‌زیادی‌نداشتند وحتی درسال ۱۹۴۰ از ادامه فعالیت آنها‌جلوگیری شد .بتشویق‌فرماندهی متفقین اتحادیه های مذکور بزودی متشکل شدندوحتی بخش مهمی‌از آنهابسرعت‌زیرنفوذکمونیستها قرار گرفت . اعضای اتحادیه‌های کارگری که درسال ۱۹۳۶ حداکثر به ۴۲۰۰۰۰ نفر میرسید در سال ۱۹۴۹ بـه ۶/۵ میلیون نفر بالغ شد[1] . افزایش سریع اعضاء و نیز فعالیتهای‌شدیدسیاسی اتحادیه های‌موصوف موجبات نگرانی مقامات اشغالی را فراهم ساخت‌بطوریکه خودبعدا "مجبورشدندبه محافظه کاران‌ژاپن که نظر مساعدی به فعالیتهاونقش نیروهای‌کارگری نداشتند ملحق شده از گسترش بیشتر اقدامات آنها جلوگیری نمایند .

قانون‌اتحادیه‌های‌کارگری‌سال ۱۹۴۵ و قانون‌روابط کار ۱۹۴۶ به کارگران حق اعتصاب ومتشکل شدن را داده است و قانون سال ۱۹۴۷ شرایط بهترکار

1- *Nobutaka Ike, Japanese Politics: An Introductory Survey, (London: Eyre & Spottiswoode, 1958) pp. 101-102.*

و بیمه ،　اشت و بیمه حوادث ناشی از کار را مقرر داشته است ۱.

۳ــ اصلاحات ارضــــی :

اصلاحات‌ارضی ازمهمترین و موفقترین اقدامات‌اصلاحی نیروهای‌اشغالی بود. یکی‌ازعوامل نیرومند در گرایش ژاپن به سیاستهای افراطی و تجاوزکارانه در دهه ۱۹۳۰ شرایط حاکم بر روستاها بود. فقــر و پریشانی که گریبانگیــر روستائیان‌گردید ناشی از نظام ارضی بود که هر چند از قید و بندهای گذشته فئودالی رهائی‌یافته بود ولی بر اساس رابطه جدید مالک و مستاجر قرارگرفته

---

۱ ــ　یکی‌از وجوه خاص نظام‌سرمایه داری ژاپن‌تشکیل اتحادیه های کارگری بشکل " اتحادیه شرکت " است. در " اتحادیه‌شرکت " کارگران‌وکارکنان یک‌شرکت‌صرفنظر ازدرجات و نوع کار و نیز موقعیت شغلی بطورعمودی با یکدیگر متحد میشوند. در این نوع اتحاد مثلا " یک کارگر تعمیرکار لوله احساس قرابت‌واشتراک‌منافع بیشتری‌باسرکارگر، تکنسین، کارکنان و کارمندان شرکتی که در آن کار میکنددارد تانسبت‌بکارگران تعمیرکار لوله درشرکتها و کارخانه های دیگرکه هم‌طبقه و همردیف اومیباشند. باین‌لحاظ این‌کارگر از منافع کارگران و کارکنان هم شرکتی خودبیشتر دفاع میکند تا کارگران هم سطح و هم شغل‌خود در سایر موسسات.

ibid. p. 106

گرفته بود . تقریبا" نزدیک به دو سوم زارعین ژاپنی قبل از جنگ جهانی دوم را مستاء جرین اراضی روستائی تشکیل میدادندکه مجبور بپرداخت اجاره بهای سنگین به مالکین آن اراضی بودند . گسترش فرهنگ و آموزش و پرورش ونیز فعالیتهای‌عناصر دست چپی در دهات‌موجب شده بود که روستائیان کم و بیش بنادرستی‌نظام موجودمالکیت اراضی واقف شده در نتیجه اختلافات بین مالک و مستاجر بخصوص از سال ۱۹۲۰بیعد افزایش یابد . حتی جنبش‌هائی هم که میان مستاجرین اراضی روستائی بتدریج نضج گرفت قدرت میبافت [1] .

درسال ۱۹۲۲ حزب‌کمونیست‌ژاپن‌تاسیس شدو یکی‌از رئوس برنامه‌آن حزب‌ضبط زمین‌ازمالکین‌وانتقال‌آن‌به زارعین‌بود .از فعالیتهای‌کمونیستهابزودی‌جلو گیری شد ولی‌حکومت ژاپن که خود از افزایش سریع سیستم اجاره داری زمین زراعتی نگران شده بود اقداماتی برای جلو گیری از بسط بیشتر آن بعمل آورد و اراضی زیرکشت توسط مستاجرین را از اواخر دهه ۱۹۲۰ در سطحی زیر ۵۰ در صد کل مساحت‌اراضی‌تثبیت‌کرد .معهذابر اثر تبلیغات زیادعناصرافراطی دست راستی دهقانان‌سرمایه‌داران‌بزرگ‌شهری و نظام لیبرالیسم‌مورد نظر آنان را عامل فقر و پریشان‌حالی خودمیدانستند . نظام اجاره داری زمین تا پایان جنگ‌جهانی دوم‌ادامه یافت . پس از جنگ تضادهای نظام مذکور توام با کمبود موادغذائی

1- *Tadashi Fukutake, Japanese Rural Soceity, (London: Cornell University Press, 1972), pp. 3-22.*

بشدت موجودیت کشور را تهدید میکرد .

بمنظور مبارزه با این وضع لازم بود برنج که غذای اصلی مردم را تشکیل‌میداد بقیمت ارزان دراختیار آنان قرار گیرد . محصول‌کشاورزی‌ارزان‌موقعی‌بدست‌میآمد که زارع اززیربار سنگین‌اجاره بهاء رهائی‌مییافت . حتی حکومت ژاپن نیز بلزوم انجام‌اصلاحات ارضی‌واقف شده‌بود . تجربه قبل‌از جنگ روستاها شورش دهقانی چین ، کمبود مواد غذائی عواملی بودند که فوریت انجام اصلاحات ارضی را ضروری میساخت .

بموجب قانونی‌که در اکتبر سال ۱۹۴۶ بتصویب پارلمان رسید همه اراضی زراعتی‌متعلق به مالکین‌غایب[1]، و همه اراضی استیجاری بیش از چهار هکتار در هوکائیدو ویک هکتاردرسایرنقاط و نیزهمه اراضی‌متعلق به زارعین‌مالک که بیش از دوازده هکتاردر هوکائیدو وسه‌هکتار درسایر نقاط بود اجبارا بدولت فروخته شد . بهای پرداخت شده اراضی‌بمالکین آنها بقدری نازل بود که خرید اراضی درواقع نوعی‌مصادره آنها بودزیراقیمت ها بعلت‌تورم پولی بسرعت‌سقوط میکرد . دولت‌تقریبا" معادل همان‌قیمت خرید ، اراضی را به زارعین فروخت . در سال ۱۹۵۰ درپایان اصلاحات ، اراضی‌استیجاری ده در صد کل اراضی زراعتی را در

۱ــ مالکین غایب کسانی‌بودند که صاحب اراضی زراعتی در روستاها بوده ولی خوددر شهرها زندگی‌میکردندو بکشت‌و زرع نمیپرداختند بلکه‌اراضی‌خود را اجاره میدادند . (*ibid.*)

بر میگرفت و حال آنکه در سال ۱۹۴۱ چهل و شش در صد را شامل میشد [۱].

علیرغم انتقاداتی‌که ازاصلاحات ارضی‌ژاپن شده استو باوجود آنکه مشکل اصلی‌ژاپن‌همانا تاءمین‌تغذیه‌جمعیتی‌کثیرازسرزمین‌بسیار کوچک همچنان‌لاینحل مانده است ، معذلک اصلاحات مذکورسبب‌گردیدکه ژاپن بیک کشور زارعین‌مالک تبدیل‌شودکه‌این‌امرخودنقش‌خطیری‌درحفظ ثبات‌سیاسی‌وامنیت این کشورداشته است [۲].

رشد سریع و بی نظیر اقتصادی ژاپن از پایان دوره اشغال شروع میشود . دوره بین۱۹۶۵ــ۱۹۵۳از پررونق‌ترین‌ادوار تاریخ اقتصاد ی ژاپن و بلکه جهان بوده است . در دوره مزبور میزان‌متوسط رشد سالیانه تولید نا خالص ملی ژاپن ۹/۴ بود نرخی بالاتر از رشد هر کشور پیشرفته دیگر . بخش عمده‌ترقی و رشد

---

1 – Maddison, op. cit., p. 46

۲ــ پروفسورریچادراستوری (*Richard Storry*)استاددانشگاه اکسفردمتخصص‌درأمور مربوط بژاپن معتقداست که‌در ژاپن انقلاب دهقانی آنطورکه درچین اتفاق افتاده روی نخواهد دادزیرا امکان موفقیت ندارد . درچین اکثریت‌تودهمردم‌را دهقانان تشکیل‌میداندو حال آنکه ژاپن اینک سرزمینی‌استکه اکثریت با مردم شهرنشین‌است . در ژاپن اگر هم انقلابی روی دهد انقلاب کارگری خواهد بود .

البته بروزشورش در روستاهابه بی ثباتی اوضاع کمک خواهد کرد (منبع : مکالمه خصوصی تهیه کننده رساله با آقای استوری) .

در صنعت بود . بخش صنعتی همیشه درتاریخ اقتصادی ژاپن رشدی سریع داشته استمگر در فاصله‌سالهای۱۹۳۸ تا ۱۹۵۳ بازده صنعتی‌سالهای ۱۹۶۵ ـــ ۱۹۵۳ برابربا ۱۳/۶ در صد بود یعنی دو برابر میزان رشد سالهای۱۹۵۳ ـــ ۱۹۳۸ و بازده کشاورزی‌معادل ۴/۲ رشدداشته است‌که هرچند خیلی کمتر از رشد صنعتی بود ولی نسبت بگذشته بیشتر بود [1] . در این دوره صادرات ژاپن نیز بسرعت افزایش یافت .

آمارزیر نموداری‌از میزان‌متوسط رشدواقعی سالیانه تولید نا خالص ملی ژاپن از قرن گذتشه تا سال ۱۹۶۵ میباشد :

میزان‌متوسط سالیانه رشد تولیدناخالص ملی‌واقعی‌سرانه‌از ۱۹۱۳ـ ۱۸۷۰ برابر با ۱/۷ در صد .

میزان‌متوسط سالیانه رشدتولید نا خالص ملی واقعی از ۱۹۱۳ ـ ۱۸۷۰ برابر با ۲/۷ در صد .

میزان متوسط سالیانه رشد تولید ناخالص ملی واقعی سرانه از۱۹۳۸ ـــ ۱۹۱۳ برابر ۲/۶ در صد .

میزان متوسط سالیانه رشد تولید ناخالص ملی واقعی ۱۹۳۸ـ۱۹۱۳ برابر با ۴ در صد .

میزان متوسط سالیانه‌تنزل تولید ناخالص ملی واقعی سرانه از ۱۹۵۳ ـــ ۱۹۳۸

1 – *ibid.*

برابر با ۱/۵ در صد .

میزان متوسط سالیانه تنزل تولید نا خالص ملی واقعی از ۱۹۵۳–۱۹۳۸ برابربا ۲%– در صد .

میزان متوسط سالیانه رشد تولید نا خالص ملی واقعی سرانه از ۱۹۶۵ – ۱۹۵۳ برابر با ۸/۳ در صد .

میزان متوسط سالیانه رشد تولید نا خالص ملی واقعی از ۱۹۶۵–۱۹۵۳ برابر با ۹/۴ در صد [1] .

اقتصادژاپن بعد از جنگ جهانی‌دوم بطور کلی‌از سه مرحله گذشته است :

مرحله اول‌از سال۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳یعنی دوران اشغال این کشور توسط دول فاتح درجنگ .دراین مرحله خرابیهای ناشی‌از جنگ ترمیم شده چرخ کارخانه ها مجددا" بگردش درآمده و اقتصاد کشور با کمک دولت ایالات متحده آمریکا سروسامان گرفته است .

مرحله دوم از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۵ یعنی دوره رشد سریع و بگفته اوکاوا (*K. Ohkawa*) رشد " انفجاری "[2] است .دراین مرحله سیاست اقتصاد ی دولت بر اصل بسط وگسترش صنایع ، توسعه هر چه بیشتر صادرات و ارزهای خارجی قرار گرفت . بعبارت دیگر توسعه اقتصادی بزیان مصرف کننده

---

1 – ibid. pp. 31-51

2 – ibid. p. 50

داخلی وعدم توجه کافی برفاه زندگی عمومی مردم و بهبود وضع مسکن ، جاده‌ها بیمه‌های اجتماعی و غیره .

مرحله سوم ازسال ۱۹۶۵ ببعدآغاز میشودکه در این مرحله سیاست اقتصادی دولت بتدریج درجهت بسط وتوسعه اقتصادی همزمان با بهبود وضع زندگی اجتماعی مردم و توجه بیشتر برفاه عمومی ملت قرار گرفته است . مرحله سوم تا اندازه زیادی تحت فشار عوامل داخلی وخارجی صورت می‌گیرد . از جمله عوامل داخلی نارضائی عمومی از گرانی قیمتها ، بدی وضع مسکن و راهها ، آلودگی محیط زیست و مسایلی نظیر اینهاست . عوامل خارجی ناشی از فشار دول پیشرفته صنعتی و بویژه ایالات متحده آمریکاست که ازرشد صنعتی و توسعه صادرات ژاپن خرسند نبوده آنرا بزیان منافع خود میدانند . لذا خواستار رفع محدودیتهای مربوط بسرمایه‌گذاری درصنایع و سهام شرکتهای ژاپنی هستند و نیز خواهان کاهش صدور کالاهای صنعتی ژاپن ببازارهای اروپائی و آمریکائی میباشند .

باین لحاظ بود که کاکوئی تاناکا (*Kakuei Tanaka*) که درژوئیه ۱۹۷۲ بنخست‌وزیری رسید برنامه کابینه خودرا "نوسازی مجمع‌الجزایر ژاپن " اعلام کرد [1] . منظور او از این برنامه بسط وتعمیم بیمه‌های اجتماعی ، افزایش سرمایه‌گذاریهای دولت در بخش اقتصاد عمومی ، بهبود وتوسعه شاهراهها و انتقال محل کارخانه‌ها ازشهرهای بزرگ و مناطق پر جمعیت بنقاط کم جمعیت

1- *"The Permanent Government", The Economist, March 31, 1973, p. 27.*

حراست از زیبائیهای طبیعت و محیط زیست و خلاصه صرف مبالغی اندوختههای فراوان ارزی در داخل کشور و خرید بیشتر کالاهای مصرفی مورد نیاز مردم از خارج است .

اینک ببینیم که چه عواملی باعث توسعه و رشد سریع اقتصاد ژاپن شده است نتیجه این رشد تبدیل یک کشور مغلوب و ورشکسته در پایان جنگ جهانی دوم بیک قدرت معظم اقتصادی جهانی است . این رشد سریع و اعجاب انگیز نه فقط موجب تحولاتی در جامعه ژاپنی گردیده است بلکه آثار آن در مناسبات سیاسی بین المللی نیز کاملا" محسوس است . شکی نیست که عوامل چند چون کمکهای اقتصادی ایالات متحده آمریکا بهنگام اشغال این سرزمین ، ممنوعیت ژاپن از داشتن یک ارتش بزرگ و نیرومند در دوران اشغال و حتی بعد از آن ، سفارشات خرید ارتش آمریکا بهنگام بروز جنگ در کره و ویتنام باین کشور و نیز نیروی کار ارزان و فراوان در گذشته سهم زیادی در تسریع رشد اقتصادی ژاپن داشته اند . ولی صرفنظر از عوامل فرعی و تصادفی مذکور سر حقیقی موفقیت اقتصادی ژاپن را باید در امور دیگری جستجو کرد .

رشد مداوم صنعتی ژاپن ناشی از نظم بسیار دقیقی است که در کل سازمان اقتصای این کشور بر قرار میباشد که اساس آن بشرح زیر است :

۱ــ روشهای تحصیل سرمایه :

شرکتهای ژاپنی بیشتر سرمایه مورد نیاز خود را از طریق وامهای بانکی تاء مین مینمایند و این مقدار تا هشتاد و پنج در صد سرمایه را شامل میشود . بانکها نیز

بنوبه‌خود برای تقلیل‌خطرات و زیانهای ناشی‌از این روش به قرضه های اتکائی متوسل‌میشوند . در این میان‌نقش دولت حائز اهمیت زیاد است زیرا که دولت از وامهای شرکتهای بزرگ ژاپنی در مقابل بانک ها حمایت میکند . این روش موجب آن میشود که از یک طرف تاء مین سرمایه مورد نیاز شرکتها امکان پذیر میشودو از طرف دیگر دولت‌ژاپن نقش حساس و مهمی درنظارت و هدایت نحوه رشد اقتصادی کشور داشته باشد . این وظیفه خطیر دولت را "بانک‌ژاپن" ایفا مینمایدکه نظارت شدید ی بر موجودی پول بانکهای تجارتی و عملیات بانکی آنها اعمال‌مینماید . بعبارت‌دیگردر نهایت امر بانک ژاپن هم ضامن شرکتهای قرض کننده در برابر بانکهای تجارتی است و هم ضامن بانکهای تجارتی .
بانکهای تجارتی هیچگاه استر داد اصل وام خود را از شرکتهای بزرگ مطالبه نمینماید . باین ترتیب وام جنبه سرمایه دائمی شرکتها را دارد . اصولا" بین شرکتهای‌بزرگ صنعتی‌و موء سسات‌ملی‌رابطه بسیارنزدیک بر قراراست که بهترین نمونه آن بشکل‌زایباتسوعمل‌میکند .مثلا" میتسوبیشی ازشرکتهای مختلف تولید تشکیل شده است که بابانک میتسو بیشی رابطه نزدیک دارد .

از جهت دیگر شرکتهای بزرگ با صدها و هزاران شرکت کوچک در ارتباط دائمی‌میباشندو پیوسته ساخت قطعات‌و اجزاء کالاهائی را باین شرکتها سفارش میدهند . اتخاذ این رویه سبب شده‌است که بهنگام بروز بحرانهای اقتصادی شرکتهای بزرگ از زیانهای‌آن کمتر متضرر شد ه از خطر مصون میمانند و بیشتر خسارات متوجه شرکتهای کوچک وابسته که خوب سازمان نیافته‌اند میشود . در

نتیجه‌به توانائی‌رقابت شرکتهای بزرگ‌درسطح بین المللی لطمه ای‌واردنمیشود ولی‌موٴسسات‌کوچک که قدرت‌کارائی آنهاکمتراست‌ورشکسته شده ازبین میروند . دولت‌نیز که خواهان‌تقویت‌اقتصادی کشور در برابر سایر کشورهای صنعتی است از این ترتیب کم‌و بیش حمایت مینماید .

۲ ـ رابطه نزدیک دولت با سرمایه داران‌و بازرگانان :

فعالیتهای‌بازرگانی دولت‌در امور تجاری چندان‌زیادنیست . بعوض دولت از طریق‌دستگاههای‌مختلف‌خود نظیر بانک ژاپن ، وزارت تجارت بین‌المللی و صنعت ، سازمان برنامه ریزی اقتصادی وابسته به نخست وزیری ، وزارت دارائی نبض‌اقتصادی کشور را دردست دارد . بازرگانان‌وسرمایه داران نیز بین‌خود اتحادیه‌های‌مختلف تشکیل داده‌اندازقبیل‌کیدانرن یا فدراسیون‌سازمان‌اقتصادی (*Keidanren*) که نماینده و سخنگوی‌اتحادیه‌های‌تجارتی محسوب میشود . کیدانرن ازنفوذ و قدرت فراوانی نزد دولت بر خوردار است که شبیه آن شایددر هیچ کشورصنعتی‌بزرگی وجود نداشته باشد . نیکایرن یا فدراسیون انجمنهای‌کار فرمایان ژاپن (*Nikkeiren*) که‌نماینده وسخنگوی کارفرمایان و مدیران است . بین مقامات سازمانهای دولتی‌مذکور واتحادیه‌های بازرگانی تقریبا " بطور دائمی ، رسمی یا غیر رسمی ، ارتباط و مذکرات جریان دارد .

هرگونه تغییریا تصمیم‌مهمی‌در امر سرمایه‌گذاری ، تولید و فروش شرکتهای‌بزرگ

بااطلاع و آگاهی صریح یا ضمنی سازمانهای دولتی انجام‌میگیرد[1] .
سازمانهای‌دولتی نیزبنوبه خود قبل از اتخاذ هر گونه تصمیم یا وضع قوانین و مقرارتی‌که بنحوی‌مربوط باموربازرگانی‌باشدقبلا "بامقامات‌اتحادیه‌های بازرگانی تبادل‌نظر مینمایند . البته دولت نماینده همه طبقات‌ملت میباشد و در تبادل نظربا طبقه سرمایه‌دار و تاجرمنافع سایرمردم را نیز بایددرنظر بگیرد . سرمایه داران نیزدر اقدامات خودتنها در جستجوی نفع خالص شخصی نمیباشند بلکه برفاه عمومی‌و بویژه کارکنان‌و کارگرانی‌که دراستخدام‌آنان‌هستند توجه دارند .
درمجموع‌نظام‌سرمایه داری ژاپن روابط و پیوندهای‌خاصی را بین دولت و طبقه سرمایه دار ایجاد کرده است . بطوریکه هدفهاو برنامه‌های این‌دو حتی الامکان قابل انطباق‌با یکدیگرمیباشند .اساس این‌همبستگی‌خاص‌در قرن‌نوزدهم گذارده شد . همانطوریکه قبلا " ذکر شد سرمایه گذاریهای اولیه در صنایع از ابتکارات دولت‌بودو سپس دولت کارخانه ها و شرکتها را ببهای ارزان باشخاص خصوصی واگذارکردو از همان زمان‌بر عملیات‌آنها نظارت‌شدیدی را اعمال نمود . گذشته از این‌مدیران سطح بالای سازمانهای‌دولتی و شرکتهای بزرگ تجاری معمولا " از زمینه آموزشی‌و فرهنگی‌یکسانی‌برخوردارند .اغلب‌آنان از دانشگاههای مشابهی فارغ‌التحصیل میشوندو نیزغالبا " کسانیکه‌بخدمت‌دولت درمیآیند پس‌از مدتی کار به تجارت روی میآورند .

---

1 – *Yanaga, op. cit., pp. 30-63*

بایدمتذکرشد که رابطه نزدیک بین مقامات دولتی و سرمایه دار و بازرگان همیشه یک رابطه پاک ومنزه نبوده است بالعکس موارد زیادی از رشوه خواری و فساد در دستگاههای اداری مشاهده شده است .

۳ ــ رابطه طبقه کار فرما با طبقه کارگر :

بین‌طبقه کارگرو طبقه‌کارفرما رابطه‌ای‌خاص بر قراراست ــ این‌رابطه‌اصولا " تنهابر پایه‌اصل‌خشک و بیروح عرضه نیروی‌کار دربرابرتقاضای مزد بنیان‌گذاری نشده است . کارفرما به کارگر یاکارمندخود بدیده پدری مینگردو خود را شریک و دمساز غم و شادی او نشان میدهد و بهنگام سختیها بکمکش میشتابد .
کارگران‌و کارمندان ژاپنی معمولا " تا سن باز نشستگی برای یک شرکت یامؤسسه کار میکنند و همیشه هم بیش از وظایف محوله کار مینمایند و یا حداقل وظائف محوله را به بهترین وجه انجام میدهند . در نظر کارگر یا کارمند ژاپنی منافع شرکتی‌که‌در آن‌کارمیکندمنافع‌او و زیان‌آن زیان‌او محسوب‌میشود .زیرامؤسسه‌ای که‌برای‌آن‌کار میکندمادام‌العمر باآن سروکار دارد [1] . بااین‌لحاظ تعداداعتصابات

۱ــ درعرف استخدام‌کارگرو کارمند در ژاپن ، اخراج بعنوان مجازات کسیکه در انجام‌وظایفش‌مرتکب‌خطائی‌شده‌است‌محلی‌ازاعراب‌ندارد .زیراازنظرکارفرما این‌کارگریاکارمندنیست‌که خطاکاراست‌بلکه‌اشتباه‌خودکارفرما است‌که در بدو استخدام‌وی‌دقت‌کافی‌ننموده‌کارگریاکارمندفاقدشرایط راانتخاب‌نموده‌است

کارگری‌درژاپن نسبت‌بسایرکشورهای صنعتی‌غرب خیلی‌کمتر است .بعلاوه نحوه انجام‌اعتصابات‌بگونه دیگری‌است .اعتصابات‌طویل مدت درژاپن خیلی بندرت روی‌میدهد و کارگر و کارفرما بنحوی با یکدیگر کنارمیآیند . گاه نیز کارگران یا کارکنان‌یک موسسه‌بابستن‌آرمی ببازوی خود نارضائی‌و اعتراض خویش را از وضع و شرایط نامطلوب کار ابراز میدارند در حالیکه بکار روزانه و معمول خود ادامه میدهند .

۴ ـ سرمایه گذاری خارجی :

دولت‌ژاپن‌تاکنون دربرابر ورودسرمایه‌های‌خصوصی‌خارجی به ژاپن بشدت مقاومت‌کرده است . از نظر دولت ژاپن سرمایه گذاری خارجی در صنایع ژاپنی حداقل‌تا زمانی‌که صنایع داخلی رشدکافی‌ننموده‌قدرت‌واستحکام‌لازم را تحصیل نکرده باشد برای اقتصاد کشور یا صنعت مورد نظر مضر است . سرمایه گذاری مستقیم‌خارجی در صنایع ژاپن در صورتی که مجاز باشد تنها بصورت شرکتهای سهامی مشترک امکان پذیر است . در عوض ورود تکنولژی خارجی با استقبال مواجه میشود و موسسات دولتی و غیر دولتی مبالغ معتنابهی برای کسب حق امتیازتکنیک‌های جدید خارجی پرداخت مینمایند . همچنین بانکها و شرکتها مبالغ عظیمی وام از منابع خارجی تحصیل مینمایند .

۵ ـ جلوگیری از رشد جمعیت :

موفقیت ژاپن در امر توسعه اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم با مسئله

خودیکی از پر جمعیت ترین کشورهای پیشرفته صنعتی است .درپایان جنگ جهانی دوم هنگامی که عده‌ای نزدیک به شش میلیون نفر سرباز وژاپنی ساکن مستعمرات که سالها ازخانواده های خودبدور بودندبوطن خویش مراجعت کردندرشدجمعیت بطرز سرسام آوری بالارفت .این واقعه سبب تشویق خاطرفراوان مقامات مملکتی درمورد پیشرفت اقتصادی کشورشد . ولی بزودی دولت با کمک موٴسسات بزرگ اقتصادی درصددپیشگیری ازرشدبیشترجمعیت بر آمد . بطور یکه سرانجام موفق شد میزان رشد را به کمتر از یک در صد در سال تقلیل دهد ۱ .
اینک کار شناسان رشد جمعیت در ژاپن امیدوارند که نفوس کشور را تقریبا" در حدفعلی ۱۰۹٫۵۷۴٫۳۴۸ نفر میباشد ثابت نگهدارند .

۶ـ استفاده از نیرو و فکر خلاقه مردم :

درپایان جنگ جهانی دوم تقریبا" هر بخشی از زندگی مادی و اقتصادی جامعه ژاپن صدمه دیده بود . شهرهای بزرگ با خاک یکسان شده ، کارخانه‌ها منهدم گردیده ، و فقر و بینوائی همه جا گسترده بود . ولی تنها یک چیز تقریبا" دست نخورده و سالم بجای مانده بودو آنهم مغزهای متفکر مهندسین ،متخصصین و تکنسین‌هائی بودکه قبل از جنگ در کارخانه‌ها و موسسات ورشکسته منهدم شده در پایان جنگ کار میکردند . بعد از جنگ این افراد مجددا"بکار گرفته شدندو

1 – *Reischauer, op. cit., p. 237*

از نیرو و فکر آنان‌حداکثر استفاده بعمل آمد . سهمی که این اشخاص در توسعه و پیشرفت‌سریع اقتصادی‌ژاپن دارنداز هر عامل دیگری بیشتر و باارزشتر است . آمار زیر که معرف قدرت باروری وتحرک نیروی کار در ژاپن می‌باشد گواه صحت مطالب فوق الذکر است :

بخشی از جدول شماره۳ از جدولهای آماری ضمیمه کتاب‌ها کان هد برگ :

شاخص با روری نیـــروی کـــار

شاخص سال ۱۹۶۳ ــ ۱۰۰	سال ۱۹۶۱	سال ۱۹۶۹	سال ۱۹۸۰
ژاپـــن	۹۲	۱۹۹	۶۷۹
ایالات متحده آمریکا	۹۲	۱۱۷	۱۵۳
جمهوری فدرال آلمان	۹۵	۱۴۴	۲۷۹
انگلستان	۹۴	۱۲۶	۱۸۴ [۱]

بررسی کلی علل رشد مداوم و سریع و اعجاب انگیز اقتصادی ژاپن بعداز جنگ جهانی‌دوم نشان‌میدهدکه فعالیت و پشتکار، درایت ومهارت‌مردم عامل اصل پیشرفت این سرزمین بوده است . در پایان جنگ ژاپنی‌هامتوجه شدند که

1- *Source: Dr. Hisao Kanamori and Japan Economic Research Center. Document of March 1972: Japanese Economy in the World - 1980, quoted in, Hakan Hedberg, Japan's Revenge, (London: Pitman Publishing, 1972) Appendix.*

دو ابرقدرت ایالات‌متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بر نظام روابط بین‌المللی مسلط شده‌اند . مسئولان اداره کشور ملاحظه کردند که ژاپن در عصر اتم از لحاظ جغرافیائی موقعیتی آسیب پذیر دارد . زیرا علاوه بر آنکه حیات اقتصادی و سیاسی آن به تجارت بین‌المللی وابسته است ژاپن دیگر قادر نیست که بیک قدرت نظامی درجه اول تبدیل شود . ولی طرق نیل به عظمت و قدرت تنها درتجهیزارتشهای بزرگ ونیرومند نیست . با قدرت اقتصادی نیز میتوان بعظمت رسید . یوشیدا شی گرو در کتاب خود می نویسد :

در مذاکراتی که قبل از امضای پیمان سانفرانسیسکو بعمل آمد من با تجدیدتسلیحات ژاپن مخالفت نمودم وبعوض نیاز کشورم را به تمرکز بر توسعه اقتصادی تاءکیدکردم . من آن‌نظر را باین‌جهت اتخاذ نمودم که تنها خط مشی عملی در آن موقع بنظر میرسید و به ظن خیلی قوی هم عاقلانه ترین سیاست بود [1] .

توسعه اقتصادی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم سبب شده است که .

۱ــ پیشرفت و ترقی که از سال ۱۸۶۸ ببعد در زمینه های مختلف آغاز شده بود ادامه یابد و جنگ جهانی دوم تنها برای مدتی کوتاه وقفه‌ای در استمرار آن بموجودآورد . بعبارت دیگرتوسعه اقتصادی ژاپن زیر بنای مادی لازمه پیشرفت در سایر زمینه‌ها رامهیا ساخته است .

---

1 – Yoshida, op. cit., p. 106

۲ ــ نظام‌خاص سرمایه‌داری‌ژاپن‌بسط وگسترش‌یابد و بقول بریان بید هام (Brian Beedham) غیر مارکسیست‌ترین اقتصادوجامعه را بوجود آورد [1].

۳ ــ ثبات سیاسی داخلی کشور تقویت شود . ازپایان جنگ جهانی دوم تا کنون بجزدوره بسیار کوتاهی که سوسیالیستها حکومت را بدست گرفتند حــزب محافظه کار لیبرال دمکرات مستقلا" کشور را اداره نموده و نشانه‌هائی هم دال بر اینکه بزودی‌قدرت را از دست خواهند داد و یامجبور به تشکیل کابینه های ائتلافی با سایر احزاب خواهند شد ظاهرا" دیده نمیشود .

۴ ــ ژاپن از حالت یک کشور دریافت کننده کمک های اقتصادی در دوران اشغال‌خارج شد و بیک کشور اعطاء کننده کمک بکشورهای رو بتوسعه تبدیل شده است .حجم کمک های اقتصادی ژاپن بکشورهای رو بتوسعه بتدریج رو بافزایش گذاره است بطوریکه ارقام مندرج در نشریه The Japanof Tody گویاست‌سطح کمکهای خارجی ژاپن در سال ۱۹۶۴ به ۳۶۰/۷ میلیون دلار ودر سال ۱۹۶۹ به ۱۲۶۳ /۱ میلیون دلار [2]. بالغ‌شده است و باین ترتیب ژاپن بین کشورهای عضو کمیته کمک برای پیشرفت (DAC) وابسته به OECD بعداز

1- *Brian Beedham, "A Survey of Japan", The Economist, London: March 31, 1973., p. 8 of supplementary.*

2- *The Japan of To-Day, op. cit., p.30*

ایالات متحده آمریکا ، آلمان فدرال وفرانسه بیشترین کمک اقتصادی را بکشور های رو بتوسعه نموده است .

۵ ــ ژاپن‌خواهان‌آن شود که درجامعه بین‌المللی مقامی‌که‌شایسته پیشرفت اقتصادی‌اوست‌با و واگذار شود . هم اکنون ژاپن عضو سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای تخصصی وابسته بآن میباشد و واگذاری یک کرسی دائمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد را حق خود میداند .

فصل چهارم

فرهنگ سیاسی در ژاپن

بخش یکم ــ تحولات فرهنگ سیاسی در جامعه ژاپنی :

برای پی‌بردن‌به چگونگی‌پیدایش فرهنگ‌سیاسی‌معاصردر ژاپن‌باید ریشه‌های تاریخی ، سیر تحول و نیز محتوای آن فرهنگ مطالعه شود .

محققین و مورخین‌معمولا "ادوار تاریخ جدیدسیاسی‌ژاپن را به دوران قبل‌از رستاخیزمیجی‌یعنی دوران توکوگاوا (۱۸۶۸ ــ ۱۶۰۳) و دوران بعد از رستاخیز از ۱۸۶۸ ببعد تقسیم بندی میکنند .

روبرت‌وارد (*Robert Ward* ۱)معتقداست‌که تقسیم‌بندی‌مذکور که بمنظورتسهیل در امر مطالعه‌صورت‌میگیرد بالقوه موجب انحراف پژوهندگان از واقعیات‌تاریخی‌میشود .زیرا بی‌آنکه اهمیت رستاخیز سال ۱۸۶۸ میجی قابل انکارباشدبااین حال تاهمین‌اواخرتقسیم بندی مزبور سبب‌شده بود که محققین در مورداهمیت‌آن مبالغه نمایند . به بیان دیگر ، مورخین زمان‌قبل‌ازسال۱۸۶۸ را دوران رکود و عقب ماندگی‌و فئودالیسم و زمان بعد از آنرا سر آغاز توسعه و پیشرفت میدانند .

ج . هال (*J.W. Hall*) در کتاب خود مینویسد :

حتی بعضی مورخین معتقد بودند که در اوایل قرن هفدهم که ژاپـــن در

1- *Robert Ward, Japan: The Continuity of Modernization in Political Culture and Political Development, quoted in Pye & Verba, op.cit., p.28.*

آستانه تحول قرار داشت شوگون توکوگاوا در سیر تحول تاریخ این کشور دخالت کرد و فئودالیسم را مجددا" در ژاپن احیا نمود .۱

سطح تحصیلات و آموزش رسمی در ژاپن قبل از رستاخیز میجی شایان دقت و تعمق است . آموزش و پرورش حداقل بخش قابل توجهی از افراد یک جامعه عامل اصلی در نوساختن فرهنگ سیاسی آن میباشد . تا چندی پیش تصور میشد که پیشرفت واقعی در ژاپن درزمینه آموزش بعد از اعلام برنامه آموزش اجباری و همگانی در دهه ۱۸۷۰ تحقق یافته است . در حالیکه این تصور از واقعیت به دور میباشد .

ر. پ. دور (R.P. Dore) محقق انگلیسی در این خصوص تحقیقی نموده که نکات مهم آن بشرح زیراست :

اولین نکته ای که راجع به آموزش و پرورش در دوره توکوگاوا باید تاکید و تصریح شود حجم آموزش رسمی درکشوراست . اگر دوره توکوگاوا ازبعضی جهات عصر رکود بود ولی ازجهات دیگر دوران تغییرات و تبدیلات متناوب هم بود وحداقل درمورد آموزش رشدی مداوم و با ثبات وجود داشت . در زمان شوگون ابی یا سو تعداد سامورائیهائی که میتوانستند مطالب و

1- *J.P. Hall, Feudalism in Japan -- A Reassessment: Comparative Studies in Society and History, Vol., V. No. 1, quoted in Pye & Verba ibid. p. 29.*

خواسته های خود را بروی کاغذ بیاورند بسیار نادر بودند و بیسوادی امری عمومی و معمول. اما در اواخر قرن هفدهم اوضاع بتدریج تغییر یافته حتی صحبت از ساموراثیهائی میشد که بعلت بیسوادی عقب‌مانده محسوب میشدند. در اواسط قرن نوزدهم وضع بکلی تغییر یافته بود. تقریبا "هرتیولی مدرسه ای مخصوص بخود داشت ونیزساموراثیها درصدها مدرسه خصوصی دیگربفراگرفتن دانش مشغول‌بودند. نه فقط هرساموراثی قادربخواندن و نوشتن زبان ملی خود بود بلکه اغلب آنان میتوانستند مقداری حروف چینی را هم بخوانند. آموزش رسمی در انحصار طبقه ساموراثی قرار داشت ولی طبقات پائین تر نیز بطرق مختلف فرزندان خود راخواندن و نوشتن یادمیدادند. در شهرها بخش مهمی ازجمعیت باخواندن و نوشتن‌خط ژاپنی آشنا بود. در روستاها دهقانان ثروتمند بتاسیس موسسات آموزشی خصوصی کمک میکردند. به تقریب‌میتوان‌گفت که در زمان رستاخیز چهل تا پنجاه درصد پسران و شاید پانزده درصد دختران ژاپنی بنوعی سرگرم فرا گرفتن آموزش رسمی در خارج ازمنازل خود بودند. یعنی درآن هنگام نسبت باسوادی در ژاپن بیشتر و بالاتر از سطح اغلب کشورهای رو بتوسعه امروزی بود و در مقایسه با کشورهای اروپائی آن زمان (باستثنای پروس و هلند) که از نظر پیشرفت اقتصادی در مرحله هم سطحی با آنها قرار داشت نیز، بیشتر بود.

دراواخرسال ۱۸۳۷ یک‌کمیته منتخب انگلیسی تحقیق‌نمود که درشهرهای

صنعتی انگلیس تنها چهار تا پنج بچه بمدرسه میرفتند .حتی یک فرانسوی در سال ۱۸۷۷ نوشت که آموزش ابتدائی در ژاپن در سطحی قرار دارد که ما از وضع خود شرمنده ایم . . . در هر دهکده ای یک مدرسه هست و به ندرت کسی یافت میشود که قادر بخواندن نباشد . "[1]

دور ، درپایان گزارش خودمینویسدکه علیرغم نفوذ تعالیم کنفوسیوس درشیوه آموزش قبل از رستاخیز ، کمکهای ذیقیمتی به نوسازی بعدی ژاپن شد .

صرفنظرازتوسعه و پیشرفت آموزش که خودسهم بسزائی در جریان نوسازی فرهنگی و سیاسی ژاپن داشت یک عامل مهم دیگر یعنی پیدایش طبقه باانضباط و ازنظرحرفه ای تعلیم یافته دیوان سالاران نیزباید در نظر گرفته شود . شوگون و دایمیوهاهریک زیردستان و نوکران و ملازمانی داشتندکه ستادآنان راتشکیل میدادند . دراوایل دوره توکوگاوا روابط ملازمان نسبت به دایمیوها هنوزبیشتر جنبه شخصی و داوطلبی داشت . اما پس از اجتماع ساموراثیها در شهرهای قلعه ای دایمیوها ، از اهمیت فردی ملازمان کاسته شد و همگی آنان درسازمان و تشکیلاتی بسبک نظامی صاحب درجات و مراتب شدند و تحت نظر رهبران خود به انجام وظایف لشگری و کشوری پرداختند . افزایش تمایل به تمرکز و قدرت مرکزی در دستگاه شوگون ودایمیوها بزیان ملازمان و نوکران بودوبتدریج

R.P. Dore The Legacy of Tokugawa Education, quoted in Pye & Verba, ibid. pp.29-30.

نفوذسابق آنان روبزوال نهاد. این تغییرات همزمان با تحولات مهمی درچگونگی پیوندساموراثی با دایمیو روی میداد. بعضی رسوم چون اظهار و قول وفاداری به دایمیو که درگذشته مقدس بود و جنبه شخصی داشت و حتی با خون نوشته میشد اندک اندک بصورت رسمی و وظیفه اداری در آمد. کم کم سوگندشخصی فقط درمواقعی اظهارمیشد که بیک ملازم مقام و شغل حساسی از جانب دایمیو تفویض میشد. بدینسان دربیشترنواحی رابطه رعایای خصوصی با اربابان فئودال خود تغییر شکل داد بصورت رابطه اداری در آمد و وفاداری به دایمیو بیشتر جنبه سمبولیک و قانونی بخود گرفت تا شخصی واختیاری. پایه های نظام دیوان سالاری ژاپن از همین جا بنیان گذاری شد. در پرتو این ملاحظات مشاهده میشود که حداقل یکصد سال قبل از رستاخیزمیجی در دوره توکوگاوا جریانی تدریجی، کند و طولانی برای نوشدن استمرار داشت.

آمادگیهای مشابهی نیزدرسطح روستاها یا اموراقتصادی صورت میگرفت. معهذا جامعه ژاپن را در دوره مذکور میتوان یک " فئودالیسم متمرکز یاملی " نامید. تجربه ژاپن در خصوص تاسیسات و رفتار اجتماعی راهی بس طولانی را پیمودکه ازسلسله مراتب و وفاداری شخصی آغاز شده بروابط دقیق و منظم بین تیولها که اساس سیاست قرن شانزده و اوایل قرن هفدهم ژاپن را تشکیل میداد منتهی گردید ۱. نوسازی ژاپن با آنکه یک پدیده بی نظیر در آسیاست اما

1 – *ibid. pp. 27-82*

ریشه های اصلی آن حداقل به دویست سال تاریخ اجتماعی ، سیاسی و فکری این کشور بر میگردد . رهبری ملی در اوایل دوران میجی همزمان با شرایط و فرصتهای بین المللی وقت بسرعت اعجاب انگیزی در مسیر نوسازی کشورگام برداشت .ولی بنظرمیرسد که جامعه و فکرژاپنی برای این تجربه تا حدی آماده شده بود و زمینه قبلی برای ترقی و توسعه فراهم بود .

با توجه بآن مطلب اینک محتوای توسعه فرهنگ سیاسی ژاپن از اواخر دوره توکوگاوا بررسی میشود .بحث بطور کلی مربوط به جهت یابی در نظام سیاسی است .

الف ــ فرهنگ سیاسی قبل از رستاخیز ۱۸۶۸ :

هرگونه مطالعه در فرهنگ سیاسی ژاپن قبل از رستاخیز میبایست برطرز تقسیم بندی طبقات اجتماعی استوارباشد . بعد ازطبقه بالا و حاکم که ازشوگون و دایمیوها و نجبای دربار امپراطور تشکیل میشد بقیه مردم بترتیب برتری در چهارطبقه ساموراثیها ،دهقانان ، افزارمندان و بازرگانان قرار داشتند .خروج ازیک طبقه و پیوستن بطبقه دیگرممنوع بود مگردربعضی موارد نادر و استثنائی . بطورکلی موقعیت هر طبقه و نقش سیاسی آن ثابت بود . سیاست و تصمیم گیری درانحصارشوگون و دایمیوهابود .وظیفه دفاع ازسرزمین و تیول ها و نیز انجام امور اداری و اجرائی بعهده ساموراثیها بود . امپراطور و درباریان نیزپاره ای از اختیارات رسمی و تشریفاتی رادارابودند . در حالیکه نقش سیاسی سه طبقه

دیگریعنی دهقانان ،افزارمندان و بازرگانان محدود به ابراز وفاداری ،اطاعت و حمایت بود . شرکت در سیاست و بویژه فعالیت سیاسی کاملا" در انحصار طبقه بالای‌جامعه قرارداشت و مهمترین‌پیشرفتی که در این باره رویدادسیاسی شدن بخش عمده ای از طبقه ساموراتی بود . در نتیجه دو قرن و نیم‌استیلای صلح و آرامش درسراسر ژاپن‌ساموراتیهاکه نظامی‌و جنگجو بودند بیشتربانجام وظایف اداری و کشوری پرداختند تا نظامی و لشگری. نقش و اهمیت آنان در حکومت‌برملت و نیزبره۲۵ تیول‌بطورمنظم و تدریجی‌بزیان شوگون و دایمیوها افزایش یافت . رستاخیز میجی را عوامل ناراضی و جاه طلب همین‌طبقه براه انداختند و سرانجام دستگاه حکومت شوگون را در ۱۸۶۸ سرنگون نموده خود رهبری‌حکومت‌جدید رابدست‌گرفتند . باین ترتیب معلوم میشود که ساموراتیها که تعدادشان رویهمرفته به دو ملیون نفر میرسید طبقه سیاسی مهمی راقبل از رستاخیز تشکیل میدادند[1] .

سایرطبقات در امور سیاسی فعالیتی نداشته در صورتی هم که در مواردی نادراقدامی سیاسی بعمل میآوردند مخفیانه و در پوشش دیگری انجام میگرفت

---

۱ ــ تعداد ساموراتیها دو ملیون نفربود ولی در سالهای آخر حکومت توکوگاوا حدود ۴۰۰٬۰۰۰ نفر ازآنان فقط بامور نظامی اشتغال داشتند و مابقی ضمن‌برخورداری ازمزایا و امتیازات‌طبقه خودبامور کشوری و اداری مشغول بودند . (*ibid. p. 34.*)

هرچند که انجمنهای شهری توکیو بنام چوکایشو *Chokaisho* دراوایل قرن نوزدهم وظایف سیاسی محدودی داشتند. عدم دخالت واعمال نفوذسیاسی‌خانواده های‌بزرگ‌تجاری‌که درامورمدیریت ،بازاریابی‌وبهره‌برداری ازمنابع یامحصولات‌تیولهای مختلف دست داشتند شگفت آور است. شایداین گروه مردم‌مصالح و منافع خود رادرپرداختن بامور اقتصادی تحت‌لوای‌حکومت موجودتشخیص میدادند و یا اصولا "هنوز از رشدسیاسی‌کافی‌برخوردارنبودند.

بطور کلی از ادبیات، نمایشنامه ها، طنز و شوخیهای آنزمان پیداست‌که طبقات‌پائین درشهرها حداقل تماشاچیان و ناظران مطلع و ذیعلاقه ای درامور سیاسی قبل از رستاخیز بودند [1].

در روستاها بجز طغیانهای کوتاه مدت و پراکنده علیه سوء استفاده ها و بدرفتاری‌های مامورین‌حکومتی‌اوضاع معمولا" آرام‌بنظرمیرسید. اداره روستاها با کدخدایانی بود که از بین خانوداه های روستائی ثروتمند و با نفوذ محلی برگزیده میشدند و دربرابراعضای ستاد دایمیوها در شهرهای قلعه ای مسئول بودند. درهر حال فرصت برای مشارکت در سیاست برای سه طبقه دیگربسیار اندک بود.

درحالیکه مطالب فوق ارتباط مستقیمی با جهت یابی در نظام سیاسی معاصر ژاپن‌ندارد ولی‌پایه و معیاری برای توضیح و تشریح آن بدست میدهد.

1 – *ibid.*

تحت چنان شرایط اجتماعی بدیهی است که ماهیت فرهنگ سیاسی نیز چون طبقات اجتماعی فرق میکرد . درحالیکه تقریبا " نود درصدنفوس کشور راساکنین روستاها که اغلب به کشت و زرع اشتغال داشتند تشکیل میداد احساس ژاپنی بودن برای آنان تنهایک امر نهائي و نامفهوم بود . زیرا در درجه اول ایـــن افراد خانواده و جامعه کوچک خود رامیشناختند و دوست داشتند وپیوندهای آنان با این دو بسیار محکم بود . این مردم طبق سنت وظیفــه داشتندکه به اربابان فئودال خود وفادار باشند و تماسشان با دستگاه حکومت محلی بیشتر منحصربا موری چون پرداخت مالیات ،بیگاری کردن برای حکومت و ارجاع مسائل قضائي بدان بوده که رویهمرفته با اکراه و از روی اجبار صورت میگرفت . در حقیقت یک حالت دوگانگي وجود داشت درحالیکه موظف باطاعت از حکومت بودند درعین حال نیزمایل بودند که از آن اجتناب کنند . زیرا حکومت بآنان ظلم و جور مینمود و خواسته های خویش را بآنان تحمیل میکرد . لذا رفتـــار سیاسی آن زمان اطاعت و بندگي بر سبیل عادت در برابر قدرت حکومت بود . مذهب کنفوسیوس نیز عاملی بود که این گونه رفتار را توجیه میکرد و بیک فرد معمولی توصیه مینمود که هرکس درحد وضع و موقع و طبقه اجتماعی خودرفتار نماید و سیاست را به برترها واگذار کند . باین گونه فرهنگ سیاسی آن زمان فرهنگ اطاعت و بندگي بود .

حس ملیت و وجدان ملی بعنوان ژاپنی چندان قوی نبود . مظهــر ملیت امپراطوربود ولی او که ازقرن نهم میلادی درشهر کیوتو اقامت گزیده و زندگی

محصور و محدودی‌داشت‌هیچ نقشی‌درامورسیاسی کشور ایفا نمیکرد و بازندگی وآمال و آرزوهای‌ملت‌خودبی‌ارتباط بود. حاکم واقعی‌ژاپن‌شوگون و درباریان او بودند. ولی شوگون نیز ارتباط مستقیمی با مردم نداشت. در واقع او بسر امپراطور و دایمیوها حکومت میکرد نه بر مردم عادی ۱.

دایمیوها بر مردمی که در قلمرو تیول سکونت داشتند بطور مستقیم حکومت‌میکردندومردم نیزبحکومت‌آنان‌گردن‌می نهادند. درنتیجه احساسات وطن پرستی مفهومی‌محدود و کوچک داشت یعنی ناحیه ای و منطقه ای بود. بعبارت دیگر وابستگی فرد به تیولی که در محدوده آن میزیست و علاقمندی بآن برای او بیشتر قابل درک و واقعی بود تا وابستگی او به سرزمین ژاپن.

شوگون با وجودقدرت و نفوذ بی همتائی که دارا بود هیچگاه مظهرملیت و وحدت ژاپن تلقی نگردید.

طبقات پائین شهری بنظر میرسد که تا حدی آگاه و علاقمند بامور سیاسی بودندولی دلیلی‌در دست نیست‌کهاین علاقمندی بشرکت بهفعالیت در سیاست نیز انجامیده باشد.

درطبقات‌بالای جامعه جهت سیاسی متفاوت بود بویژه در بین ساموراثیها کهاز نظرتعدادازسایرگروههای‌حاکم‌بیشتربودند. انحصارنظامی گری و حمل سلاح بآنان قدرت و برتری داده بودهرچند که از لحاظ حرفهای دوقرن و نیم صلح

1 – *Nish, op. cit., pp. 64-69.*

و آرامش در ژاپن سبب بیکاری آنان شده بود .
باتوسعه و تحول دستگاه اداری و اجرائی شوگون و دایمیوها ، ساموراثیها بخدمت کشوری گماشته شدند و بتدریج یک طبقه دیوان سالار مطلع و متبحری را تشکیل دادند . از این جا بود که ساموراثیها کم‌کم در امور سیاسی کشور و تیولها نفوذ یافتند . فرهنگ سیاسی که از چنین تجربه‌ای سرچشمه میگرفت طبعا " با فرهنگ سیاسی طبقات پائین متفات بود . یک سامورائی در درجه اول بارباب خود وفادار بود تا بخانواده و جامعه کوچک خود . در دوره توکوگاوا کیفیت این وفاداری تحول جالبی یافت . بدینسان که رابطه یک جنگجوی سامورائی وفاداری شخصی و خصوصی به رئیس و ارباب خود بود . کم‌کم این وفاداری بصورت وفاداری غیر شخصی و اداری متحول شد . این پیشرفت در نوسازی نظام سیاسی ژاپن بعد از رستاخیز میجی تاء ثیر فراوان داشت .

سامورائی‌ها که مردمان باسواد و تربیت شده‌ای بودند و نیز قسمتی از سالهای زندگی خودرا در ادو (توکیوی فعلی) پایتخت شوگون گذرانیده جهت فکری و سیاسی جدیدی یافتند یعنی به حکومت شوگون بعنوان یک حکومت ملی مینگریستند . همین امرسبب شدکه نسبت به امپراطور نیز نظر دیگری پیدا کنند و نقش قانونی او را درنظام سیاسی ژاپن دریابند . سرانجام هم دانشمندان سامورائی بودند که درنتیجه مطالعات خود در تاریخ گذشته ژاپن نسبت به قانونی بودن حکومت شوگون تـردید نموده خواستار بازگشت قدرت سیاسی با میراطور شدند . باین ترتیب در فرهنگ سیاسی قبل از رستاخیز ژاپن حالت دو گانگی مشاهده میشود

که ناشی‌از دو رفتارسیاسی متفاوت بود . یکی مربوط به طبقات پائین جامعه که جنبه وفاداری‌بخانواده و جامعه کوچک داشت و حکومت و قدرت آن را بعنوان یک امرعادی و ناگریز تلقی میکرد که‌نتیجه و حاصل آن اطاعت و انقیاد سیاسی بود . دیگری منسوب به سامورائیها که هم به اربابان فئودال و دایمیوی مربوطه خود وفادار بودند و هم‌نوعی احساسات ملی نسبت به ژاپن و ژاپنی داشتند .

رفتارطبقه بالابراین اساس استواربودکه سیاست ومملکت داری حق‌و امتیاز اوست . به بیان دیگر ازیک طرف توده‌ای وسیع از مردمی زیرک ، با استعداد و تا حدقابل‌توجهی‌باسوادو عادتا "باانضباط ومطیع که در امور سیاسی‌نقش مهمی ایفا نمیکردوجود داشت واز طرف دیگر طبقه بالاکه بخش عمده آن با سواد و تربیت شده برای رهبری بود که تا حدی از وضع موجود خود در برابر شوگون و دایمیوهاناراضی‌بود .یک امپراطورنیز وجودداشت که‌در امورسیاسی کشور نقشی ایفا نمینمود ولی از وجود او بعنوان مظهر ملی و عاملی قانونی و مشروع برای تغییرات سیاسی استفاده میشد . وحدت زبانی و نژادی نیز عامل مؤثری برای ایجاد یک واحد سیاسی مشخص بود . شرایط بین المللی و تهدید خارجی هم موجبات لازم را برای تغییر سیاسی فراهم ساخته بود .

ب ـ فرهنگ سیاسی ژاپن پس از رستاخیز (از ۱۸۶۸ ببعد) :

پس از رستاخیز حداقل دو جریان اصلی ولی مرتبط بیکدیگر در فرهنگ سیاسی ژاپن مشاهده میشود . یکی مربوط به تغییرات در فرهنگ سیاسی توده مردم است و دیگری راجع بتحولات در فرهنگ سیاسی طبقه برگزیده .

۱ ـ تحولات درفرهنگ‌سیاسی توده مردم ـ روابط خانوادگی و اجتماعی باگسترش شهرنشینی و مهاجرت‌روستائیان‌به شهرها دستخوش تغییراتی‌میشود . قبل از رستاخیز جوامع روستائی بسته و منزوی بودند و محیط و شرایط لازم‌را برای ادامه و بقای نظم اجتماعی سنتی و رفتارهای سیاسی مناسب آن فـراهم میساختند .ولی‌افراد و خانواده هائی که روستاهای خود را ترک نموده بشهرها هجوم آوردند بامحیط های متفاوتی‌مواجه گردیدند و با جهات سیاسی دیگری آشنا شدند . زندگی شهری امکان پذیرش افکارنوین سیاسی رابیشترمیساخت . البته منظورآن نیست که صرف‌مهاجرت روستائیان‌ژاپنی به شهرها سبب‌آزادی و تجدد آنان‌شدبلکه بایدگفت‌که محیط شهرها امکانات عملی ترقی وپیشرفت رابیشترفراهم میساخت .لذاتوسعه و تغییرسیاسی‌ژاپن بیشتر از مردم‌شهرنشین سرچشمه گرفت تا روستانشینان . با توجه باین مطلب نظری به نمودار زیـرمی افکنیم :

این نمودارتلخیص شده نمایانگر نسبت تغییرات جمعیت در ژاپن‌ازاواخر قرن نوزدهم تا نیمه دوم قرن بیستم میباشد و در ضمن گویای سرعت‌تغییرات

دراین‌کشوراست .بعبارت‌دیگرهرچه برتعداد مردم‌شهرنشین‌افزوده شدتغییرات بیشتری در ژاپن صورت گرفت .

سال	جمعیت	جمعیت در شهرها	جمعیت در روستاها	درصد درشهرها	درصد درروستا
۱۸۹۰	۴۰۴۵۳۴۶۱	۳۸۶۲۲۰۶	۳۶۵۹۰۲۵۵	۹/۵	۹۰/۵
۱۹۱۳	۵۳۳۶۲۶۸۲	۸۹۹۹۲۶۴	۴۴۳۶۳۴۱۸	۱۶/۸	۸۳/۲
۱۹۲۵	۵۹۱۷۹۲۰۰	۱۸۲۱۶۲۵	۴۶۳۵۷۵۷۵	۲۱/۷	۷۸/۳
۱۹۴۰	۷۲۵۳۹۷۲۹	۲۷۴۹۴۲۳۷	۴۵۰۴۵۴۹۲	۳۷/۹	۶۲/۱
۱۹۴۵	۷۱۹۹۸۱۰۴	۲۰۰۲۲۳۳۳	۵۱۹۷۵۷۷۱	۲۷/۸	۷۲/۲
۱۹۵۰	۸۳۱۹۹۶۳۷	۳۱۲۰۳۱۹۱	۵۱۹۹۶۴۴۶	۳۷/۵	۶۲/۵
۱۹۶۰	۹۳۴۱۸۵۰۱	۵۹۳۳۳۱۷۱	۳۴۰۸۴۰۵۷	۶۳/۵	۳۶/۵

ازبر رسی درصدمهاجرت روستائیان به شهرها معلوم میشود که سرعت مهاجرت دراواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نسبت به دهه ۱۹۶۰ — ۱۹۵۰ خیلی کندبوده است .بعبارت‌دیگر در اواخر قرن گذشته و ابتدای قرن بیستم که ژاپن

1 — *Pye & Verba, op. cit., p. 42*

تازه در جاده ترقی و نوسازی گام برداشته بود روستائیان بتدریج بسوی‌شهرها روی می آوردند و این سرعت کم کم افزایش یافت . بطوریکه ملاحظه میشود در سال ۱۹۴۰ نسبت‌درصدجمعیت‌شهرها و روستاهاتقریبا " با اختلاف‌جزئی‌بعکس نسبت درصد جمعیت در سال ۱۹۶۰ بوده است . جالب اینکه‌آمار سال ۱۹۴۵ نشان میدهد که سیرمهاجرت از روستاها به شهرها نه فقط متوقف گردیده بلکه بالعکس مردم‌بخاطرجنگ و خطرات ناشی از بمبارانهای هوائی شهرها را تخلیه کرده بروستاها هجوم آورده اند . ولی بمجرد پایان جنگ و رفع خطر بار دیگر سیر حرکت از روستاها بشهرها آغاز شده است .

نمودارفوق‌که معرف‌نسبت‌شهرنشینی‌جمعیت‌ژاپن‌است‌ضمنا " گویای‌پیشرفت و ترقی آنکشور میباشد . زیرا همانطور که در قسمتهای قبلی این رساله ذکر شد اساس سیاست‌داخلی حکومت ژاپن‌توسعه و پیشرفت‌کشور و بعبارتی‌توسعه شهرها بزیان روستاهابوده است . شهرها مراکزتحولات‌و ترقی شدند و امکانات‌و وسایل لازم برای روشن شدن مردم را مهیا ساختنند .

عوامل زیرنیزسرعت تغییرات در فرهنگ سیاسی‌را تشدید و تسریع‌نمود :

(الف‌ــ آموزش وپرورش : یکی‌ازجنبه های مهم‌نوسازی و توسعه ، اجتماعـــی‌و سیاسی شدن آموزش و پرورش است . حکومت میجی از همان بدو کار اجتماعی‌و سیاسی شدن را یکی از برنامه های اساسی تعلیم همگانی قرار داد . وزیرآموزش و پرورش وقت موری آرینوری (*M0ri Arinori*) در سال ۱۸۸۵ نوشت که :

باید بیاد داشت‌که آنچه انجام میشودبخاطرمحصلین نمیباشد بلکه برای مملکت است ۱.

فرمان مورخ ۱۳ اکتبره ۱۸۹۰ امپراطورمیجی نیز راجع به آموزش و پرورش این چنین میگوید :

اجداد ما امپراطوری‌ما رابراساسي دائم و جامع استوار کردند و بامتانت تمام به نشر زهد و تقوی‌پرداختند . اتباع باوفا و صدیق ما نسل به نسل این‌حقیقت‌عالی‌وجمیل‌را به منصه‌ثبوت‌رسانیده واسباب‌افتخارامپراطوری مارافراهم کردند .هدف تعلیم و تربیت‌مانیزدر خلال این‌حقیقت نهفته است . شما اتباع ما نسبت به پدر و مادر خویش مهربان ، با برادران و خواهران خود مشفق ، با همسران یکدل و در دوستي وفادار و درستکار باشید .خویشتن رابزیور شرافت و اعتدال‌بیارائید ، خیرخواهي واحسان خویش راشامل حال‌همه گردانید ،درکسب علم و هنر اهمال روا مدارید ، تاقوای عقلائی شما نمو نماید و قدرت معنوی و اخلاقي تان کامل گردد ، ازمبادرت به کارهائیکه نتیجه آن‌منفعت‌عموم و صلاح و خیر جامعه است کوتاهي ننمائید ،همواره از قوانین اطاعت وآداب و رسوم را رعایت نمائید . هرگاه حادثه ای روی دهد خویشتن را مردانه باختیار دولت گذارید و نگهبان ترقیات تخت فرخنده امپراطوری همسن زمین وآسمان

1 – *ibid.* p. 44

ما باشید ،نه فقط اتباع نجیب و صدیقی برای ما باشید بلکه بطوربرجسته
بهترین و عالیترین سنن نیاکان خود را نشان دهید ـ . . . [۱]

اینفرمان مقدس امپراطور اساس و مبنای برنامه تعلیم و تربیت به منظور تامینهدفهای سیاسیقرار گرفت . مسئولان و متصدیان امور آموزشی و تربیتی در ژاپنتا سال ۱۹۴۵ درتعلیم و تربیتجوانان ازتکنیکهایروانی و شیوه های تلقینی بشدتاستفاده نموده ظاهرا "نسبتباثرات سوئی که در روحیهآنانبجای میگذارد کمترین نگرانیبخود راه نمیدادند . البته باید متذکر شد که تنهاسعی و کوشش رهبرانمیجی برای تحریک احساسات وطن پرستی و ملی و فداکاریدر راه نیلبهدف در جوانان موثر واقع نشد بلکه آمادگیهای قبلی ذهنی و روحی که از دوران توکوگاوا وجود داشت نیز بنظام آموزش ژاپن کمک فراوان کرد [۲].

Borton. op. cit., p. 205

۲ ــ استفاده زیاد ازشیوه هایتلقینی و روانی در حالیکه موجب تقویتروحیه میهنپرستیدرجوانانمیشد درعینحال سببتشدید روحیه وطن پرستی افراطی و خطرناکنیزمیگردید .یکی ازعواملی که بظهور فاشیسم درژاپن در دهه ۱۹۳۰ کمکنمود بکاربردنتکنیکهای روانیدرآموزش و پرورش جوانان و هدایتآنان در جهات مورد نظر بوده است . بجوانان افکارو عقاید خاصیتلقینمیشد و درنتیجه افرادی جزمی و سرسخت و متعصب بوجود میآمد . (*Pye & Verba, op. cit., p. 45*)

بعداز سال ۱۹۴۵ نیزکه نظام سیاسی درژاپن دمکرات‌شد از توجه مسئولان امربه شیوه‌های‌آموزشی بعنوان‌یک وسیله مؤثر برای‌تلقین‌منظورهای سیاسی‌کاسته نگردید بلکه فقط‌ارزشها و معیارها تغییر یافته است .

مهمترین بخشهادر نظام آموزشی ژاپن مدارس ابتدائی و متوسطه بودند که در هدایت سیاسی بخش عمده‌ای از دانش‌آموزان نقش بزرگی ایفا نمودند .

آمارتلخیص شده زیرمبین نسبت‌افزایش‌تعداد دانش‌آموزان مدارس‌ابتدائی طی سالیان مختلفی‌است‌که تحت نظام آموزشی جدیدژاپن قرار داشته اند و به بیان‌دیگرآمار کسانی‌است که‌تا سال ۱۹۴۵ در معرض برنامه‌های آموزشی تلقینی قرارگرفتندو با توجه‌به تعداداکثرآنان اثرات سیستم آموزشی‌مذکور نیز درجامعه ژاپن عظیم بوده است ۱.

سال	پسر	دختر	جمع محصلین
۱۸۷۳	۱۰۰۸۰۱۱	۳۱۸۱۷۹	۱۳۲۶۱۹۰
۱۹۰۳	۲۰۸۲۴۵۵	۱۹۵۰۴۳۰	۴۰۳۲۸۸۵
۱۹۲۳	۴۰۹۳۲۱۴	۳۹۱۹۲۶۹	۸۰۱۲۴۸۳
۱۹۳۳	۴۷۹۹۲۰۸	۴۶۸۰۷۶۹	۹۴۷۹۹۷۷
۱۹۳۸	۵۱۲۳۵۵۳	۴۹۹۳۳۷۲	۱۰۱۱۶۹۲۵
۱۹۴۸	۵۴۵۹۲۹۶	۵۳۱۵۳۵۶	۱۰۷۷۴۶۵۲
۱۹۵۷	۶۶۰۹۳۵۱	۶۳۴۶۹۳۴	۱۲۹۵۶۲۸۵

1 – *ibid.* p. 46

مقایسه آمار سال ۱۸۷۳ (اوایل حکومت میجی) و آمار سال ۱۹۵۷ علاوه بر آنکه میزان افزایش تعداد محصلین را که به نسبت بیش از سرعت رشد جمعیت آن کشور میباشد نشان میدهد ضمنا " مبین برابری تعدادمحصلین دختر و پسر درسال ۱۹۵۷ است ۱. در حالیکه در سال ۱۸۷۳ نسبت محصلین پسر به دختر سه بریک بوده است در سال ۱۹۵۷ این نسبت تقریبا " یکسان میباشد که خود حاکی از رشد فرهنگی و برابری سیاسی و اجتماعی زنان با مردان است . نکته مهمترآنکه این برابری تقریبی از اوایل قرن بیستم تا زمان حال استمرار داشته است .

آنچه که بیش از تعداد محصلین حائز اهمیت میباشد مواد درسی است که تحت عنوان "اخلاقیات " ازسال ۱۸۷۳ تاهنگام لغو آنها از طرف ستاد متفقین بعداز جنگ جهانی دوم در برنامه مدارس ابتدائی و متوسطه گنجانیده شده بود . این دروس بویژه از سال ۱۸۸۱ ببعد بطور منظم و دقیق بمنظور تلقین نظریات خاص سیاسی تدریس میشد . تاءسیس سلطنت در ژاپن پایه و اساس همه اخلاقیات بود . امپراطور پدر ملت محسوب میشد واتباع او بخاطر او میبایست در نبرد

۱ــ جمعیت ژاپن در اوایل حکومت میجی سال ۱۸۷۲ ، ۰۰۰ر۸۰۰ر۳۴ و در سال ۱۹۷۵ ، ۰۰۰ر۰۰۰ر۹۲ نفر بوده است .

منبع ارقام (*The Japan of Today, P.77*)

جانبازی‌نمایند . از سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۴۵ چندین ساعت از برنامه هفتگی مدارس اختصاص به دروس اخلاقیات‌داشت . بعلاوه زبان و ادبیات ژاپنی و نیز تاریخ‌وجغرافیای‌آن کشوربخش عمده‌ای‌از برنامه مدارس را شامل میشد . همچنین نظارت‌مرکزی وزارت‌آموزش و پرورش‌برمدارس و برنامه‌آنهاو نیزتربیت‌آموزگاران و تصویب متون کتابهای درسی همگی در تلقین هدفهای سیاسی به محصلین تا حدود زیادی موءثر واقع شدند . سرگذشت افسانه وارستوان اونودا هیـــرو[1] (*Onoda Hiro*) افسر ضداطلاعاتی ارتش امپراطوری ژاپن که پس از گذشت‌بیست ونه سال ازپایان‌جنگ جهانی دوم تا روز تسلیم‌یعنی ۱۰ مارس ۱۹۷۴همچنان‌به انجام‌وظیفه ای‌که ازطرف فرمانده او در یکی از جزایر فیلیپین بنام‌لوبانگ (*Lubang*)بوی‌محول شده بود ادامه میداد و سرانجام نیز بعد از دریافت فرمان از فرمانده مستقیم زمان جنگ خود در تاریخ مذکـور حاضربه تسلیم‌شد نمونه‌ای‌بارز ، موجود و تازه‌از میزان تاءثیررروانی‌است‌که‌دروس اخلاقیات بر جوانان و مردم ژاپن ،قبل از جنگ جهانی دوم داشته است .

اخبار مربوط به تسلیم ستوان هیرو در ماه مارس ۱۹۷۴ بعنوان یک موضوع جالب‌و قابل تعمق توسط مطبوعات و خبرگزاریهای مهم بین المللی در سراسر جهان پخش شد . ستوان هیرو بعنوان یک نمونه واقعی ازسرباز ژاپنی شناختـــه شد . ستوان مذکور که تا آخرین لحظات تسلیم ، از قوانین و مقررات آهنین و

---

1 – Guardian, March 11 & 12, 1974

سخت‌ارتش‌سابق امپراطوری‌ژاپن تبعیت‌کرده بود در واقع محصول نظام آموزش و پرورش قبل از جنگ جهانی دوم ژاپن است . هر چند که‌ممکن است درباره استقامت‌و پایداری و وفاداری وی‌عقایدو نظریات و تفسیرهای متفاوت و مختلفی ابراز شود اما این واقعیت که‌او و افراد بسیار دیگر ، از جمله کامی کازهای (*Kami Kaze*)[1] . ژاپنی‌دست‌پرورده نظام‌تربیتی‌قبل از جنگ جهانی دوم ژاپن بودند قابل انکار نیست .

میزان‌تاء ثیرنظام آموزشی با در نظر گرفتن نتایج حاصل از آن نشان میدهد که رفتارسیاسی‌اکثریت‌مردم در همان‌جهت مورد نظر مسئولان و متصدیان آموزش و پرورش قرار گرفت و یا حداقل رفتار آنان کمترین در دسر و گرفتاری را برای حکومت‌های وقت‌موجب‌شد . البته درکناراکثریت ، گروههای‌ناراضی‌دست راستی و دست چپی نیز قرار داشتند که هر یک نظریات خاصی نسبت به برنامه‌های آموزشی مزبور ابراز مینمودند .

(ب ــ حق راٴی :

توسعه‌تدریجی‌حق راٴی و حق انتخاب کردن وسیله دیگری‌برای اجتماعی‌و سیاسی‌شدن‌در دوره پس از رستاخیزاست . قبل از سال ۱۸۸۹هیچ ماده قانونی‌و

۱ــ کامی‌کازه‌ها خلبانان‌از جان گذشته‌ای بودند که برای نابودی ناوگان دشمن خودو هواپیمای تحت‌فرمان خود رادر جنگ جهانی دوم بکشتیهای جنگی آمریکائی میزدند .

یامقرراتی‌حتی بطورمحدود نیز راجع به مشارکت‌عامه در امور مملکتی‌وجود نداشت . رفتار عمومی درعین حال که در شرف تغییر بود ولی‌هنوز با وضع موجودسازگار و همآهنگ بود. درسال مزبور حق راءی بطورخیلی‌محدودبافراد ذکوری که حداقل‌دارای بیست‌و پنج‌سال‌سن بودند ونیزحداقل ۱۵ ین مالیات مستقیم بدولت میپرداختند اعطـاء شد .

جدول زیر حاکی از توسعه‌حق راءی در ژاپن ازسال ۱۸۹۰ تا ۱۹۶۰ میباشد .

سال‌انتخابات	عده‌راءی دهندگان	جمعیت‌کشور	درصدراءی‌دهندگان نسبت به جمعیت
۱۸۹۰	۴۵۰۹۰۰	۳۹۹۰۲۰۰۰	۱/۱۳
۱۹۲۴	۳۲۷۴۶۰۰	۵۸۳۵۰۰۰۰	۵/۶۱
۱۹۲۸	۱۲۴۰۵۱۰۰	۶۲۰۷۰۰۰۰	۱۹/۹۸
۱۹۴۶	۳۶۸۷۸۴۰۰	۷۵۸۰۰۰۰۰	۴۸/۵۶
۱۹۶۰	۵۶۵۵۴۵۰۰	۹۳۵۴۰۰۰۰	۶۰/۴۶[1]

همانطورکه ملاحظه میشود افزایش‌عده راءی دهندگان‌بعلت کاستن پی در پی‌شرط مالیاتی‌و نیزاعطای حق‌راءی بکلیه افرادذکور در سال۱۹۲۵ و همچنین پائین آوردن حداقل شرط سنی از بیست و پنج سال به بیست سال و نیز دادن حق‌راءی به زنان‌در سال۱۹۴۶ میباشد . این امر سبب شدکه افراد بالغ حداقل

1 – *Pye & Verba, op. cit.*, p. 50

بصورت رسمی و محدود در امور سیاسی مشارکت‌نمایند که خود موجب تغییر در رفتارسیاسی آنان گردید . مضافا " اینکه اعطای حق رای ی مبنای سیاسی‌وحقوقی برای‌مشروعیت‌و گسترش‌احزاب سیاسی واقع‌شد . مثلا " اعطای‌حق رای ی عمومی بذکوردر سال ۱۹۲۵ تشکیل احزاب کارگری را ممکن ساخت . نتیجه اعطای حق رای ی و توسعه تدریجی‌آن ، شرکت فعال مردم در امور سیاسی و در پیش گرفتن جهت های سیاسی مشخص بود . مردم با مفاهیم سیاسی چون اقلیت و اکثریت پارلمانی‌و نیزنحوه مخالفت‌اقلیت‌درمسایل‌سیاسی آشنا شدند .همچنین‌دولت‌را بعنوان یک عامل مسئول در برابر انتخاب کنندگان دانستند .

التبه همانطور که‌گفته‌شد طرز فکرهای مختلف‌و مفاهیم بتدریج در اذهان مردم جایگزین میگردید .

ج ـ جنگ و اشغـــال :

سالهای جنگ ۱۹۴۵ ـ ۱۹۳۷ و اشغال ژاپن ۱۹۵۲ ـ ۱۹۴۵ تجارب عظیم جتماعی و سیاسی برای مردم این کشوردربر داشت . بعبارت دیگر دوران اشغال واکنشی در برابر سالهای جنگ و ستیز بود . در حالیکه ژاپن هیچگاه یک کشور اشیستی و یا توتالیتر بمفهوم اروپائی آن نبود در دوران جنگ بسطح جدیدی ز تجهیزات سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی رسید [۱] زیرا بنظر میرسد که مردم جنگ را مشروع میشمردند واز حکومت خود تا سرحد جانبازی و با تحمل رنـــج و ملال فراوان حمایت میکردند . شکست در جنگ منجر به بیداری ملی مردم ژاپن و پی بردن آنان باشتباهات گذشته خود شد . نیروهای اشغالی نقش بزرگی در بیداری ژاپن ایفا کردند .

اقدامات نیروهای متفقین برای دمکرات نمودن ژاپن تنها محدود به دمکرات

۱ــ در ژاپن هرگز یک حزب فاشیست نظیر احزاب ناسیونال سوسیالیست آلمان وفاشیست ایتالیا وجود نداشته است . ژاپن هرگز کسانی چون هیتلــر یا موسولینی که حزبی را رهبری نمایند نداشته است . مضافا "آنکه دستجـــات و گروههای افراطی ناسیونالیست ژاپن هیچگاه فلسفه و آئین مشخص و معینی که از آن پیروی کنند نداشته و فاقد سازمان مرکزی مانند حزب نازی بودند .

(*Reischauer, op. cit., p. 165*)

کردن تاءسیسات سیاسی نبود بلکه کوشش شد که الگوی رفتار سیاسی توده مردم نیز دمکرات و اصلاح شود . با دادن حقوق و امتیازات بیشتری بمردم از قبیل حق راءی بزنان ، تاءسیس و گسترش اتحادیه‌های کارگری ، تفویض حق مذاکره دسته جمعی کارگران با کارفرمایان درباره وضع خود ، تبدیل وضع زارعین مستاجر به زارعین مالک ، بسط و توسعه آموزش و پرورش ، تقلیل حداقل سن شرکت در انتخابات و نیز اعطای اختیارات و آزادیهای محلی نسبی باستانها منظور فوق که دمکرات شدن جامعه و دگرگونی فرهنگ عامه بود بنحو مطلوبی حاصل شد . پیشرفت ژاپن طی مراحل سه گانه نوسازی آن یعنی در دوران میجی ، بعد از جنگ جهانی اول و نیز از پایان جنگ دوم ببعد بطور کلی در بیشتر زمینه‌های زندگی اجتماعی آن بطور مستمر (جز وقفه‌ای که در دوران جنگ جهانی دوم رویداد) ادامه داشته است . منتهی پیشرفت در امور اقتصادی و تجاری و تکنولوژی و نیز آموزش و پرورش بیشتر و چشمگیر تر بوده است . در زمینه سیاسی نوسازی ژاپن شاید کمتر مشهود بوده است که علت آنهم کند تر بودن تحول آن است زیرا نوسازی سیاسی در ژاپن بیشتر معطوف به متحول شدن فرهنگ سیاسی جامعه بوده و تغییر و تحول فرهنگ و جایگزین شدن افکار و رویدادهای نودر اذهان مردم هم امری نیست که چون پیشرفت‌های اقتصادی بفوریت صورت گیرد .

نوسازی سیاسی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم بشکل دمکراسی نوع ژاپنی متجلی شده است . ماهیت این دمکراسی ترکیبی است از اصول پارلمان نتاریسم و دمکراتیک غربی و خصوصیات جامعه ، اخلاق و فلسفه زندگی ژاپنی .

ین دمکراسی بطورکلی نوعا" در برابر دمکراسی غربی قرار می گیرد وآنچه که
در این دمکراسی و فرهنگ سیاسی آن واجد اهمیت بیشتر است حفظ هنآهنگی
اجتماعی‌است‌نه حقوق فردی واندیود والیسم . بعبارت‌دیگر همآهنگی اجتماعی
در فرهنگ سیاسی دمکراسی ژاپن بر حقوق فردی برتری دارد .

(د ــ آثار و نوشته‌های نویسندگان و روشنفکران ژاپن در این خصوص مراجعه شود به بخش‌سوم همین فصل)

۲ــ تغییرات در فرهنگ طبقه برگزیده :

طبقه برگزیده سیاسی‌دوران توکوگاوا تشکیل میشد از شوگون و دایمیوها که ضمنا " طبقه سامورائی نیز بآنان یاری مینمود . رستاخیز میجی موجب شد که تغییرات بزرگی در آن وضع روی دهد . شوگون‌از صحنه سیاسی خارج شد . دایمیوها بر کنار شدند و تیول آنان منحل گردید . طبقه سامورائی نیز منحل شد . بتدریج یک حکومت ملی متحد جدید که در راٴس آن گروه کوچکی مرکب از سامورائیهای‌سابق ازطوایف چوشو و ساتسوما و بعضی نجبای در بار امپراطور مقامات‌عالی‌سیاسی رااشغال کرده‌بودند تشکیل شد .باوجود اختلافات داخلی که بین‌اعضای‌این‌گروه‌جدیدوجودداشت‌ولی‌موقعیت‌ملی‌وبین‌المللی‌ایجاب‌مینمود که‌بایکدیگر متحد باشند . اندک‌اندک‌گروه‌کوچکترومتحدتری‌رهبری‌کشوررابدست گرفت که گروه کوچک میجی راتشکیل‌داد وتا پایان قرن هم بنحوموٴثری وحدت خودرا حفظ نمود . ازبعد از جنگ چین‌و ژاپن اختلافاتی در داخل طبقه حاکم بروزنمودو طبقه بازرگان‌نیز بآن طبقه پیوست‌و در امور سیاسی کشور نقش مهمی را عهده دار شد . از زمان جنگ جهانی اول‌ببعد وحدت سیاسی گروه حاکم به چند گانگی و رقابت مبدل شد و صحنه سیاسی در ژاپن تغییر یافت .

دانشگاه سلطنتی‌توکیوکه درسال ۱۸۷۷ تاٴسیس‌گردیدمنبع‌ومرکزاصلی استخدام

اعضای‌دستگاه دیوان سالاری ژاپن بود و حتی در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم‌هشتاددرصدازمقامات‌وشخصیتهای‌عالی‌کشوری‌از این دانشگاه‌فارغ‌التحصیل میشدند .

مختصات گروههای‌حاکم و جهات سیاسی آنان که تا امروز نیز کم و بیش استمرار داشته است عبارتند از :

(الف ـ همه گروههای سیاسی بر گزیده تا سال ۱۹۴۵ بشدت احساسات ملی داشتند . نه تنها رفتار آنها عموما " در یک سطح و یکسان بود بلکه بعد از سال ۱۸۷۷ همگی آنها نتایج رستاخیز و نیز بعدا " شکل و نظم حکومتی را که موجب قانون اساسی سال ۱۸۸۹ ایجاد شد پذیرفتند . به بیانی دیگر مجادله و مبارزه آنها با یکدیگردر چهار چوب‌قواعد و مقررات موجود انجام میگرفت .

(ب ـ با وجود دسته بندیهای داخلی فیمابین گروههای مختلف حاکم پیوسته‌یک نوع رهبری دسته جمعی وجود داشته است و هرگز یک حکومت واقعا " انفرادی‌یا توتالیتر در ژاپن بر قرار نگردیده است . اعضای طبقه حاکم همیشه اختلافات خود را از طریق مذاکره و سازش سیاسی حل و فصل کرده واین خط مشی قانون و اصل مورد احترام آنان بوده است حتی در دهه ۱۹۳۰.

(ج ـ باتوجه به اصل‌مذکور گروه کوچک حاکم‌باندازه کافی روشن و از فکر باز برخوردار بوده است‌تا احزاب‌سیاسی رادر مذاکرات‌و معاملات سیاسی سهیم و شریک‌نماید .

(د ـ در رهبری‌سیاسی دردوره جدیدهمیشه حس‌خدمتگزاری و عهده دار

شدن یک‌ماموریت ملی‌زنده بوده است . این احساس بخصوص در سالهای خطیر و بحرانی بشدت خود نمائی کرده است .

البته ذکراین‌مطلب بدان‌معنی نیست‌که فساد ورشوه خواری‌و سوء استفاده سیاسی درژاپن‌وجود نداشته است‌هرچندکه موارد آن محدودومعدود بوده‌است .

بخش دوم ــ فرهنگ سیاسی معاصر در ژاپن :

درحالیکه در فرهنگ سیاسی معاصرژاپن آثاراستمرار فرهنگ گذشته دیده میشودولی بطورکلیآنچه که جلب‌نظر مینمایددرجه اختلاف‌وآمیختگی‌و ترکیب جریان توسعه و پیشرفت است . این موضوع بخصوص پس‌از شکست سال ۱۹۴۵ و اشغال‌آن کشور مصداق دارد . قبل ازتاریخ مزبور نظرات سیاسی مردم بیشتر دنباله روی حکومت توکوگاوا و حکومت میجی بود . اما بعد از شکست و اشغال ، آزادودمکرات‌شدن‌اثرات‌دیگری‌بر رفتار و رویه‌سیاسی ملت ژاپن بر جای گذارده است .

بعضی وجوه بر جسته فرهنگ‌سیاسی جاری ژاپن بقرار زیر میباشد .

الف ــ شناخت‌ملیت ژاپنی :

همانطورکه قبلا "گفته شددر دوره توکوگاواشناخت‌ملی‌بعنوان ژاپن و ژاپنی چندان مطرح نبود بلکه نوعی شناخت محدود محلی و نسبت به دایمیو وجود داشت . اما پس‌از رستاخیز عوامل نژادی ، زبانی و جغرافیائی احساسات ملی و وحدت‌در برابردنیای‌غیر ژاپنی‌را تقویت نمود . ژاپنیها تاهمین‌اواخر فرصتی برای‌تماس گرفتن وارتباط‌وسیع داشتن‌باملل دیگررا نداشتند و بالنتیجه‌بیشتر مجذوب‌فرهنگ و تمدن خود شدند . از نظر نژادی ۹۹/۳ در صد از مردم از یک نژادو ریشه‌میباشندوجمع بیگانگان مقیم‌آنکشورکمتراز ۷۰۰٫۰۰۰ نفراست .

1 – *Pye & Verba, op. cit., p. 57*

همچنین زبان ژاپنی دارای لهجه‌های متفاوت و زیادی نمیباشد که خود کمک زیادی بوحدت و شناخت‌ملی آنان میکند . عوامل مذکور هنگامی که با تهدید واقعی و یا مجازی خارجی و امنیت ملی توام شود باحساسات ناسیونالیستی و وحدت مردم کمک مینماید .

شناخت‌ملی ژاپن‌واجدیک خصیصه ادواری نیزمیباشدبدینمعنی که احساس حقارت دربرابر ملل پیشرفت‌و فرهنگ غرب همیشه با یک نوع تجلیل و ستایش از فرهنگ ، پیشرفت‌و آرمانهای ژاپنی‌دنبال شده است . درقرن گذشته دراواخر حکومت‌توکوگاوا و اوایل حکومت‌میجی‌ودرقرن‌حاضرپس ازشکست‌در جنگ جهانی ژاپنیهادربرابر برترها ودول نیرومنداحساس حقارت‌میکردند . ولی‌پس ازگذشت مدتی حس ستایش از فرهنگ خودی و اعتماد بنفس درآنان احیاء و تقویت شد .

خصیصه دیگرشناخت ملی ژاپن که پس‌از جنگ جهانی دوم نمایان گردید روحیه صلحخواهی و مسالمت جوئی و احتناب از درگیری در مسایل بین‌المللی است که بنظر میرسد عکس‌العمل روحیه متجاوز قبل از جنگ مذکور باشد . ناسیونالیسم درژاپن هنوز هم‌نیرومنداست . ولی‌فرق ناسیونالیسم قبل ازجنگ ژاپن با ناسیونالیسم بعد از جنگ جهانی اخیر در این است که ناسیونالیسم ژاپن‌امروزه بخاطرضعف نظامی و تحدیدتسلیحات آن کشور متجاوزوامپریالیستی نیست . در شرایط‌کنونی ناسیونالیسم ژاپن بیشتر جنبه دفاعی دارد تا تجاوز و درحمایت از استقلال ، تمامیت ارضی و عدم‌درگیری‌نظامی جلوه‌گر میشود .

این ناسیونالیسم اکنون بیشترمورد توجه گروه های دست چپی است[1] تا دستجات افراطی متمایل براست که در مواردی نظیر تظاهرات علیه آزمایشهای بمب اتمی پیمان امنیت ژاپن و آیالات متحده آمریکا یا علیه پایگاههای آمریکائی مستقر در ژاپن متجلی میشود.[2]

تاسیس سلطنت مظهر وحدت ملی ژاپن حداقل طی ۱۲۰۰ سال تاریخ این سرزمین بوده است هرچند که قبل از رستاخیز قدرت های محلی و قبایل بسیار نیرومندبودند و امپراطوران قرنها فاقدقدرت و اختیارات بودند . بعد از جنگ جهانی دوم از نفوذ و قدرت متحدکننده امپراطورکاسته شده است .با وجود این امپراطورهنوزمظهر وحدت کشورتلقی میشود . امروزه درمیان بعضی محافل ادبی وروشنفکری ژاپن بحث بر سر کهنگی رژیم سلطنتی است و صحبت از عقلائی و منطقی بودن تغییر آن به نظام جمهوری است . ولی صرفنظر از کمونیست ها و سوسیالیستهای افراطی که علنا" خواستار انحلال سلطنت میباشندسایر محافل

۱ ــ اینحالت درسیاست خارجی و مناسبات بین المللی ژاپن تاءثیر فوق العاده داشته است .سیاست خارجی ژاپن پس از جنگ جهانی دوم حتی الامکان در جهت داشتن روابط دوستانه با کلیه ملل و احتناب از درگیر شدن در مشکلات ومسایل بین المللی بوده است .

(*Borton, op. cit., pp. 533-534*)

۲ ــ سوسیالیستهای ژاپن معتقدندکه وجودپایگاههای نظامی آمریکا در ژاپن برای امنیت این کشورخطرناکست زیراممکن است که ژاپن را بیک جنگ ناخواسته بکشاند . *(ibid.)*

و گروهها بصراحت در این باره نظری ابراز نمینمایند .

رویهمرفته شاید طرفداران انحلال سلطنت ده در صد [1] از جمعیت کشور را تشکیل ندهند هر چند که قسمت اعظم آنان ترکیبی از دانشجویان و عوامل دست چپی میباشند .

ب ـ کیفیت جریان امور سیاسی :

دراینجا آنچه بیشتر مورد نظر میباشد روش و چگونگی اخذ تصمیم است تا محتوی تصمیم . بعبارت دیگر منظور این است که آیا مردم از روش جاری اتخاذ تصمیمات سیاسی راضی هستند و یا خواهان تغییراتی در آن میباشند . بعد از جنگ جهانی دوم درساختمان روش تصمیم گیری سیاسی درژاپن تغییرات اساسی رویداد . بعلاوه تغییرات مذکور بیشتر ملهم ازبیگانگان و بویژه آمریکائی ها بود . از جمله قانون اساسی ژاپن توسط ستاد ژنرال ماک آرتور تهیه وتدوین شده و شیوه‌های دمکراتیک غربی درتصمیم گیری وارد گردید . اینک علیرغم تغییرات و اصلاحاتی که در قانون اساسی داده شده است معهذا اشخاص و گروه‌های زیادی هستند که نسبت بآن قانون ناخشنودو ناراضی میباشند .

مطلب دیگری که دراینجا بمیان میآید و مهمتر از موضوع شیوه اخذ تصمیم استنظر مردم ژاپن نسبت به مشروعیت و قانونی بودن حکومت خود میباشد . آیا در نظر آنان قدرت حکومت مبتنی بر قانون است و آیا قوانین و دستورات صادره از جانب حکومت را باید اطاعت کرد ؟

---

1. *Pye & Verba, op. cit.*, p. 50

بنظرمیرسد که بطور کلی در ژاپن بجز بعضی گروههای کوچک مارکسیستی و نیز بعضی عناصرافراطی دست‌راستی‌اکثریت‌مردم‌حکومت کشورخود رامشروع میدانند هر چندکه ممکن‌است نسبت به بعضی‌چهره‌های گروه‌های حاکم بدبین و از آنان ناراضی‌باشند .حکومت بمثابه قسمتی‌از نظم اساسی امور پذیرفته میشود و چون خانواده پدیده‌ای طبیعی تلقی میگردد .

نسبت‌بساخت‌نظام سیاسی نارضائی تا حدود زیادی وجود دارد و این امر بطور کلی با موضوع تجدید نظر در قانون اساسی مربوط‌است . هر گاه قانون اساسی سال ۱۹۴۷ (قانون اساسی ماک آرتور) باید تغییر کند نحوه تغییر چگونه باید باشد؟ تغییرات‌خاصی که بیشترمورد بحث‌و گفتگواست شامل اساس‌قانون گذاری و نمایندگی ، موقعیت امپراطور ، تجدید تسلیحات ،آزادیهای مدنی‌و تجدید نظر قضائی است .

دراینجالازم بتذکراست که درژاپن هوا خواهان‌فعلی تجدید نظر درقانون اساسی ما هیتا انقلابی نیستند . صرفنظر از حزب کمونیست و بعضی گروههای سوسیالیست‌چپ افراطی‌که راه‌حلهای انقلابی را توصیه میکنند مبارزه اصلی‌بین صلاح‌طلبان‌وهواخواهان‌حفظ قانون‌اساسی‌فعلی‌است‌که عناصر محافظه کار طرفدار تغییرآن و اصلاح طلبان‌دست چپی‌خواهان‌حفظ‌آن میباشند . روش تصمیم گیری در ژاپن بطور کلی با آنچه که در کشور های دمکراسی‌غربی عمل میشود تا حدودی تفاوت‌دارد . مثلا" در سیستم پارلمانی انگلستان یا در سیستم ایالات متحده آمریکااکثریت و اقلیت پارلمانی‌وجود دارد و مخالفتهای اقلیت از طرق قانونی‌موردقبول اکثریت میباشد همچنانکه اقلیت تصمیم و نظر متخذه از طرف

اکثریت را محترم میشمارد و می‌پذیرد .

درسیستم سنتی‌اتخاذ در ژاپن موافقت باتفاق آراء است . بدین معنی که پیرامون مسایل‌مطروحه ابتدا گروه های ذیربط با کمترین تعهد علنی به بحث و گفتگو میپردازندو سرانجام پس از مذاکرات طولانی و مکرر راه حلهائی که مورد قبول‌همگی باشد بدست میآید . در چنین سیستم‌هیچکس علنا "شکست نمیخورد و یاتحقیرنمیشود و حداقل‌باتفاق آراء صورت ظاهرحفظ میگرددو همآهنگی دسته جمعی محفوظ میماند و در ضمن از شناسائی صریح اقلیت اجتناب میشود . در وضع فعلي با آنکه روشهای تصمیم گیری غربی تا اندازه ای در مسایل سیاسی و رسمي‌موردعمل میباشدمعهذا نفوذ روش سنتی هنوز هم پا برجاست و مورد نظر واقع‌میشود . حتی در مورد مسایل‌ملي که درپارلمان مطرح میگردد راه حل مورد نظربه راءی گذاره میشود و سرانجام نظر اکثریت اتخاذ میگردد اقدامات پشت پرده برای نزدیک‌ساختن آراء مخالفین و موافقین بسیار حائز اهمیت است .

این روش خود تا حدودی ناشي‌از روش‌اخذ تصمیمات بطور دسته جمعي است . همانطورکه کیفیت رهبری هم درژاپن چه از نظر عملی وچه از جهت نظری بنحو دیگری است . برای یک ژاپنی تبعیت و اجرای تصمیمات متخذه توسط کمیته‌هاو کمیسیونهابا احساس‌آرامش و رضایت‌بیشتری توام است تا اطاعت‌از اوامر صادره از جانب یک رهبر .

نوع‌خاص دیگراز اقدام‌سیاسی درژاپن کهاز طرف جامعه پذیرفته شده و سابقه‌ای طولانی‌دارد توسل بزوراست . توسل بزور در فرهنگ سیاسی ژاپن آنطور که در

حال‌گاه اقلیت‌پارلمانی دربعضی موارد اکثریت‌را متهم میکند که‌ظلم و بیعدالتی اکثریت را گسترش داده و قانونی جلوه میدهد " درحالیکه اکثریت کاملا " بر مبنای اصول قانونی‌و دمکراتیک عمل کرده است . این اتهام ناشی از همان طرز فکرو سنت اتخاذ تصمیمات بطور دسته جمعی‌واتفاق آراء است . لذا توسل بزور در برابر ظلم اکثریت صحیح و بر حق محسوب‌میشود .

دراین روش‌بیشترتمایل‌بر این‌است که به انگیزه اقدام به زور توجه شودتا بنفس عمل و بویژه هرگاه فاعل در اقدام خود صدیق بوده و بمنظور اثبات حقانیت اقدام خود بنوعی مجازات خویش از طریق خودکشی دست زند .[1]

---

۱ ــ *Seppuku* یا *Kappuku* خودکشی بسبک ژاپنی‌است که طی آداب و مراسم‌خاصی انجام میگیرد و به هاراکیری *Harakiri* نیز معروف میباشد . انگیزه کسیکه‌اقدام باین نوع خودکشی مینماید ممکن‌است پوزش خواستن بخاطر اشتباهی که مرتکب شده ، مجازات خویش برای جرمی که انجام‌داده ، فراراز خشم‌و غضب دوستان و هموطنان ، اثبات صداقت و صمیمیت خود به عقیده‌ای که ابراز داشته یاکاری که صورت داده است و یا پرداخت دین بدوستان وادای عهدو وفا باشد . هاراکیری‌به معنی مرگ توأم با عزت و شرافت پاک‌شدن روح‌از گناهان‌و فناشدن‌همراه‌باافتخارو سربلندی‌است . بهمین‌مناسبت گاه‌نزدیکترین‌وصمیمیترین‌دوست کسیکه دست‌بخود کشی میزند در مراسم انجام آن حضورمییابدوحتی این دوست ضربه خلاص و نهائی را بمقتول وارد میسازد .

درپایان جنگ جهانی‌دوم عده‌ای ازفرماندهان‌نظامی ژاپن که حاضر بقبول

دراین قبیل‌مواردهرچند که اقدام بزور ممکن است‌موردقبول‌صریح اکثریت مردم واقع نشود ولی نسبت بآن نوعی ابراز همدردی و تفاهم میشود ۱.

ج ــ تحول و تغییر در خواست‌های مردم :

در یک فرهنگ سیاسی باید دید که نظر مردم نسبت بحکومت چیست ؟آیا حکومت را مسئول تاءمین یک زندگی خوب و یاضامن‌آن میدانند یانه .

---

۱ ــ میشیما ، یوکیو (*Mishima, Yukio*) نویسنده معروف ژاپنی در سال ۱۹۷۰ در صدد برآمد بکمک تنی چند از یاران‌و پیروان متعصب خود یکی از پادگانهای نظامی اطراف‌توکیو را بتصرف خویش درآوَرد ولی‌چون در اقدام خود شکست خورددر همان محل دست بیک خودکشی حماسی زد .

روزنامه‌تایمز (*The Times*)لندن‌مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۷۱ تفسیری بقلم ماکوتا اودا (*Makoto Oda*) درباره این‌خودکشی‌حماسی باین شرح نوشته است :

محافل ادبی‌مایلند که‌خودکشی‌میشیمارا صرفا "از نظر زیبائی آن بنگرند و این‌حقیقت‌انکار ناپذیر را که اصول زیبا شناسی میشیمارابطرزناگسستنی با افکار سیاسی او مربوط‌است نادیده بگیرند . آنان زیبائیهای او را تحلیل مینمایند اما تشخیص نمیدهند که بدین ترتیب بیشتر اوقات انگیزه‌های سیاسی او را هم تجلیل و ستایش میکنند . این ترکیب عجیب از زیبائی و سیاست قبل از جنگ جهانی‌دوم بسیاررواج داشت و یکی از نیرومند ترین مبانی نظری برای توسعه

در دوره توکوگاوا که فرهنگ سیاسی جامعه بنحو دیگری بود حکومت‌رویهمرفته بعنوان‌طبقه حاکم‌توده مردم‌را استثمار مینمود . در ازاء حفظ نظم‌وامنیت‌حکومت از مردم‌استفاده‌های کلان میبرد و خود مردم نیزتوقع چندانی ازآن نداشتند . ولی امروزه این وضع بکلی دگرگون شده است . اغلب ناظران سیاسی معتقدند که تسلط مستمرومداوم‌کنونی‌حزب لیبرال[1] دمکرات ژاپن بر قدرت سیاسی باین اعتباراست که حکومت فعلی خود را بهترین حافظ و تاءمین کننده رشدو توسعه اقتصادی کشور معرفی نموده است .

امروزاز نظرمردم‌ژاپن حکومت‌یک‌وسیله عادی تولیدو تاءمین انواع مختلف کالاها و خدمات از برقراری صلح و آرامش گرفته تا احداث شاهراهها و وسایل ارتباطی‌و نیز برقراری سیستم‌بیمه های اجتماعی و رفاه عمومی‌است . درحالیکه در گذشته حکومت یک دستگاه استثمار کننده تلقی میگردید که میبایست از آن دوری میشد امروزه حکومت‌یک دستگاه تولید کننده و در خدمت مردم محسوب میشود که باید بر اعمال آن نظارت شود و تحت نفوذ و اراده ملت در آید . اکنون نظریک فردژاپنی‌نسبت به سیستم‌سیاسی کشورش بستگی ببازده آن دارد . این تغییربتدریج رویداده و بعداز جنگ جهانی‌اول و بخصوص جنگ جهانی‌دوم

---

۱ ــ از پایان‌جنگ‌جهانی دوم ببعدجز یک دوره بسیار کوتاه چندین ماهه حزب لیبرال دمکرات حکومت رادراختیار داشته است . در طی این مدت ژاپن از رشدسریع اقتصادی بهره‌مندبوده که اعتبارآن بیشتر ازآن حزب مذکور است .

بسرعت توسعه یافته است . همزمان با گسترش این طرز تفکر دستجات و گروههای مختلف و متنوع سیاسی بوجود آمده که هر یک بنحوی در سیستم سیاسی کشور منافعی دارند و میکوشند که بر آن سیستم نفوذ کنند و یا بر آن نظارت نمایند .

نتیجه این امر توسعه میدان فعالیت سیاسی دستجات و گروههای ذینفع و پیچیدگی در الگوهای عمل آنها است واکنش سیاسی احزاب و دستجات و نیز طبقات مختلف جامعه ژاپنی در برابر بازده عمل حکومت متفاوت است و میتوان دستجات مذکور را بگروههای راضی و ناراضی رده‌بندی کرد .

حزب حاکم لیبرال دمکرات ومتحدین آن در جرگه گروههای راضی هستند ومخالفین یعنی کمونیستها ، سوسیالیستها در زمره ناراضیها . از طرف دیگر خود راضیها و ناراضیها در درجات وسطوح مختلف قرار دارند . مثلا " حزب حاکم لیبرال دمکرات از هشت گروه و دسته عمده تشکیل میشودکه این گروهها برای احرازمقام نخست وزیری ،مقامات وزارت وسایرمشاغل مهم مملکتی در حال مبارزه با یکدیگرند . همچنین ناراضیها از فرقه ها و گروههای داخلی مختلف تشکیل یافته‌اند . در چنین موقعیت و محیطی بدیهی است که نارضایتی علنی و پنهانی وجود دارد و هرکس یا هردسته بجهاتی احساس میکندکه حق او پایمال شده است .در عمل حزب حاکم توانسته است برای مدت مدیدی که تقریبا " از پایان جنگ جهانی دوم ببعد میباشد تعادل وموازنه سیاسی را بنفع خود حفظ کند و براریکه قدرت باقی بماند . بطورکلی در جامعه ایکه ببازده کارو بیلان فعالیت حکومت توجه میشود عملا "هر کس کم و بیش نسبت ،ه بعضی جنبه های آن بازده بدبین وناراضی است .

خیلی‌بندرت کسی‌را میتوان‌یافت که هرآنچه را که میخواهد یا فکر میکند سزاوار دریافت آنست‌بدست آورد . درژاپن بعضی گروهها بطور جدی از بازده سیستم سیاسی‌ناراضی‌اندتا جائیکه برای‌حل مشکلات براههای انقلابی متوصل میشوند . این‌گروههااکنون‌کوچک و معدودندو بیشترمنحصربه کمونیستهاو سوسیالیستهای چپ افراطی میباشند . اتحادیه های متشکل‌کارگری نیز با نحاء مختلف نسبت به بازده حکومت‌اظهار نارضایتی‌مینمایند .روشنفکران گروه دیگری از ناراضیها را تشکیل‌میدهند که بیشترمخالفتهای آنان جنبه مسلکی‌و مرامی دارد و مسایل را از دید سوسیالیستی مینگرند . همگام با روشنفکران جوانان کشورند که جمع کثیری را که اغلب سوسیالیست و ضد دولتی هستند شامل میشوند . در میان گروههای‌کوچک و متوسط صنعتی و تجاری نیز عناصر ناراضی یافت میشوند که بیشتر نارضایتی آنان در مورد مسایلی چون امور بانکی و پولی ، اعتبارات ، سیاست صادراتی‌حکومت و غیره است .گروههای کارگری ، روشنفکری، جوانان و بخش‌های تجاری و صنعتی‌در مواردبخصوصی‌ازطرف گروههای زنان ، کارگران یقه سفیدو صاحبان‌حرف آزاد مورد پشتیبانی‌قرار میگیرند . نتیجه اینکه سطح توقع‌و خواسته‌های مردم‌از حکومت‌بالارفته‌است .مردم‌خواسته‌هاو نیازمندیهای خودرا بطرق‌و وسایل مختلف‌عنوان‌مینمایندوبرآورده شدن‌آنها ازطرف حکومت حق مشروع خود میدانند . گروههای ناراضی معتقدند که حکومت حزب لیبرال دمکرات لایق و شایسته اداره کشور نمیباشد زیراقادر بتا مین خواسته‌های آنها نیست .بنابراین باید کنار رود و جای خود را بکسانی که بهتر میتوانند رفاه و

سعادت مردم را تضمین کنند واگذار نماید .

د ـ نقش سیاسی فرد در جامعه ژاپن :

یکی‌از جالبترین وجوه فرهنگ سیاسی‌نظری‌است که فرد نسبت بنقش خود بعنوان یک شرکت کننده در مسایل سیاسی دارد . زیرا یک فرد در زمان واحد هم‌یک عامل سیاسی‌است و هم یک‌تابع سیاسی . هنگامیکه‌یک فرد در انتخابات پارلمانی‌شرکت‌میجوید ورای خود را بصندوق میریزداو یک‌عامل و تعیین‌کننده سیاسی است و هنگامیکه قوانین مصوبه‌پارلمان را رعایت‌مینماید و یا دستورات صادره‌از طرف قوه اجرائی را اطاعت میکند او یک تابع سیاسی است .کدامیک بیشترموردتوجه‌است ؟ یک فردرفتارحکومت را نسبت‌بخود چگونه تلقی میکند ؟ .

در دوره توکوگاوا دیده شد که یک فرد عادی نقشی در جریان امور سیاسی کشورش‌نداشت . اویک تابع بود و هیچگونه حق‌وصلاحیت‌شرکت‌در اخذتصمیمات را نداشت . همچنین رفتار حکومت‌نسبت باتباعش عادلانه و مبتنی بر احساس مسئولیت‌نبود . اماا‌کنون شرایط تغییر یافته است . بطور کلی تغییرات در جهت شناخت فردبعنوان یک شرکت‌کننده سیاسی بوده است . در ژاپن مشارکت رسمی در امور سیاسی از طریق انتخابات پیوسته در سطح بالائی قرار داشته است [۱] . ولی همیشه نتایج‌حاصله‌در پایان‌انتخابات‌بتنهائی‌مشخص و مبین‌نظریات عمومی

---

۱ ـ برای ملاحظه عده کسانیکه در انتخابات پارلمانی ژاپن شرکت مینمایند به نمودار صفحه ۱۷۲ مراجعه شود .

افرادشرکت‌کننده نبوده است . زیرا بخصوص در روستاها ، شرکت در انتخابات بیشتریک وظیفه اجتماعی‌و همبستگی‌گروهی تلقی میگردد تا اقدام مستقل سیاسی فردی .این امرتاحد زیادی نیزدر شهرها مصداق‌دارد .نتیجه اینکه‌گاه بی‌تفاوتی سیاسی‌تواءم با نفی‌یاکوچک بینی‌خویش در شهرهاو روستاهای‌ژاپن بطرزگسترده‌ای مشاهده میشود . طرز رفتارو بر خوردافراد عادی با طبقه دیوان‌سالاری تا اندازه گویای‌این‌واقعیت‌است . درژاپن این‌طرز فکر که‌دیوان‌سالاران خدمتگزاران‌مردمند هنوز خیلی عمیق و استوار نیست .

هنوزبسیاری‌اشخاص که برای‌انجام‌بعضی‌اموربدستگاههای دولتی مراجعه مینمایند توقع‌ندارندکه بفوریت‌و بااحترام‌در خواستهایشان‌بعنوان‌حق آنان‌پذیرفته شود . بالعکس در رفتار اغلب نوعی حالت‌تقاعد و بندگی بچشم‌میخورد . این احساس جزئی از فرهنگ سیاسی‌مردم ژاپن است که در بطن جامعه ریشه‌های عمیق دارد و بسختی‌و کندی‌روبزوال میرود . باذکرمطالب مذکورنباید این تصور بذهن خطـور کندکه دراین صورت‌ژاپنی‌ها مردمانی‌دنباله رو وبی‌اراده میباشند . تاریخ معاصر ژاپن‌شاهداقدامات‌افرادو گروههائی‌بوده است‌که برای کسب‌آزادی وحقوق‌اجتماعی فعالیت‌داشته اند ۱ .

ایجادنخستین‌احزاب‌و دستجات‌سیاسی که خواهان‌مشارکت‌درجریان‌اخذتصمیمات سیاسی‌بودندخوددلیل‌بارزی بر استقلال راءی‌افراد و طبقاتی‌از مردم میباشد .

در سالهای اخیر منافع گروهی بشکل انجمنهاو اتحادیه‌ها نمایان شده است .

---

1 – *Fukutake, oP. cit., PP. 117-158*

گروههای نفوذ در ژاپن بکندی توسعه‌یافته است ودر اوایل این گروهها بیشتر اقدامات‌حکومت راتسهیل میکردندتااینکه وسیله‌ای برای‌تحت‌فشارقرار داد آن باشند . با تاءسیس اطاق بازرگانی توکیودر سال ۱۸۷۸ گروههای نفوذ در ژاپن بتدریج تشکیل شدندو توسعه یافتند . بعد از جنگ جهانی اول و بخصوص بعد ازجنگ جهانی‌دوم‌این گروههانقش مهمی‌در سیاست و اقتصادژاپن ایفانمودند . سازمانهای زنان‌و کشاورزان و نظایرآنها خواستهای اعضای خود را نزد حکومت مطرح میسازند و برای تاءمین آنها مبارزه میکنند . گروههای نفوذ به اندازه‌ای که در شهرها رسوخ یافته اند در روستاهارخنه‌نکرده‌اند . وجود این گروهها دال بر گسترش علاقه‌وتوجه مرم نسبت‌بمشارکت عمومی‌در جریان‌سیاسی است . زیرا این‌گروهها وسیله اظهارخواسته‌های‌اعضای خود هستند و از نظر فرهنگ سیاسی نیز برای مردم ژاپن طریقه‌ای راحت تر وعادی تروماءنوس تر میباشد . زیـــرا همانطور که قبلا" گفته شد یک ژاپنی تصمیم‌گیری جمعی و گروهی را بر اتخـاذ تصمیم فردی ترجیح میدهد .

وفاداری‌شخصی‌و گروه بندی‌در ژاپن نقش مهمی‌در سیاست این کشوردارد . این امرحتی‌دراحزاب و گروههائی‌که بیشتربر اساس مسلکی‌بنیان گذاری‌شده‌اند نیز دیده‌میشود . زیرا بمنظور نیل بهدفهای سیاسی ، یکفردلازم استکه علاوه بر داشتن شایستگی‌وارشدیت‌روابط بسیار دقیق و حساسی‌نیز با دیگران بر قرار سازد . یعنی وابستگی و پیروی کردن یک فرد از فرد دیگر بعنوان حامی . این خصیصه هنوزهم‌در امورسیاسی ژاپن بچشم میخوردو فردموفق کسی است که این

جنبه از زندگی اجتماعی و سیاسی را نیز در نظر گیرد .

هــ فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی :

در سطور قبل عوامل استمـرار فرهنگی و تغییر که در تاریخ قرن گذشته ژاپن وجودداشت ملاحظه شد . ظرف این مدت‌نظام سیاسی ژاپن از فئودالیسم مرکزی اواخر دوره توکوگاوا به نظم دمکراتیک بعد از جنگ منتهی شد . فرهنگ سیاسی ژاپن نیز بموازات تغییر سیستم سیاسی تحولات مهمی یافت . در سطح عامه مثلا " این فرهنگ از حالت‌تمرکز محلی امور و عدم شرکت توده مـردم در مسایل سیاسی وحالت تسلیم‌و رضای آنان در برابر حکومت ، بحالت تمرکز ملی و مشارکت درامور سیاسی‌متحول شد . فاصله روانی‌قابل توجهی‌این دو را جــدا میکرد . هنگامیکه سیستم سیاسی‌از فئودالی بشکل‌نو تغییر یافت رهبران سیاسی ژاپن به بعضی از جنبه‌های فرهنگ سیاسی معاصر توجه بیشتر ی مبذول داشتند تا بسایر آنـها . دردرجه اول سعی در تقویت‌شناخت‌ملی ژاپن‌شد و ملیت ژاپنی موردتاکید واقع‌گردید . تاء سیس سلطنت بعنوان‌مظهروحدت‌ملی تحکیم‌و مذهب شینتوئیسم سلطنتی ایجادگردید . البته رهبران‌میجی‌با توجه به مشکلات‌داخلی و تـهدیدهای خارجی‌در اقدامات‌خود بسیارعاقلانه رفتارنمودند و ناسیونالیسم جدید ژاپن را بوجود آوردند . بعبارت دیگر فرهنگ سیاسی ملت در جهــت خواسته‌های دولت پیشرفت نمود . سیاست‌رهبران میجی‌خالی ازجنبه‌های‌منفی هم نبود ، آنـها درعین‌تمایل‌به تغییرفرهنگ سیاسی‌دوران‌توکوگاوامایل نبودند که مردم سهم بیشتری در امور سیاسی داشته باشند . هر چند تضادهــائی در

سیاست حکومت میجی وجود داشت و با پیشرفت و توسعه ناسیونالیسم و رشد اقتصادی تقاضاهای مردم نیز برای داشتن نقش فعالتر در امور سیاسی افزایش مییافت ولی رهبران میجی علیرغم فشارهای داخلی توانستند بخوبی بر امور مملکت نظارت نمایند و آنهارا تحت اختیار خود قرار دهند. تغییرات در فرهنگ سیاسی ژاپن تا اندازه‌ای طبق برنامه و دلخواه حکومت پیش رفت نمود. تجربه ژاپن نشان میدهد که فرهنگ سیاسی نیز از منطق و ضوابط کم و بیش مشخص دوره حیات خود پیروی کند. حتی در شرایطی که یک حکومت مقتدر کوشش کند که مسیر توسعه و تغییر آنرا کاملا" تعیین نماید و بر آن نظارت کند از جهت دیگر مطالعه فرهنگ سیاسی ژاپن نشان میدهد که تاء سیسات سیاسی این کشور جنبه دوگانگی دارد. نمونه مهم آن سیستم دیوان سالاری آن کشور است که یک عامل سنتی و فئودالی دوره توکوگاوا بوده ولی در طی تاریخ این سرزمین بسط و گسترش یافته نو و جدید شده است. مجددا" تجربه ژاپن نشان داده است که نه تنها موسسات جدید میتواند در کنار تاء سیسات سنتی قرار گیرند و بحیات سیاسی خود ادامه دهند بلکه رفتارها و اعمال سنتی در جریان نوسازی ارزش زیاد پیدا نمایند. یکی از مشهورترین آنها استفاده از وجود امپراطور و احیای مذهب شینتو و تقویت حس وفاداری و اطاعت و احترام بامپراطور بوده است که بطور منظم و باکوشش فراوان انجام گرفت. یکی دیگر از این موارد حفظ و نگهداری روستاها بطریق سنتی و بهره برداری از آنها صنعتی و نو کردن کشور بود. در قرن گذشته از اصلاحات ارضی عمدا" اجتناب شد و طبقه برگزیده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دهکده‌ها تا سرحد

امکان‌درروضع و قدرت‌سابق خودحفظ شدند ۱ . سیستم‌خانواده و جامعه نه تنها بهمان وضع‌گذشته نگاهداشته شد بلکه سیستم مزبور تقویت هم شد . بطور کلی همه روشهائی که برای حفظ نظم و آرامش در روستا بکار رفت سنتی بود .

1 – *Fukutake, op. cit., pp. 3-14.*

بخش‌سوم ــ نقش نویسندگان وروشنفکران ژاپن در نو سازی فرهنگ سیاسی این کشور :

ایجادیک جامعه نو و جدیدمستلزم وجودیک طبقه روشنفکر جدیداست . از طرف‌دیگر جامعه نو پرورش دهنده و بوجودآورنده روشنفکراست . بنظر میرسد که بحث و گفتگو در این باره که کدامیک مقدم بر دیگری است و کدامین خالق دیگریست‌بیهوده باشد و بیک نظرقطعی و نهائی نانجامد . زیرا بحث در این خصوص‌دچار دور وتسلیل‌میشود . بعبارت بهتر میتوان‌گفت‌که‌جامعه‌نووروشنفکرجدید لازم وملزوم یکدیگرند . بدون وجود یک طبقه روشنفکر که حداقل دارای بعضی آرمانها و نظرهای نو باشد فرایند نو گرائی یک جامعه بسختی پیشرفت خواهد نمود . در ضمن جامعه نوخود شرایط لازم را برای پرورش طبقه روشنفکر مهیا مینماید .

شاید دو توکوویل (*Alexis De Tocqueville*) اولین کسی بود که با همیت روشنفکران در ایام پس از انقلاب کبیر ۱۷۸۹ فرانسه پی برد و متذکر شدکه این روشنفکران‌میباشند که‌علیه نظامهای کهنه و قدیمی قیام میکنندو آنها هستندکه‌نغمه‌های مخالف‌را بصورت یک نیروی‌پر تحرک‌درسیاست ملی‌کشورمبدل‌مینمایند . نویسندگان دراین میان‌نقش حساس و خطیری‌بر عهده دارند که افکار جامعه را بخوبی در جهات معینی هدایت نمایند و وظیفه ای را که به دوش سیاستمداران حرفه‌ای است بانجام رسانند .

آنچه زمانی برای دوتوکوویل جنبه ویژگیهای خاص انقلاب کبیر فرانسه را

داشت‌امروزه تبدیل به خصیصه عمومی همه جنبش های نو گرا شده است ، خواه نهضتهای‌انقلابی و خواه جنبشهای استقلال طلب ملی . در نهضتهای نو طلب تنهاوجود اسباب و موجبات مادی‌برای پیشرفت‌امور کافی‌نیست وتنها تغییرات مادی موجب تغییرات در فرهنگ جامعه نمیشود .

انقلاب‌کبیرفرانسه‌تنها زائیده فقرو بدبختی‌توده‌های‌فرانسوی نبود بلکه‌نوشته‌ها و آثارنویسندگان‌و متفکران‌بزرگی نظیر مونتسکیو ، ژان ژاک روسو و ولتر و غیرو در تنویر افکار ملت فرانسه و آشنائی آنان بحقوق خود و در نتیجه تحـول در فرهنگ آن جامعه سهم عمده داشت .انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری فقط بخاطرظلم و جور و فقر و بینوائی مردم و کارگران روس واقع‌نشد بلکه آشنائـی نسبی‌حداقل بخش‌کوچکی از مردم‌روسیه به حقوق‌خویش و پی بردن بعلل عقب ماندگی‌خود در وقوع آن تاء ثیرفراوان داشت . آشنائی‌بعلل فقرو عقب ماندگی نیز تنها بواسطه‌وجودفقرو عقب‌ماندگی حاصل نشدبلکه وجود یک‌طبقه روشنفکر و آثارونوشته‌های نویسندگان‌معروفی‌چون‌ماکسیم‌گورکی ، لئون‌تولستوی و فئود ور داستایووسکی‌و غیر و که بتشریح رویدادهای اجتماعی و تجزیه و تحلیل وقایع‌و روابط‌اجتماعی روسیه پرداختندسهمی در براه انداختن انقلاب و ایجاد تحول درآن‌سرزمین داشته است . با این تفاصل‌در مورد ژاپن نیزباید گفت که توسعه اقتصادی‌و حوادث و وقایع تاریخی و از جمله شکست‌ژاپن در جنگ جهانی دوم تنهاعوامل‌تغییرو تحول‌در فرهنگ سیاسی‌آن جامعه نبوده‌اند . بلکه نویسندگان و متفکران‌ژاپنی‌با نشرعقایدو افکار خوددر اذهان توده‌های مردم نفوذ نمودند

و بآنان تفهیم شد که نظم مستقر در جامعه امری ابدی و الهی نیست و سرنوشت مردم این نیست که گروهی پیوسته حاکم و گروه دیگر همیشه محکوم باشند .هر چند نویسندگان و روشنفکران ژاپن در رسالت تاریخی که بعهده داشتند با مشکلات و موانع زیادی روبروگردیدند و در دهه ۱۹۳۰ مجبور بسکوت شدند معهذا گفتار و آثار آنان موجبات و زمینه تحول را فراهم ساختند وزیر بنای فرهنگی محکمی را پی ریزی کردند بنحویکه بمحردرفع موانع و درهم شکسته شدن قدرت افراطیون دست راستی نظم نوین سیاسی که نیروهای متفقین در ژاپن بر قرارساختند بطرزی مطلوب و ریشه دار مستقر گردید .

با توجه بمطالب مذکور اینک ببررسی چگونگی فرایند روشنفکری در ژاپن می پردازیم .

در ژاپن قرن هیجدهم ارزشهای مورداحترام عامه مردم را بطورکلی میتوان در سه مکتب مهم خلاصه وطبقه بندی کرد . یکی مکتب منسوب به چین دیگری به غرب و سومی مربوط به سنتهای ملی ژاپن . ارزشهای منسوب به چین و سنتهای چینی بدون شک در صدرنظریات روشنفکری ژاپن در سده مذکورقرار

---

۱ ــ ژاپن یکی از کشورهای واقع درحوزه تمدن چین بود و جمعیت کشور در قرن ۱۸ به ۳۵ میلیون نفر بالغ میشد بطور کلی در دوران توکوگاوا جمعیت ژاپن در حدود رقم ۳۵ میلیون نفر ثابت ماند . آمار از کتاب ،

Angus Maddison, op. cit., p. 3

داشتند . در آن‌قرن بیش ازهر دوران دیگری‌عده زیادی ژاپنی در حوزه تمدن چین میزیستند . بسیاری از معتقدین بفلسفه کنفوسیوس در دوره توکوگاوا گاه از اینکه در سرزمینی خارج از چین متولد شده بودند تاءسف میخوردنــد . پرستندگان و هوا داران تمدن و فرهنگ چین معروف به کانگا کــو شـــــــا (*Kangakusha*) بودند . در مقابل این گروه بتدریج کسانی پیدا شدند معروف به کوکوگا کوشا (*Kokugakusha*) که هوا خواه آموزش ملی‌بودندو تاریخ‌و عقاید آنان رادر خصوص پرستش سنتهای چینی مورد انتقاد قرار میدادندولی خود نیز به عظمت و قدرت تمدن چین واقف ــوده و بدان‌احترام میگذاردند . با وجوداختلافاتی‌که این‌دو دسته با یکدیگر داشتند . معذالک هردوی آنهااز حکومت توکوگاوابخاطر بر قراری صلح و آرامش در کشور تمجید میکردند . اما حقیقت اینست که ژاپن قرن هیجدهم‌خیلی زیاد مسایل را ازدید کنفوسیوسی‌مینگریست . هنگامیکه شهرت وقدرت مالی طبقه بازرگانان برقابت با حیثیت و اعتبار ساموراثیهای شهر نشین پرداخت این نگرانی بروز نمودکه اختلال و بی نظمی اجتماعی و اخلاقی گسترش یابد . سرعت تغییرات و تحولات اجتماعی بطلان نظریه جامد و ثابت کنفوسیوسی را باثبات رسانید . دنیای روشنفکری ژاپن در نیمه اول قرن نوزدهم تحت تاءثیر آگاهــی از ضعف داخلی‌و تهدیدخارجی‌کشور قرارگرفت . هر اندازه که این‌آگاهی‌فزونی مییافت الگوهای حرمت بین دایمیوها و شوگون و بین ملازمان و دایمیوها بیشتر تغییر میکرد . چون ریشه مشکلات درغرب نهفته بودهمان غربی که‌قبلا "چین را هم

تحقیر کرده بود لذا غرب عامل و مسئول اصلی تغییر رفتارها و معیارها محسوب میشد . بمفهومی دیگر تاریخ این دوران جریان فراگیری وآموزش ژاپن بجهت مقابله با دنیای جدید بود . پروفسور موشا کوجی کینهیده *Mushakoji kinhide* در این باره چنین میگوید :

ژاپن سنتی از دو کلمه " آنان" و"ما" اطلاع داشت که "آنان منسوب به چین بود . ظهورموقتی غربیها در ژاپن در روزگارقبل از حکومت خانواده توکوگاوا تماس مستمر ژاپن با هلندیها دربندر ناگاساکی در این تفاوت و تمایز قایل شدن تحولی ایجاد ننموده بود .

اروپا در نقطه‌ای دور دست و خارج از حوزه تمدن چین قرار داشت .ولی جامعه بین‌المللی قرن نوزدهم ناگهان ژاپن را بین شرق و غرب یافت . چون چین نقش اصلی و مرکزی در دنیای فکری ژاپن را ایفا میکرد شکست و تحقیر آن توسط غرب عامل مهمی در تغییر رفتار ها و ارزشهای در قرن نوزدهم بود . لذا ارزیابی چین هم بعنوان یک تمدن بزرگ و هم بعنوان یک کشور پهناور ناچارا " برای همیشه تغییر یافت .

هنگامیکه در مقیاس ارزشها چین سقوط نمود غرب ناگریز جانشین آن شد و هنگامیکه غرب بتدریج جای خالی را پر نمود تصور ژاپن از دنیای غیر ژاپنی الزما " تغییر یافت [1] .

1- *Marius B. Jansen, Changing Japanese Attitude Towards Modernization, (London: Faber & Faber, 1965), pp. 55.*

سالهای آخر دوره‌توکوگاوا باین ترتیب شاهد تحدید اساسی در رفتارها و معیارها بود . تغییر برای‌بسیاری‌نه فقط ممکن بلکه ناگریز جلوه میکرد .اشتیاق مراوان به غربی‌شدن خودتا درجه‌ای‌موجب خطاهائی‌شدو یکبار دیگر راه بسوی کنفوسیوسیسم بازشد . علاقه جدیدی باحیاء تمدن و رسوم و ارزشهای‌ملی ژاپن پدیدار گردید .خودداری‌غرب از تجدید نظر در پیمانهای تحمیلی به ژاپن‌در دهه ۱۸۸۰ نارضایتی‌و رقابت با غرب را تشدیدو تسریع کرد و بازگشت حدید سنن ملی ژاپن را موجب شد .

بطورکلی‌درآغاز دوره میجی‌روشنفکران‌دربرابرهدفی که‌در پیشرو داشتند یعنی داشتن یک " ارتش نیرومند و کشور غنی " متفق القول بودند .ولی همه آنان‌در روش و یا طرز وحدودشرکت عموم مردم در امور سیاسی بمنظور نیـــل بهدف‌مشترک بایکدیگرهم عقیده نبودند . گروهی‌طرفدار مینکن (*Minken*) (حقوق مردم) و گروه دیگر طرفدار کوکن (*K0kken*) (حقوق‌دولت) بودند . بعضیها براستقلال‌فردی تاکید میکردند و پاره‌ای روی تبعیت فرداز دولت بمنظورحفظ استقلال ملی اصرار میورزیدند . در تمام دوره حکومت‌میجی‌این بحث‌وجدل‌ادامه یافت . اما حداقل‌در پانزده سال‌اول حکومت میجی‌همبستگی مناسبات بین حقوق مردم‌و ادعاهای دولت بنحو وسیعی از هر دو طرف مورد قبول بود . مثلا" در سالهای اولیه دوره میجی دو رهبر وجــود داشتندکه‌باهمیت‌آموزش عمومی‌واقف بودندو استدلال میکردند کــه تاء سیسات نو باید توسط‌افراد نو اداره شوند و این خود فقط در نتیجه آموزش نو عمــلی

بود ۱ . یکی از آن دو موری آرینوری (*Mori Arinori*)
اولین وزیر آموزش و پرورش در ژاپن و دیگری فوکوزاوایوکی‌چی *Fukuzawa Yukichi* بنیان‌گذاردانشگاه کی‌یو (*Keio*)بود . بنظر موری هدف
از آموزش و پرورش درهر سطحی باید خدمت بکشور باشد در حالی که فوکوز اوا
پیوسته‌درنوشته‌هاو نطقهای خودبر استقلال فرد و ارزش او اهمیت قایل میشد .
ذکر این نکته هم لازم بنظر میرسد که موری آموزش افکار لیبرالیسم را از طریق
تشویق‌ابتکار فردی در دانشگاههای ملی ژاپن ارائه نمودو فکوزاوا هم کاملا " از
نیازژاپن ببک " ملت‌غنی و ارتش نیرومند " آگاه بود . بعبارت دیگر در ابتدا
هر دوی‌آنها درخطوط مشترکی‌سهیم بودند و روابطی‌بین مین‌کن وکوکن وجود
داشت . ولی‌در دهه ۱۸۹۰ آن‌حد مشترک از بین رفت . جنگ بین چین‌و ژاپن
و جنگ‌روسیه‌و ژاپن‌شکاف قطعی بین طرفداران‌دو دسته‌مذکور را بوجود آورد .
ناسیونالیستهاکه در جانب‌دولت قرار داشتندو از طرف توده مردم‌نیز تا حدی
پشتیبانی‌میشدندبیشترعلاقمندبه‌پیشبردمنافع ملی‌حتی بزیان آزادیهای فردی
بودند .روشنفکران‌لیبرال ازحقوق مدنی‌وآزادیهای فردی‌دفاع میکردند و توجه
چندانی‌به بحرانهائی‌که بر روابط ژاپن با دنیای خارج مستولی بود نداشتند .
بدینوسیله نقاط مشترک بین دولت و مخالفین از بین رفت و از امکانات سازش
و تفاهم‌بین آنان‌کاسته شد و این دو بتدریج از یکدیگر دور شده تا جائیکه رو

---

1 – Pye & Verba, op. cit., pp. 27-82

درروی یکدیگرقرارگرفتند .اثرعمده جنگ‌روس وژاپن‌تاکید جدائی‌حقوق دولت‌از حقوق ملت‌بود دولت‌پس‌از پیروزی‌در جنگ‌ومطمئن‌از موفقیتهایش‌قدرت بیشتری را خواستاربود .دیوان سالای مقتدر گسترش یافت در حالیکه روشنفکران لیبرال و سوسیالیست‌های‌اولیه‌از بدبختیها وبینوائیهای‌کارگران‌معادن ،کارخانه‌هاوروستاها آگاهترمیشدند .جنگ‌بیهای‌رفاه‌وسعادت‌مشترک مردم به پیروزی رسیده بود ولی پیروزیهای نظامی فداکاریهای عمومی راجبران‌نکرده بود . مخالفین که از نیل بخواسته‌های خود از طرق قانونی قطع امید کرده بودند بشورش و طغیان علیه قدرت‌سیاسی‌حاکم‌دست‌زدند ولی‌با شدت عمل نیروهای‌انتظامی مواجه گشتند . از جمله واقعه کوتوکوشوسوی (*Kotoku Shusui*)[1] سخت محافل روشنفکری و دانشجوئی ژاپن را تکان داد .

تاءثیرجنگ‌روسیه ژاپن وکشف واقعه کوتوکوبراذهان‌آنعده از روشنفکران ژاپنی‌که شاهداصلاحات دوران میجی‌و نیز تسلیم‌بلاشرط ژاپن در۱۹۴۵بوده‌اند بمراتب بیشتراز دو واقعه اخیر بوده‌است . این دو حادثه بمنزله سنگ محکی که رفتار کلی‌و اساسی‌بسیاری از نویسندگان‌رانسبت‌به نوسازی عمومی‌کشور آشکارمیساخت

---

۱ ــ در اواخر مه و اوایل ژوئن ۱۹۱۰نیروهای انتظامی و امنیتی ژاپن توطئه‌ای را که برای قتل امپراطور میجی چیده شده بود کشف و متهمین بتوطئه که تصورمیشدتحت نفوذیک نفرآنارشیست ــ سوسیالیست بنام‌کوتوکوشوسوی بودند دستگیر و بشدت‌مجازات‌کرند (منبع *Nish, op. cit., p. 147*)

تلقی شدند . در حقیقت بهترین دوره شکوفان ادبیات ژاپن که رنگ سیاسی داشت در فاصله بین جنگ روسیه و ژاپن وجنگ جهانی اول بود .

نویسندگانی نظیر موری اوگائی *Mori Ogai*

(۱۹۲۲ – ۱۸۶۲) ، ناتسومه سوسکی *Natsume Soski*

(۱۹۱۶ – ۱۸۶۷) ، ناگائی کافو *Nagai Kafu*

(۱۹۵۹ – ۱۸۷۹) ، واوچی موراکانزو *Uchimura Kanzo*

(۱۹۳۰ – ۱۸۶۱) نمایندگان چهارگروه‌وطرزفکرروشنفکری‌ژاپن در برابر نوسازی جامعه و کشوربودند[1] . تضادبین موری اوگائی‌و ناتسومه سوسکی شبیه تضاد بین فوکوزاواوموری‌آرینوری است . اوگائی‌که یک طبیب علیمقام‌در ارتش امپراطـوری بود بهمه نوع فعالیتهای ادبی و فرهنگی نیز اشتغال داشت .

هدف او روشن ساختن عموم روشنفکران با در نظر گرفتن سنتهای ملی و عقاید غربی بود .اوگائی درجنگ‌بین‌روسیه وژاپن بعنوان‌افسرپزشک‌در نبردهای‌منچوری شرکت‌جست و درزمان واقعه‌کوتوکو شروع‌به مطالعه روشهای‌مقابله ومبارزه‌حکومت با مشکلاتی‌که آنارشیستهاو سوسیالیستهابوجود میآوردندنمود . او باین نتیجه رسید که سرکوبی مخالفین بازور چاره مشکلات نیست . بلکه دولت که خواستار ثبات‌اجتماعی‌است بایدراه حلهائی‌برای مسایل‌کارگری‌و نابسامانیهای اجتماعی بیابد . باین ترتیب او نهایت سعی خود را در خدمت دولت بکار می‌بست چه

1* – *Reischauer, op. cit., pp. 143-146*

هنگامی‌که بعنوان‌افسر پزشک خدمت‌میکرد و چه موقعی که در مقام یک نویسنده با نفوذ بود . سوسکی برعکس هرگزبرای دولت کارنکرده و حتی از شغل استادی دردانشگاه سلطنتی‌توکیونیزاستعفانمودو معاشرزندگی‌خودرا از محل‌درآمدفروش آثارو نوشته‌هایش‌تاءمین میکرد . اوبعنوان یک‌داستان‌نویس‌توجه‌اصلیش باخلاق فردی‌بود امابخوبی‌از مسایل جامعه‌ایکه درآن میزیست‌آگاه بود . جنگهای چین و ژاپن و روسیه و ژاپن موجب شدند که‌نظر سوسکی نسبت بحکومت میجی تغییر یابدو معتقد شود که اندیویدوالیسم آخرین پناهگاه ارزشهای اخلاقی است .او عقیده داشت که در مواقعی که رابطه بین حقوق دولت و حقوق فرد مطرح است مثلا "دروضع بحرانی‌نظیرجنگ‌بین‌روسیه‌وژاپن‌حقوق فردی را میشود بنحو منطقی محدودنمودولی درزمانهای‌دیگری چون دوران جنگ جهانی اول حداکثر حقوق فردی باید محترم شمرده شود ۱.

در اعتراض بجنگ روسیه و ژاپن دو نوع مخالفت ابراز شد . یکی توسط یوسانوآکی کو (Yosano Akiko) (۱۹۴۲ ــ ۱۸۷۸) که احساسات صلحخواهانه‌خود را ابراز داشته‌و برای اوسقوط یا عدم سقوط بندرپورت آرتور (Port-Arthur) چندان‌مهم‌نبود . او مخالف جنگ بود بی آنکه راه حلی‌را ارائه دهد . دیگری توسط اوچی مورا Uchimura که اونه

---

۱ ــ در دوران جنگ‌جهانی اول ژاپن از صحنه میدانهای‌نبرد بسیار دور بود و جنگ اصولا" تاءثیری بر اوضاع داخلی این‌کشور نداشت . *ibid. p. 140*

فقط علیه جنگ روسیه و ژاپن بلکه مخالف باهمه جنگها بود و باین ترتیب نظر او بانظریه‌آزادی نسبی‌فردسوسکی‌و نیز صلحخواهی‌عاطفی یوسانوتفاوت داشت. درنظر او فرقی بین تعهدات فردی و وظایف دولت در صحنه بین‌المللی وجود نداشت. اصول اخلاقی‌بطوریکسان و صلحخواهی مطلق ، هم در مورد فردو هم درمورد دولت در هر زمان‌و مکانی میبایست اجرا میشد . پاسخ اوچی موراباین سئوال‌که هرگاه در مقابل دشمن مقاومت نشان داده‌نشود دشمن انسان را نابود میکند این بود که درآنصورت بافتخار شهادت نایل میشوید .

واقعه‌کوتوکو شکاف بین قدرت‌سیاسی حاکم‌و روشنفکران را بیشتر کرد . در سالهای آخر حکومت میجی بسیاری از جوانان از حکومت ناراضی بودند . ایشی کاواتاکوبوکو (*Ishikawa Takuboku*) (۱۹۱۲ — ۱۸۶۶) یک نمونه‌ازجوانان‌مذکور بود . او که با فقر و بیماری دست‌بگریبان بوددر روزنامه‌ای کارمیکردو واقعه کوتوکو اوودوستانش راسخت تحت تاء ثیر قرار داد . ایشی‌کاوا شروع‌به‌جمع‌آوری‌مدارکی راجع بآن واقعه نمود و کم کم متقاعد شد که حق با آنارشیستها بوده است .

ناگائی‌کافو (*Nagai Kafu*)که پس از مدت‌مدیدی‌غیبت از ژاپن و زندگی در اروپا بوطنش باز گشت کرده بود برداشت دیگری از واقعه مذکور داشت . او معتقدبود که در ژاپن‌وظیفه و شغل نویسندگان همیشه این‌بوده است و هنوزهم هست‌که پیرامون‌عشق ، لذت ، شراب‌و گیشا فکر نمایند و قلمفرسائی کنند نه راجع به سیاست ملی کشور .

از مطالب بالا نباید این نتیجه را گرفت که گروههای مذکور مطلقا مسایل ملی را نادیده میگرفتند زیرا جدائی و تفرقه بین حقوق دولت وحقوق فرد در سطح عقایدو آراء بود و گروههای مذکور در دنیای روشنفکری خود به مسئله نو ساختن‌فرهنگ می‌اندیشیدند . نوسازی‌فرهنگی و اجتماعی‌برای آنان مقابله دو فرهنگ مختلف بود یعنی فرهنگ‌غربی‌و فرهنگ سنتی ژاپن . این دو فرهنگ‌در درجه اول‌از لحاظ مبانی‌اقتصادی بایکدیگرفرق داشتند . قبل‌از جنگ جهانی اول صنعتی‌شدن ژاپن هنوزخیلی از دول اروپائی‌بدور بود . دوم اینکه از نظر تاریخی نیز دو فرهنگ مزبور با یکدیگر تفاوت داشتند .

چهارنویسنده مذکورهریک مدتی‌در خارج از ژاپن زندگی‌کرده‌و فرهنگهای غربی‌را لمس کرده بودند .موری اوگائی‌در آلمان ، سوسکی در انگلستان ناگائی کافودر فرانسه و اوچی موراد راایالات متحده آمریکا و همه آنان در بازگشت به ژاپن‌تضادهای عمیقی را درنوسازی وطن خود ملاحظه کردند که برای آنان هم مطلوب‌و هم‌غیر مطلوب‌بود .[1] . آنچه‌که آنان طی‌اقامت خود در خارج از کشور آموخته‌بودند این بودکه فرهنگ‌غرب از تاریخ غرب جدا نشدنی بود .بعبارت دیگرفرهنگ‌مزبورنتیجه تاریخ غرب بود . نوسازی‌کشور بر مبنای الگوهای غربی دراصل نمیتوانست‌صرفا "محدود باامورعلمی باشد . دیر یا زود همه نوع عقاید داب‌و رسوم‌به ژاپن سرازیر میشد و بسیاری از عقاید و ارزشهای ملی و سنتی

1 – *Borton, op. cit., pp. 196-220*

از دست‌میرفت . با توجه‌باین حقیقت که فرهنگ‌وارداتی بسختی میتوانست در سرزمین‌ژاپن ریشه‌ای عمیق‌بگیرد . لذا مرحله‌اول‌نوسازی از خطرجانشینی‌تقلید سطحی‌از فرهنگ بیگانه با فرهنگ سنتی و اصیل بدور نبود . نویسندگان مزبور ازاین‌بحث‌و جدل آگاهی‌داشتند اما برداشت‌و تلقی آنان از این بحث متفاوت بودزیراکه آنان‌فرهنگ غربی را از دیدهای مختلف‌درک میکردند .بنظر اوگائی غرب‌مظهرعلم‌و طرز تفکر منطقی‌بود . برای سوسکی غرب کعبه اندیووالیسم و ارزشهای اخلاقی بود . ناگائی کافوشکل‌های‌مختلف فرهنگ تاریخی را و بعبارت دیگرزیبائی‌شناسی رادرآن فرهنگ میدید و اوچی موراایمان‌مسیحیت را درآن مشاهده میکرد . اما اکنون‌دیگر علم وابسته بتاریخ کشورها نیست و اصول آن از حد تاریخ‌و مرز کشورها گذشته است . همچنین مسیحیت منحصر بملل مشخص و معینی‌نیست ولی اخلاق‌و زیبائی با فرهنگ ملی و تاریخی‌کشورها رابطه نزدیک دارد .

دردوران‌جنگ جهانی‌اول و پس‌از آن پیشرفت صنعتی ژاپن بنحو اعجاب انگیزی همراه باگسترش تجارت خارجی بود . برای نخستین بار در تاریخ ژاپن نیروی‌کار عظیمی‌در کارخانه‌ها مشغول بکارمیشدند و در همان حال اقتصاد ملی ژاپن‌با بازارهای‌جهانی بستگی‌بیشتری پیدا میکرد . نتیجه این وابستگی و اتکاء باقتصادبین‌المللی‌این‌شدکه بحرانهای اقتصادی بین‌المللی‌براقتصاد ژاپن نیز تاءثیربگذارند همانطورکه در اواخر دهه ۱۹۳۰اتفاق افتاد . در عین حال فقر و بینوائی و فقدان امنیت اجتماعی دامنگیر طبقه کارگر ژاپن نیز بود .

ازطرف دیگرهنوز امید بیک صلح‌پایدار وجود داشت . ژاپن با جامعه‌ملل همکاری‌میکرد ، در مورد تحدید تسلیحات دریائی توافق شده بود ، ارتباط با دنیای‌خارج گسترده‌میشدو کشوردر معرض‌همه نوع‌عقایدو آداب‌غربی قرار گرفته بود . با این‌زمینه مناسب‌بدیهی‌است‌که حکومتهای ژاپن‌در دهه ۱۹۲۰ هنگامیکه روءسای‌حزب اکثریت نخست‌وزیرمیشدند عقاید لیبرال را کم و بیش نه فقط در سیاست خارجی‌بلکه درسیاست داخلی نیز تحمل میکردند و در محافل علمی و ادبی و نیز در میان روزنامه نگاران لیبرالیسم تشویق میشد .

یوشی‌نوساکوزو (Yoshino Sakuzo) (۱۸۷۸ — ۱۹۳۳) که درآثار ادبی ، مقالات و مجامع‌عمومی سرسختانه‌از حق راءی‌عمومی ، خلع‌سلاح روشهای‌دمکراتیک درپارلمان و دیگرانگیزه های لیبرال دمکرات‌دفاع‌میکردشاید بهترین نماینده و سخنگوی افکار لیبرال در ژاپن بود . از طرف دیگر یوشی نو دفاع‌از منافع ملی‌ژاپن را درچین نادیده نمیگرفت و میکوشید که منافع مزبـــور را با اصول عدالت و انصاف تطبیق دهد . اگر بتوان گفت که بین بحث حقوق مردم‌که فوکوزاوااز آن در اوایل دوره میجی‌دفاع میکرد و حقوق دولت که موری از آن حمایت مینمودایجاد رابطه ممکن بود اینک نیز بین دمکراسی یوشی نو و عقایدسیاسی نخست وزیرهاراکی (Hara Kei)که در برابر ارتش و اشراف‌مبارزه میکردبرقراری‌ارتباط میسر بود . اما درحقیقت یوشی‌نو نمیتوانست همه روشنفکران‌را بدنبال داشته باشددر حالیکه کسانیکه در مسند قدرت بودند خودرا آماده حمله علیه تمایلات‌زیاده از حد لیبرال در دهه ۱۹۲۰ میکردند .

یوشی نو تا جائیکه نو سازی سیاسی با دمکرات شدن منطبق بود برای آن مبارزه میکردولی او بدو دلیل شکست خورد . اول اینکه لیبرالیسم مورد نظر او رنگ مارکسیسم داشت . دوم اینکه در دهه ۱۹۳۰ این لیبرالیسم توسط ناسیونالیسم افراطی درهم شکستهشد .

دراواخر دهه ۱۹۲۰ واوایل دهه ۱۹۳۰ مارکسیسم نه فقط درمیان روشنفکران شهری ژاپن رواج داشت بلکه بین روشنفکران خیلی از کشورهای غربی هم رایج بود .لذااین یک پدیده استثنائی در ژاپن نبود .اما در ژاپن برخلاف کشورهای اروپائی جز طرز فکر مارکسیستی هیچگونه طرز فکر سوسیالیستی نیرومندی که با مسایل حساس کارگری مقابله کند وجود نداشت . روشنفکران شهری نیز تماسهای نزدیک باطبقه کارگرنداشتند . لذا روشنفکران بسوی عقاید سیاسی افراطی متمایل میشدند .یکی از نگرانیهای عمده مارکسیستهااین بودکه بدانند ساختمان اقتصادی کشوردقیقا "درچه جنبههائی نو میشدو از چه جهاتی عقبماندهبودو یاتضادهای اصلی در زیر بنای جامعه ژاپنی پس از جنگ جهانی اول چه بود و پیشرفت آتی کشور در چه مسیری قرار میگرفت .

نهضت ادبیات " پرولتاریائی " در دهه دوم قرن بیستم توجه عده زیادی از نویسندگان جوان ژاپنی را بخود معطوف ساخت و از آن تاریخ تا کنون افراد جدید بآن نهضت گرویدهاند و مورد تمجید و ستایش قرار گرفتهاند .

بزرگترین مزیت آثارو نوشتههای مکتب پرولتاریائی درترسیم جلوههائی از زندگی مردم ژاپن بویژه طبقات دهقان ،کارگر و ماهیگیر بوده استکه تا آنوقت درتاریکی

قرارگرفته‌و اکثر نویسندگان از وجود آنها غافل مانده بودند . این خلاء توسط نویسندگان پیرو مکتب مذکور پر شده است . مثلا" تاکاشی ناگاتسوکا (Takashi Nagatsuka) در سال ۱۹۱۰ در رمان خود بنام " Barth "تصوریر تقریبا" از زندگی دهقانان ستمدیده ژاپنی بدست میدهد و تاکی جی کوبایاشی (Takiji Kobayashi) در سال ۱۹۲۹ در رمان " Cannery Boat " شرایط تاثر آور زندگی کارگران را بخوبی مجسم میسازد . نوروایتارو (Noro Eitaro) (۱۹۳۴ — ۱۹۰۱) یکی از صاحبنظران با نفوذ گروههای مارکسیستی بود که تضاد بین صنایع نو شده و بخشهای کشاورزی را خاطر نشان میساخت . در نظر او این تضاد اساسی بین مرحله انحصار طلبی سرمایه‌داری صنعتی ومالی و مرحله نیمه فئودالی تولید کشاورزی بود . بعلاوه او در سال ۱۹۳۰ جنگ آینده ژاپن را با سایر دول سرمایه داری بر سر تقسیم مجدد مستعمرات پیش بینی میکرد . جنگ مزبور در سپتامبر ۱۹۳۱ از منچوری آغاز شد و بشمال چین و سپس سراسر چین و بالاخره بتمام اقیانوس آرام گسترش یافت . رهبران ژاپن در آن موقع همانطور که نو روپیش بینی میکرد انگیزه اقدام بجنگ را بر مبنای " داراها " و ندارها قرارداده که منظوردول صاحب مستعمره و دول بدون مستعمره بود . ازسال ۱۹۳۱ الی ۱۹۴۵ عملا" همه نویسندگان ژاپنی مستقیم یا غیرمستقیم مجبور به حمایت از حکومت شدند . رفتار نویسندگان و روشنفکران در این مدت از سه حال خارج نبود . اول گروهی که سرسختانه علیه جنگ بودند و در زندانها و یا نقاط دور

افتاده‌کشور بسکوت‌و خاموشی واداشته شده بودند . دوم کسانیکه بعکس بعنوان عکس العملی به غربی‌شدن و لیبرالیسم دهه ۱۹۲۰ بنوعی ناسیونالیسم افراطی روی آوردند . سوم بیشتر روشنفکران کوشیدند که جنگ را نه بطریقی مرتجعانه بلکه‌بنحوی منطقی‌و عقلائی‌توجیه نمایند جنگ موجب شد که روشنفکران یکبار دیگر نقش و مفهوم فرهنگ ژاپن را بطور کلی در جامعه بین‌المللی مورد بررسی قرار دهند .

مباحثات دو گروه روشنفکری مرکب‌از فیلسوفان دانشگاه کیوتو از یک طرف و نویسندگان‌بونگاکائی (*Bungakkai*) ازطرف دیگر در سمپو زیومی که درسال ۱۹۴۲در کیوتوتشکیل شدبهترین‌عکس العمل روشنفکری نسبت بجنگ بود . دو نکته مهمی‌که در این مباحث مطرح گردید بطور خلاصه عبارت بودند از :

۱ ــ ماموریت تاریخی‌ژاپن رهبری‌کشورهای آسیائی‌است . این نکته تازگی نداشت زیراناسیونالیسم دوران میجی چنین‌آرمانی‌رابکرات‌مطرح‌ساخته بود .

۲ ــ ماموریت‌فرهنگی‌ژاپن نوسازی خود نیست بلکه گذشتن‌ازحدود تمدن جدید است ، زیرا که تمدن جدید رو بفساد و تباهی است . این نظر جدید درباره نوسازی نظریه " غلبه بر تمدن جدید " نامیده میشد زیرا پس‌از رستاخیز میجی برای اولین بار روشنفکران ژاپنی از مشکلات و مسایل حدی که ممکن‌بوداز تمدن جدیدجدا نشدنی باشد آگاهی میبافتند . متاء سفانه این نظر در زمان‌جنگ وتحت فشار شدید رژیم نظامی و وطن پرستی افراطی ارائه گردید

بناچارنظر جدید نتوانست بدرستی مسائل نوسازی را روشن سازد بلکه تصویری ازجنگ امپریالیستی را جعل نمود و بصورت‌وسیله ای در دست ناسیونالیستهای نظامی ضد غربی در آمد [1].

درپایان‌جنگ جهانی‌دوم‌نوسازی‌کشوربطورکلی‌یکبار دیگر یکی از موضوعات عمده موردتوجه روشنفکران‌و نویسندگان ژاپنی قرار گرفت . مانند دوران میجی نوسازی مجددا "با غربی شدن و حتی‌گاه با آمریکائی شدن یکسان تلقی گردید . تحت رژیم‌اشغالی نو سازی‌بیشترتاء سیسات بر پایه نمونه های آمریکائی بود و نو سازی‌اغلب صنایع نیز تحت تاء ثیر تکنیک آمریکائی قرار گرفت . ژاپنیها جامعه و سنتهای جاری خود را از دید دمکراسی مورد بررسی و ارزیابی قرار دادند . مورخین تاریخ ژاپن را از ریشه های افسانه‌ای خانواده سلطنتی جداساختند تا تصویرهای عینی از گذشته ملت را آشکار سازند .دانشمندان علوم سیاسی چون ماروياماماسائو *Maruyama Masao* برای نخستین باربزبان‌علمی‌مکانیسم فاشیسم‌ژاپنی‌را تشریح نمودندو مسیرو جریان‌آنرا از حمله به منچوری تا تسلیم بلاشرط درسال ۱۹۴۵تعقیب کردند . جامعه شناسانی چون کاواشیماتا که یوشی *Kawashima Takeyoshi* تسلط جوامع کوچک در جامعه ژاپنی و بخصوص تاء سیس خانواده پدر شاهی را مورد مطالعه قرار دادند . دانشجویان ادبیات خارجی که مجددا " با دنیای خارج تماس گرفتند استدلال میکر...

1 -- *Jansen, op. cit., pp. 56-93*

نویسندگان ژاپنی از لحاظ عقاید و روشهای جدید از غربیها بسیار عقب مانده بودند . همه‌اینها نشانه عقب‌ماندگی وسیع ژاپن بود . اما اینک عقب ماندگی با موج جدیدی از نو سازی جبران میشد و بعبارتی نوع دومی ازکـــایکـوکـو (*Kaikoku*) یا " گشوده‌شدن کشور برروی دنیای خارج " آغازگردیده بود . در سطح آراء وعقاید تا حدودی میتوان این را نوعی عکس‌العمل در برابر افسانه " غلبه بر تمدن جدید "زمان جنگ دانست .

در دهه ۱۹۶۰ موج جدید بسوی " غربی شدن " کند گردید و یک دلیل عمده آن تجدیدناسیونالیسم بودکه بر خلاف احیاء ناسیونالیسم در دوره‌های قبلی با روحیه ضد غربی همراه نبوده است بلکه نظریات جدیدی که نوسازی را از غربی‌شدن جدا میدانست ارائه گردید . زیرانو سازی دیگر یک پدیده خاص ژاپن نیست بلکه همه ملل آسیائی در راه نو سازی گام بر میدارند و نظر باینکه اکثریت ملل مزبورمستعمرات سابق هستند ناسیونالیسم آنها حداقل بظاهر ضد استعماری‌است و نوسازی‌بعنوان‌یک هدف‌ملی درآین کشورهااز نظرآمال وآرزوها نمیتواند غربی شدن باشد . بهمین جهت تغییر و تحول در محیط بین‌المللی انگیزه ای قوی برای پژوهشگران نوسازی ژاپن است .

نویسندگانی چون تا که اوچی‌یوشیمی *Takeuchi Yoshimi* مایلندکه تمام‌فرایندنوسازی ژاپن رادر مجموعه نو سازی‌همه آسیا بررسی کنند . این تمایل و طرز فکر تجدید نظر قدیمی " ژاپن رهبر آسیا " نیست زیرا ایـن نویسندگان آماده‌اند که ازتجربیات‌سایر ملل چیزهائی بیاموزند نه اینکه بعقب

ماندگی همسایگان خود با دیده تحقیر بنگرند . آنان دیگر نوسازی را صرفا " بمنظورفوکوکوکی یوهی (*Fukoku Kyohei*) (غنی کردن و قوی ساختن‌کشور) توصیه‌نمیکنندبلکه بعوض نوسازی را با ضد استعمارتلفیق‌مینمایند .

درسطح ملی تاء سیسات دمکراتیک بعد از جنگ و رونق صنعتی دهه ۱۹۵۰ موجب تحول در طریقه زندگی شهری و حتی روستائی در ژاپن شد . بطور کلی اکنون‌بیشترمشکلات‌و مسایل‌لاینحل اجتماعی مربوط به نوسازی در سطوح‌دیگری غیراز نوسازی‌در مراحل ابتدائی‌آنست . از تراکم‌رفت و آمدو سایل نقلیه گرفته تا جرائم‌اطفال و جوانان‌و از وسایل ارتباط جمعی‌تاسیاستهای حمایتی کشاورزی و نیزاز سبک آبستره در نقاشی تا موسیقی الکترونیکی همه پدیده‌هائی مربوط بنوسازی در درجاتی‌بالا میباشند و در جوامع عقب مانده اثر چندانی از آنها مشهود نیست .

ازاین‌لحاظ اومه زائوتادائو (*Umezao Tadao*)استدلال میکند که تفاوت اساسی‌بین جوامع‌اروپائی و ژاپن‌در مقایسه با سایر کشورهای آسیائی وجودنداردونو سازی ژاپن فرایندعربی شدن نبوده است بلکه حریانی میباشد که تصادفا " بموازات نو سازی غرب رویداده است . هر چند که این نظر ممکن است مبالغه آمیزباشد ولی مبین نظری‌است که چه در غرب و چه در ژاپن نفوذ عوامل داخلی‌را در جریان نوسازی موردتاکید قرار میدهدو بویژه شرایط قبلی را که در ژاپن دوره توکوگاوا وجود داشت موردی توجه قرار میدهد .

تاریخ نوسازی ژاپن شاهد سه دوره پذیرش افکار و عقایدغربی بوده است

و هریک‌ازسه‌دوره‌مذکورنیزبلافاصله پس ازتغییراتی‌بزرگ‌درآن‌جامعه‌رویدادهاند .
نخست اصلاحات میجی بود ، دوم جنگ‌جهانی اول‌و سوم جنگ جهانی دوم .
هریک از دوره‌های مذکور تقریبا " ده تا پانزده سال طول کشیدند و هر یک نیز
یک دوران ناسونالیستی را بدنبال داشتند که در نتیجه آن جلوی ورود افکار و
عقاید و اخلاق غربی ژاپن بطور نسبی گرفته شد . به بیان دیگر دوران هائی
با گرایشهای مختلف نسبت بغرب و نسبت بسنتهای ژاپنی وجود داشته است .

در بررسی نظریات نویسندگان ژاپنی راجع بنوسازی این کشور دوره های
ادواری‌مزبور میبایست موردتوجه قرار گیرد . دوره گرایش بسوی‌غرب باتمایلات
سیاسی‌لیبرال وباتاکید برحقوق فردی همراه بوده است و دوره ناسیونالیسم با
توجه به سنن ژاپنی‌بعکس نشان‌دهنده تمایلات سیاسی‌محافظه کارانه و تاکیدبر
اهمیت دولت بوده است . در اولین دوران لیبرالیسم بحث در مورد "حقوق
مردم " و " حقوق دولت " با توافق دوطرف بسازش منتهی شد و سپس یکبار
دیگردر دوره ظهورناسیونالیسم جدائی و تفرقه بوجود آمد که با پیروزی‌نظامی
ژاپن بر روسیه تزاری باوج خود رسید . باستثنای موری اوگائی شاید اغلب
نویسندگان‌بعداز او بدولت با دیده تجاهل نگریستندو یا مثل سوسکی و ناگائی
کافوآنراتحمل کردند . در دهه ۱۹۲۰ در دومین دوران لیبرال از طرف کسانی
چون‌یوشینوساکوزو کوشش شدتا " حقوق مردم " و " حقوق دولت " باین طریق
که لیبرالیسم‌در داخل‌و سیاست حفظ منابع ملی در خارج سازش داده شوند
ولی جنگ در سال ۱۹۳۱ آغاز شد و بسرعت هر گونه لیبرالیسمی را قبل ازآنکه

جـای پـای محکمی بجای بگـذارت تحت الشعاع قـــرار داد . سپـــس سومین دوران غربی شدت تحت اشغال فرا رسید و بدنبال آن عکس العمل ناسیونالیستی دهه ۱۹۶۰ بود . امروز جای شک و تردیداست که هرگاه درآینده‌ای نزدیک همان بحث و جدل دیرینه" حقوق مردم " و " حقوق دولت "بار دیگر در ژاپن مطرح شود آیا بتوافق آندومنجر خواهد شد یا یه ؟

شوئیچی کاتو (*Shuiche Kato*)معتقداست که درآینده‌ای قابل پیش بینی چنین وضعی روی خواهد داد وبنظر او اکثریت نویسندگـــان در صف مخالفین قدرت سیاسی دولت قرار خواهند گرفت [1] .

1- *Shuichi Kato, Japanese Writers and Modernization: Changing Japanese Attitude Towards Modernization, quoted in Jansen, ibid. p. 86.*

فصل پنجم

نیروهای سیاسی و نقش آنها درنوسازیژاپن

بین نیروهای سیاسی که اکنون در ژاپن وجوددارد با نیروهای سیاسیکه قبل از جنگ جهانیدوم وجود داشتند تفاوتهای فراوانی هست . قبل از جنگ ارتش نیروی سیاسیمهمی در حیات سیاسیژاپن محسوب میشدو نقش بزرگی در جریانامور کشورایفا میکرد . احزاب سیاسیقدرت چندانینداشتند و لذا نقشی کم اهمیت در امور سیاسی بازی مینمودند .

درسالهایدهه ۱۹۳۰اغلب رهبران سیاسیژاپن از طبقه نظامیان و دیوان سالاران بودند . در روزهای قبل از اغاز جنگ جهانی دوم احزاب سیاسی در ژاپنپراکنده ومتشتت ، فاقد قدرت و مجبوربه حفظ سکوت دربرابر رویدادهائی که درکشور رخ میدادشده بودندو بطور کلیمیتوان گفت که ازصحنه سیاسیکشور نا پدید شده بودند هر چند که بظاهر همه آنها در تشکیلات واحدی بنام *The Imperial Rule Assistance* متمرکز شده جبهه موتلفه‌ای تشکیل داده بودند .

جنگ و اشغالژاپن توسط نیروهای متفقینسبب شد کهنیروهای مسلح ژاپن خلع سلاح شده از حیات سیاسیکشور بعنوان یک نیروی فعال سیاسی محو شوند وجایآنها را احزاب و سایر نیروهای سیاسی و اجتماعی پر نمایند و بر شد و توسعه دمکراسی در این سرزمین کمک کنند .

نیروهایفعال کنونی کهدر رویدادهایسیاسیکشورسهمیدارند عبارتنداز :

بخش اول ـ دیوان سالاری

در فصل چهارم مختصری بنظام دیوان سالاری در دوران قبل از رستاخیز میجی اشاره شد وگفته‌شد که چگونه اساس و بنیان فئودالی دیوان سالاری درآن سرزمین پی ریزی گردید .

نظام دیوان‌سالاری در ژاپن و نقش آن درنوسازی آن کشور بعد از رستاخیز از اهمیت خاصی بر خوردار است . اصل " Laissey-Faire " شاید در حیات اقتصادی و سیاسی مردم ژاپن هیچگاه معنی و مفهومی نداشته است زیرا ازآغاز رستاخیزمیجی و حتی‌قبل از آن مردم‌آن دیار عادت برهبری و هدایت شدن و کمک و معاونت یک حکومت پدر سالاری داشته اند . نخستین دیوان سالاران‌در رژیم جدیدمیجی از کسانی‌بودند که درسرنگون ساختن نظام فئودالی‌شوگون فعالیت داشتندو لذا عناصر آن ترکیبی از ساموراثیها و نجبای دربار امپراطور بودند . این گروه طبقه ممتازی را تشکیل دادند و مشی سیاسی کشور رابه‌موازات‌ومنطبق با منافع جمعی خود دلالت میکردند . انقلابیون سابق رستاخیز میجی یک قشر جدید اشرافی سیاسی و اجتماعی بوجود آوردند که در عین حال طبقه دیوان سالار هم بود . در گذشته الحاق باین طبقه در حالیکه مشکل بود تابع قاعده و ضابطه مشخصی هم‌نبود . ولی با گذشت زمان پیوستن بطبقه دیوان سالاری تحت نظم و قاعده نسبی در آمد . در اواخر سال ۱۸۸۵ بکوشش ایتوهیروبومی (Ito Hirobumi) نخست وزیر وقت اصل شایستگی و لیاقت اساس و مبنای سیستم استخدام کشوری قرار گرفت . ایتو

دستورالعملی بوزارتخانه‌های مختلف صادرنمودو پنج اصل زیررا مبنای اصلاحات اداری قرار داد که میبایست مورد عمل قرار میگرفت :

۱ ـ تعریف مسئولیتهای اداری .

۲ ـ اصولیکه در انتصابات میبایست رعایت میشد .

۳ ـ کاهش هزینه های زائد اداری .

۴ ـ انضباط اداری .

۵ ـ اسناد رسمی .

اصل دوم در خصوص اصولیکه میبایست در انتصابات رعایت میشد مقرر میداشت که انتصابات و ترفیعات بایدمبتنی برامتحانات باشدو باین‌ترتیب‌برای‌نخستین بار درحیات سیاسی و اداری دیوان‌سالاران ضابطه امتحانات وارد شد . اولین امتحان بمنظور استخدام کسانیکه مقامات اداری درجه دو و درجه سه را تصدی میشدنددر سال ۱۸۸۷ انجام‌گرفت . ولی درآن سال کسانیکه مقامات و مشاغل درجه‌اول چون معاونت وزارتخانه ، فرمانداری و استانداری وریاست ادارات را بعهده میگرفتند ازدادن امتحان معاف شدند . اصل ۱۹ قانون اساسی ۱۸۸۹ میجی مقرر میداشت که :

اتباع ژاپن ممکنست‌برطبق‌شرایطی‌که بموجب قانون یا فرمان تعیین میشود بمشاغل کشوری یا لشگری و یا هرگونه امر عمومی منصوب شوند .

باین ترتیب از لحاظ قانون اساسی این حق‌برای هر فرد ژاپنی ، صرفنظر از اصل و نسب خانوادگیش ، در صورتیکه از عهده امتحانات معینی بر میآمد

مستخدمین کشوری قبل از جنگ جهانی دوم از دو گروه مشخص و عمده تشکیل میشدند . مقامات و صاحب منصبان عالیرتبه کشوری و مستخدمین معمولی کشوری و هر یک از آندو گروه نیز به‌نوبه‌خود بدرجاتی تقسیم میشدند .

گروه اول مقامات و مشاغل بالای مملکتی راچون وزارت ، معاونت وزارت ، سفارت ، قضاوت ، و نظایر آنها را در اختیار داشتند و گروه دوم در مقامات و مشاغل پائین‌تردولتی خدمت میکردند . برای ورود وخدمت در مشاغل بالای کشوری شرکت درمسابقه امتحانی‌که هر سال در توکیو برگزار میشد اجباری بود . از میان قشرهای مختلف جامعه افرادی برای خدمات دولتی انتخاب میشدند . امادرعمل‌دیوان‌سالاران‌به‌تدریج طبقه خاص و ممتازی را بوجودآوردندزیرا بیشتر اعضای آن از فارغ التحصیلان دانشکده حقوق دانشگاه سلطنتی توکیو (اکنون دانشگاه توکیو نامیده میشود) برگزیده میشدند .

هر سال هزاران فارغ‌التحصیل جوان‌از دانشگاههای مختلف در امتحانات ورودی بخدمات دولتی شرکت می‌جستند ولی از آن عده چندصد نفری بیش پذیرفته نمیشدند . در نتیجه مقامات عالیرتبه‌دیوان‌سالاری تحت‌تسلط و نفوذ فارغ‌التحصیلان‌دانشگاه مزبورقرار داشت .حتی امروزه هم‌تا حدودی‌این موضوع مصداق داردو بامراجعه بسوابق‌تحصیلی صاحبان مشاغل عالی در دستگاههای دولتی دیده میشود که اکثرا " از فارغ‌التحصیلان دانشگاه توکیو میباشند .

موفقیت در امتحانات خود بخود بمفهوم ارجاع شغل بقبول شدگان نبود بلکه از میان آن عده افرادی انتخاب و در مشاغل مورد نظر گماشته میشدند . در انتصاب افراد گاه توصیه ، خویشاوندی و حتی دادن هدیه سهم عمده‌ای را

ایفا میکرد [1] .

آمارزیر که گویای این مطلب‌است حاکیست که چگونه یک طبقه‌خاص‌و ممتاز دیوان سالاری بوجود آمد و ترکیب عناصر متشکله آن چگونه است :

پیشینه تحصیلی دیوان سالاران در سال ۱۹۳۷

مقامات	جمع	فارغ‌التحصیلان دانشگاه سلطنتی توکیو	درصد	فارغ التحصیلان دانشگاه کیوتو	درصد	فارغ‌التحصیلان سایر دانشگاهها	درصد
کشوری	۱۳۷۷	۱۰۰۷	۷۳/۶	۱۲۴	%۹	۲۴۶	۱۷/۹
قضائی	۵۸۴	۲۹۰	۴۹/۷	۱۰۸	۱۸/۵	۷۱۸/۵	۳۱/۷
جمع	۱۹۶۱	۱۲۹۷	۶۶/۱	۲۳۲	۱۱/۸	۴۳۲	%۲۲ [2]

۱ ــ رسم هدیه دادن‌درژاپن‌بسیارمرسوم‌است ودر تمام‌سطوح وطبقات‌اجتماعی رایج میباشد . فلسفه هدیه دادن ابراز محبت و دوستی و نیز اظهار قدر دانی‌و تشکر از زحماتی است که هدیه گیرنده بخاطر هدیه دهنده متحمل شده و یا اقداماتی که برای وی انجام داده است هــر چند که زحمــات و اقدامات مزبور کوچک و ناچیز باشد . بطور کلی رسم مزبور مفهوم بدی ندارد و مترادف بارشوه دادن نمیباشد .

2 – *Robert Ward & Dankwart A. Rustow, Political Modernization in Japan and Turkey, (Princeton: Princeton Paperback Printing, 1970)., p. 296.*

درانتخاب مستخدمین کشوری برای مشاغل پائین‌ترنیزهروقت که لازم بود امتحاناتی از فارغ‌التحصیلان دبیرستانها در نقاط مختلف کشور بعمل میآمد. هر چند که بین دو گروه مذکوراز دیوان سالاران کشوری اختلاف و تفاوت فاحشی وجود داشت و اعضای گروه دوم بندرت و بسختی قادر بارتقاء به مقامات درجه اول بودند معهذا قسمت اعظم امور اداری مملکت بدوش آنان بود چرخ دستگاههای دولتی بدست آنان میچرخید.

قبل‌از جنگ جهانی دوم مناسبات بین دیوان سالاران و مردم بگفته یکی از سیاستمداران معروف ژاپنی تانی کانجو (*Tani Kanjo*) بگونه‌ای بود که بنظر میرسید:

" . . . آنان (دیوان سالاران) یک سرزمین فتح شده را در اختیار دارند. سوء استفاده از قدرت توسط مقامات که در مراتب پائین قرار دارند بخصوص زیاداست. آنها تمیز نمیدهند که وظیفه شان کوشش ببهترین وجه بمنظور تامین رفاه مردم است زیرا زندگی و معاش آنهامدیون مالیاتی است که مردم میپردازند. برعکس آنهابه‌دیده‌ای تحقیر آمیز بمردم مینگرند مثل اینکه مردم برده آنانند . . . .[1] "

- *Tani Kanjo, quoted in, Nobutaka Ike, op. cit. p. 148.*

قبل ازجنگ مقامات کشوری نسبت به‌امپراطوراظهار وفاداری و تبعیت میکردند . ازلحاظ نظری‌وحقوقی قسمتی‌ازاختیارات‌واقتدارات‌امپراطوربمقامات‌کشوری‌تفویض شده بود .آنانکه‌درسلسله مراتب بالای مقامات کشوری‌قرار داشتند ازاختیارات بیشترو کسانیکه در سطوح پائین تر قرار میگرفتند از اختیاراتی کمتر بر خوردار بودند .هنگام‌تعلیم دیوان سالاران هرگزبآنان تفهیم نمیشد که فلسفه ایجـاد سازمانهای‌دولتی خدمت بملت و تامین رفاه مردم است بلکه‌گفته میشدکه آنـها خدمتگزاران‌امپراطورندوباوخدمت میکنند . باین‌جهت عده‌ای‌از دیوان‌سالاران وقتی برای کسی‌کاری انجام میدادند بر او منت میگذاردند . ذکر این نکته مهم نیزدر اینجالازم‌است که گرچه دیوان‌سالاران بامپراطور خدمت میکردندو منشاء قدرت و اختیارات آنان از امپراطور بود ولی فلسفه حق حاکمیت امپراطوربا‌ین ترتیب توجیه میشدکه امپراطور بعنوان پدر ملت‌خواستار سعادت‌و خوشبختی و سرافرازی و رفاه حال اتباع‌و رعایای‌خودبود . لذا دیوان سالاران‌که بامپراطور خدمت میکردندموجبات ترضیه خاطراو را که چیزی جز رفاه و سعادت‌ملت‌ژاپن نبود فراهم میساختند .

امروز وضع‌تا حدودی خیلی‌زیادی تغییریافته است . از لحاظ نظری دیگر اختیارات‌واقتدارات‌مقامات کشوری‌ناشی‌ازامپراطور نمیباشدبلکه‌منبعث‌ازحاکمیت ملت‌است [1] .هرچندکه‌هنوزهم قبول‌این‌فکرکه‌دیوان‌سالاران‌خدمتگزارملتند درفرهنگ

---

۱ ــ اصل‌اول از فصل‌اول‌قانونی‌اساسی‌سال ۱۹۴۷ژاپن‌مقرر میدارد که :امپراطور

بقیه پاورقی در صفحه بعد .

سیاسی‌ژاپن کمی ثقیـــل و نامفهوم میباشد ولی بطور کلی گامهای بزرگی درجهت اصلاح و نوشدن نظام دیوان سالاری کنونی ژاپن بر داشته شده است .

طبقه‌دیوان‌سالارژاپن‌بطور اعم و روء سا و رهبران‌آن بنحواخص‌سهم عمده‌ای در نو سازی این کشور داشته اند و بعبارتی پیشرفت و توسعه ژاپن بدست آنان انجام‌گرفته و مدیون‌زحمات و کوششهای‌خستگی ناپذیرآنان بوده است . چه در قرن گذشته‌و چه‌در قرن حاضرو بویژه بعد از جنگ جهانی دوم‌این دیوان‌سالاران ژاپن بودندکه برنامه ها و طرحهای عظیم‌عمران و آبادانی را تهیه و با جدیت و پشتکاربی‌نظیری بمورداجراگذاردند . از ایجاد ارتشی‌نیرومنددر قرن‌نوزدهم تاساختن جاده‌هاوشاهراهها‌و راه‌آهن و از تاء سیس‌بانکها گرفته تاتوسعه‌مدارس و دانشگاهها‌و از بر قراری سیستم‌سریع و منظم‌پستی و ارتباطی تا تهیه قوانین و مقررات موردنیاز همه‌در سایه جـد وجهد و علاقمندی دیوان سالاران بعظمت و قدرتمندی ژاپن بتحقق پیوسته‌اند .

مظهرکشورو وحدت مردم‌است و موقعیت‌او ناشی‌از اراده مردم‌که قدرت حاکمیت با آنهاست ، میباشد .

۱ ــ درقرن حاضرمثلا "دیوان‌سالاران ژاپن یک‌رشته اقدامات بمنظور تاء مین رفاه اجتماعی مردم بعمل آورده‌اند که از جمله تهیه و تصویب و اجرای قانون سال ۱۹۱۱ مربوط بکارخانه‌هاست . همچنین علیرغم مخالفتهای شدید سرمایه داران و مدیران شرکتها ، وزارتخانه‌های کشاورزی و بازرگانی و نیز وزارت

بقیه پاورقی در صفحه بعد .

با وجودخدمات ذیقیمتی که نظام دیوان سالاری قبل از جنگ به پیشرفت ژاپن نمود ولی‌در عین حال‌همان طبقه‌در برابربعضی تغییرات‌و اصلاحات سرسختانه مقاومت میکرد .

دیوان‌سالاران کشوری‌خیلی بیشتراز دیوان سالاران‌لشگری بلزوم تغییرات و اصلاحات توجه داشتند و شایدمحتوای مترقی تر برنامه‌های آموزشی دانشگاه سلطنتی توکیو و سایر موسسات آموزشی کشوری در مقایسه با برنامه‌های آکادمی نظامی و دانشکده جنگ توکیو یک علت اصل این امر بود .

کشوردر تصویب رسانیدن‌قوانین تکمیلی چون قانون‌استخدام سال ۱۹۲۱ و قانون‌بیمه بهداشت ۱۹۲۲ و قانون سال ۱۹۲۳ راجع بحداقل سن کار برای‌کارگران‌کارخانه‌هاموفق شدند . این اقدامات بعدا " با قوانین دیگری نظیرمقررات مربوط به خوابگاههای وابسته‌بکارخانه‌ها سال ۱۹۲۷ ، قانون منع کار شبانه زنان و اطفال ۱۹۲۹ و قانون ایمنی کارگران از مصائب سال (۱۹۳۱) و قانون‌کمک‌هزینه باز نشستگی و صندوق پس انداز باز نشستگی سال۱۹۳۶دنبال‌شد . همه این قوانین‌و تعداد بیشتری نظیر آنها بابتکار دیوان سالاران‌طرح‌وتصویب‌وبموردا‌جرا گذارده شدند .همچنین باید در دیوان سالاران‌طرح‌و تصویب وبمورد اجراگذارده شدند .همچنین‌باید در نظرداشت که قانون اصلاحات ارضی‌ژاپن‌که پس‌ازجنگ‌جهانی دوم تدوین شد ابتداتوسط عناصرمترقی وزارت کشاورزی و جنگلبانی‌ژاپن تهیه‌گردید .

نظام دیوان‌سالاری مزبوراز ابتدای دوره میجی تا پایان جنگ جهانی دوم ماهیتا پدر سالاری بود . کسانیکه عضو آن طبقه بودند در حالیکه روحیه پدر سالاری نسبت بمردم داشتند ولی بطورکلی مردمانی‌مصلح و تجدد طلب بودند . توده مردم نیز در برابر آنان نسبتا" مطیع و فرمانبردار بودند [1] .

دمکرات شدن دیوان سالاری پس‌از جنگ جهانی دوم :

علیرغم نوگرائی‌در اواخردهه ۱۸۸۰ دیوان‌سالاری‌کشوری در ژاپن همچنان برتری‌حالت پدرسالاری خودراتاسال ۱۹۴۵ حفظ نمودوفاداری نسبت بامپراطور قویا "تاکیدوتقویت‌میشد . درسال ۱۹۳۲ که ژاپن وارد یک دوران حکومت نیمه توتالیتر شد روحیه پدر سالاری در طبقه دیوان سالار احیاء و تشدید گردید . دیوان‌سالاران‌بر جسته‌و عالیمقام‌در وزارتخانه‌های بازرگانی ،دارائی ، کشور، کشاورزی‌و جنگلبانی‌و امور خارجه با فرماندهان‌و مقامات عالیه نظامی در اداره کشور همکاری داشتند . پس‌از تسلیم ژاپن در اوت ۱۹۴۵ طبقه دیوان سالار به آرامی‌شروع به همکاری با ارتش اشغالی ایالات متحده آمریکا نمود .تا اینکه در سال ۱۹۴۷ قانون اساسی دمکراتیک جدید اعلام شد . اصل پانزدهم این قانون مقرر میدارد که :

مردم‌حق لاینفک انتخاب‌وعزل کسانی‌که امور عمومی را عهده دار هستند

1 – *Ike, op. cit., pp. 144-160*

دارا میباشند . تمام کارمندان خدمتگزاران همه افراد جامعه اند ،نه یک گروه خاص آن ....

بر طبق این اصل قانون استخدام جدید کشوری در سال ۱۹۴۷ بتصـویب رسید . تا قبل از این تاریخ همه مقررات راجع به دیوان سالاری بموجب فرمان امپراطور مقرر میشد و پارلمان هیچگونه نظارتی در این باره نداشت .تاء سیس اداره امورکارگزینی و ایجاد سیستم طبقه‌بندی‌مشاغل به دمکرات نمودن بیشتر دیوان سالاری کمک نمود .

ازپایان جنگ جهانی‌دوم ببعدنظام دیوان سالاری ژاپن تاحدی زیر نفوذ حزب حاکم لیبرال دمکرات قرار گرفته است . از یکطرف بیش از پیش صاحبان مقامات عالیرتبه اداری‌عضو یا وابسته بحزب مزبور شده‌اندو پس از کناره گیری از مشاغل‌دولتی به عنوان نمایندگان‌حزب لیبرال دمکرات بعضویت پارلمان در آمده‌اند[1] . از سوی‌دیگر رهبران‌آن حزب از طریق ارجاع مقامات عالیه کشوری بطرفداران و هواخواهان خودمیکوشندکه نظارت بر نظام دیوان سالاری ژاپن‌را

---

۱ ــ پیشرفت اعجاب انگیز اقتصادی ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم باعث شده است که کاردان ترین وشایسته‌ترین فارغ‌التحصیلان از دانشگاههای درجه اول ژاپن‌بیشتر به اموربازرگانی‌و مشاغل آزاد روی آورند تا مشاغل‌دولتی لذا از اهمیت مشاغل و مناصب دولتی بتدریج کاسته شده است و مدیران شرکتهاو موسسات‌بزرگ بازرگانی‌امروزه طبقه برگزیده‌واقعی کشور را تشکیل

برای‌خودتضمین نمایند . باین ترتیب گامی‌بجانب یکی‌شدن رهبران‌حزب حاکم و مقامات‌بالای کشوری‌برداشته میشود . این تحول موردانتقاد گروههای مخالف حکومت‌و اقلیت پارلمانی‌است . مخالفین‌ایراد میکنند که این امر ضمن آنکه با روح دمکراسی پارلمانی منافات دارد و بیطرفی دستگاه اداری کشور را درمعرض تهدیدقرار میدهدکه سرانجام‌منجر به دیکتاتوری حزب‌حاکم خواهدشدونتیجه آن پایمال شدن حقوق و آزادیهای اساسی توده مردم میباشد .

روابط دیوان سالاران و بازرگانان :

درژاپن‌چون‌سایر کشورهاطبقه بازرگان‌و دیگرطبقات میکوشند که با مقامات و شخصیتهای‌مهم دولتی‌در وزارتخانه‌هاوموسسات‌وابسته‌بآنها مناسبات نزدیک و صمیمانه ای برقرارسازند . دولت نیزاز طریق فعالیتهای بیشمارخود در وضعی است که‌بر درآمد و منافع موسسات خصوصی بازرگانی و کشاورزی اثر میگذارد۱ . هرسال دولت‌کمکهای ارزنده‌ای‌به بعضی ازبخشهای اقتصادبویژه بخش کشاورزی مینماید . جریان‌و مسیر و نحوه‌توزیع‌این‌کمکها ممکن است براثرنفوذ " گروههای فشار" تغییریابد . دولت‌هرسال معادل‌بلیونها دلار کالاهاو خدمات‌راخریداری مینماید . لذا بازرگانان‌برای انعقادقرار دادهای فروش‌مصنوعات‌و خدمات خود

---

۱ ــ مثلا "دولت هرسال‌محصول برنج کشاورزان‌را بقیمت‌گزافی خریداری میکند و ببهائی نازل بمصرف کنندگان داخلی میفروشد .

(*Yanaga, op. cit., pp. 95-120*)

به دولت سرودست میشکنند . مضافا "اینکه نظارت و تحدید اقتصادی هنوز بنوعی در ژاپن معمول است و درنتیجه بازرگانان مجبورند برای انجام انواع خاصی از فعالیتها پروانه واجازه دولتی کسب نمایند . مثلا " موسسات خصوصی که در امر واردات کالا از خارج دست دارند مجبورند که قبل از خرید کالا از کشورهائی که در حوزه دلاری قراردارند سهمیه دلاری از بانک مرکزی ژاپن ونیزازوزارت بازرگانی و صنعت بین المللی این کشوردریافت دارند . همچنین باوجودآنکه نظام اقتصادی ژاپن نظام آزاد سرمایه داری است معهذا دولت نقش هدایت کننده داردو دستگاه دیوان سالاری اینکشور بطرق ووسایل مختلف سیستم سرمایه داری ژاپن رازیر نظارت دقیق خود قرار داده است و هر جا که منافع و مصالح ملی کشور ایجاب نمایدبازرگانان ژاپنی را بدانجهت هدایت و راهنمائی میکند وآنان را متقاعد میسازد که منافعشان در تبعیت از دستور العمل و راهنمائیهای اوست .

هفته نامه جاپن استاک جورنال *The Japan Stock Journal*

در مقاله ای پیرامون روابط دیوان سالاران و بازرگانان مینویسد که :

آیاحکومت درژاپن حکومت قوانین است یا حکومت مردان ؟ انکار نخستین سئوال و تاکیدبردومین پرسش قلب جدی واقعیات خواهد بود . فی المثل درموردحقوق جنائی قوانین مدون ژاپن بتفصیل و دقت قوانین درکشورهای غربی است . اما داستان درخصوص قوانینی که سروکاربا تنظیم امور اقتصادی داردکاملا "متفاوت است . " هدایت اداری " بمعنی ارائه" خطوط راهنمای اداری" برای بازرگانی و تجارت طریقه ای است که بطور کلی امور اقتصادی

راتنظیم میکند . وزارتخانه هائی‌که وظایفشان بامور اقتصادی مربوط است بخصوص وزارت بازرگانی و صنعت بین‌المللی (MITI) ازصاحبان‌صنایع‌و تجارت آمار و ارقام مطالبه میکند و سپس آنهارا تجزیه و تحلیل‌نموده موردمطالعه قرار میدهد . هیئت مدیره شرکتهای بزرگ در بخشهای خاصی از اقتصاد و مقامات انجمنهای صنعتی ازطرف (MITI) [1] برای‌بحث و گفتگو بطور غیر رسمی دعوت میشوند و پیشنهاداتی ارائه میگرددو تصمیماتی اتخاذ میشود . شوراهای‌مشورتی وزارتخانه‌های مذکور غالبا "محل بحثهای مقدماتی‌بین بازرگانان و دیوان سالاران قبل از اخذ تصمیمات‌میباشند . ممکن‌است دستوراتی‌بطور یک جانبه صادرشودچنانچه وزارت دارائی و بانک ژاپن بکرات از این رویه استفاده میکنند . " خطوط راهنمای اداری"ممکن است‌بر مبنای‌قانونی استوار باشد یانباشد ولی این رویه‌معمولا "درحکم‌یکنوع فشاراداری مافوق‌قانون و اغلب‌شکل "درخواست ودعوت بهمکاری " را پیدا میکند [2] .

---

۱ ــ کلمه MITI مخفف *Ministry of International Trade and Industry* میباشد .

2 – *The Japan Stock Journal, Tokyo: April 29, 1974.*

دیوان سالاران نظامـــی :

ازتحولات مهم در نظام دیوان سالاری ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم خلع سلاح‌شدن‌ارتش اینکشورو غیرنظامی‌شدن‌ژاپن بودکه توسط نیروهای‌متفقین‌انجام گرفت . نفوذارتش و فرماندهان نظامی‌از بین رفت و حتی میتوان گفت که بخش لشگری‌طبقه دیوان سالاری ژاپن دستخوش تحول و اصلاح اساسی گردید .امروزه نفوذ و اهمیت نیروهای‌مسلح ژاپن که " نیروهای‌دفاعی " نامیده میشوند ونیـز قدرت‌فرماندهان‌آنها بکلی با قبل‌از جنگ تفاوت دارد [1] . در حال حاضر نقش ارتش‌ژاپن درحیات‌سیاسی آن کشورچندان حائز اهمیت نمیباشد و میشود گفت که ارتش فقط بایفای وظیفه واقعی خود که همانا مسئولیت‌های دفاعی و حـفظ و حراست‌این‌سرزمین است‌میپردازد . امروزه نیروهای‌مسلح‌ژاپن‌در انجام اقدامات مهم‌و اساسی‌تابع تصمیمات‌و دستورات سیاستمداران کشوری میباشند . بعبارت دیگرمجری‌دستورات‌وتابع‌خط مشی‌هائی‌است‌که سیاستمداران و دیـوان سالاران عالیمقام کشوری اتخاذ مینمایند . در میان هیئت وزیران ژاپن مقام وزیر جنگ

---

۱ ــ اکنون‌نیروهای‌دفاعی ژاپن‌از یک ارتش‌داوطلب‌تشکیل میشودکه‌عده اعضای آن به ۲۳۵٫۰۰۰ نفر میرسد . در این ارتش روابط بین سربازان و افسران در مقایسه با روابط قبل‌از جنگ جهانی دوم خیلی ساده‌تر وراحت‌تراست‌و انضباط نظامی کمتر میباشد . (نقل از مقاله *Rober Whymant, "Japan'a Self-Defence Forces", Guardian, March 11 1974, p. 5*

یا وزیردفاع مشاهده‌نمیشودزیرادر پایان جنگ جهانی دوم کمارتش امپراطـوری ژاپن‌منحل‌شد نیروهای‌متفقین برای جلوگیری از احیاء میلیتاریسم قبل از جنگ مانع‌ازتاء سیس ارتش جدیدی‌دراین‌سرزمین‌شدند .ولی‌برای برقراری نظم‌داخلی کشـور بخصوص‌با شروع‌جنگ در کره‌که قسمت‌عمده ارتش آمریکا مستقردر ژاپـن بصحنه های کارزار اعزام شدند با موافقت ستاد متفقین نیروهای انتظامی ژاپن تقویت گردید و تحت عنوان *Self-Defence Agency* که وابستـه به‌نخست‌وزیری ژاپن‌بودشروع بفعالیت‌نمود . در هر حال از پایان جنگ جهانی دوم‌تا کنون همیشه افراد کشوری در راء س این‌سازمان قرارداشته و رئیس آن در جلسات هیئت‌دولت شرکت‌نموده است‌که خود دلیلی‌بر تبعیت اصولی نظامیان از سیاستمداران است . مضافا " آنکه از پایان جنگ مذکور تا بحال نشانه هائی ازسرپیچی‌و تمردنظامیان‌ازخط مشی‌های‌متخذه‌از جانب سیاستمداران‌هم‌مشاهده نگردیده است .

همچنین‌امروزنیروی پلیس فاقدقدرت و نفوذی است‌که قبل ازجنگ جهانی دوم‌از آن‌بر خورداربود . زیرا با انحلال وزارت کشـور سابق ژاپـن کـــه براموپلیس نظارت داشت‌قدرت و نفوذفوق العاده‌آن وزارت‌و نیز دستگاه‌پلیس وابسته‌بآن‌ازبین رفت‌و وظایف‌و مسئولیتهای پلیس بین‌استانهای‌مختلف تقسیم گردیدو هر استان مستقیما " بر نیروی انتظامی خود نظارت دارد .

نتیجه اینکه اکنون دیوان سالاران ژاپن یک طبقه‌نیرومند و متبحردر حرفه خودکه سوابقی‌بس طولانی‌از تجربیات و تحولات گوناگون را در پشت سر دارد

تشکیل میدهند . این طبقه طراح و عامل اجرائی بسیاری از برنامه های توسعه و ترقی‌ژاپن در امور مختلف بوده است و بی وجود این طبقه پیشرفت و نوسازی سریع ژاپن غیر ممکن بوده است .

بخش دوم احزاب سیاسی

احزاب‌سیاسی در ژاپن‌یک ابداع بعد ازجنگ جهانی‌دوم و بعبارتی ساخته و پرداخته‌رژیم‌اشغالی‌متفقین‌نمیباشندبلکه ریشه‌های‌آنها حداقل به دهه ۱۸۷۰ میرسد .

تاریخچه حزب لیبرال ـ دمکرات ژاپن *Jiyuminshuto* با وایل دهه ۱۸۸۰ بر میگردد در حالیکه حزب سوسیالیست *(Nihon Shakaito)* بسال ۱۹۲۵ پایه ریزی شد و حزب کمونیست (*Nihon Kyosanto*) نیز در سال ۱۹۲۲ تاء سیس گردید .

باین‌جهت‌آنچه که‌بعداز جنگ جهانی‌دوم‌تغییر و تحول‌یافته است اهمیت موقعیت‌و قدرت‌احزاب سیاسی‌ژاپن است . امروزاحزاب سیاسی‌این کشورنیروهای فعال و عوامل تعیین کننده‌ای درحیات سیاسی ملت محسوب میشوند . قبل از جنگ احزاب برای عضویت در پارلمان که بطور کلی فاقد قدرت بود با یکدیگر مبارزه داشتند و اکنون نیز برای رفتن به پارلمان که یک رکن مهم قانون گذاری و نماینده‌حاکمیت ملت است سخت تلاش میکنند .

نقش و اهمیت‌احزاب سیاسی‌ژاپن‌با نقش و اهمیت پارلمان این کشور تحول یافته‌است . امروزپارلمان‌یک‌رکن موثر درکلیه امورمملکتی ژاپن‌محسوب میشود . بعبارت دیگر پالمان‌تاریسم و نظام حزبی که مظاهر اساسی رشد سیاسی و توسعه آزادیخواهی‌است‌بتدریج‌ولی‌بسرعت‌با تاروپودوجودملت‌ژاپن‌آمیخته‌شده است .

ازپایان جنگ‌جهانی‌دوم تا کنون دو حزب لیبرال دمکرات و سوسیالیست درنقش احزاب‌اکثریت‌واقلیت رقیب اصلی یکدیگر بوده‌اند و در نتیجه پارلمان ژاپن‌و حکومت آن‌بشکل سیستم دو حزبی اداره شده است . ولی با افزایش روز افزون‌قدرت حزب‌کومی تو (*Komeito* [1]) کارشناسان امور سیاسی ژاپن‌پیش بینی میکنندکه در آینده ای نزدیک پارلمان این کشور وضعی شبیه به پارلمان فرانسه ، بویژه قبل از روی کار آمدن ژنرال دوگل در ۱۹۵۸ را بیابد .

مشارکت مردم ژاپن در امور سیاسی کشور خود در ساده ترین شکل آن از طریق شرکت در انتخابات عمومی پارلمانی انجام میشود . همانطور که نمودار در صفحه ۱۷۳ ملاحظه‌گردید بعد از جنگ جهانی‌دوم عده‌شرکت‌کنندگان در انتخابات در مقایسه با تعداد کسانیکه در انتخابات سالهای قبل ازجنگ‌مذکور شرکت می جستند بمیزان قابل توجهی افزایش یافته است . گرچه همه کسانیکه رای‌خود را بصندوق آراء میریزند وابسته با حزاب سیاسی نیستند ولی احزاب سهم بزرگی‌در تشویق مردم به رای دادن داشته‌اند .

طبق قانون اساسی سال ۱۹۴۷ اختیارات و نفوذ پارلمان افزایش یافته است و حداقل‌نیمی از وزرای کابینه دولت باید از اعضای پارلمان برگزیده شوند هر چند که در عمل همه آنان از اعضای پارلمان انتخاب میشوند و بعبارت دیگر از احزاب سیاسی .

---

۱ ــ این حزب درواقع جناح سیاسی فرقه مذهبی سوکاگاکایی *(Soka Gakkai)* که از فرقه‌های بودیسم است میباشد .

طبق‌قوانین ومقررات دیوان‌سالاران قبل از جنگ جهانی دوم میتوانستند درحالیکه عضو طبقه دیوان‌سالاری‌بودند بمقام‌وزارت برسند . اکنون برای نیل باین‌مقام ابتدا بایدازخدمات‌کشوری مستعفی شوند و سپس برای رفتن‌به‌پارلمان تلاش کنند و از این طریق بوزارت برسند .

احزاب عمده‌فعلی ژاپن عبارتند از احزاب لیبرال دمکرات ــ سوسیالیست دمکرات سوسیالیست و کمونیست و کومی تو .

حزب‌لیبرال‌دمکرات که درسال ۱۹۵۵ از ادغام‌دو حزب‌محافظه‌کار لیبرال و دمکرات‌بوجودآمد با وجود آنکه در انتخابات پارلمانی ژاپن که بعد از جنگ جهانی‌دوم‌برگزار شده‌پیوسته بیشترین‌آراء را بدست آورده است اساسا سازمانی توده‌ای نمیباشد وفاقد تشکیلات وسیع و اعضای زیاد است . اعضای این حزب راعده‌ای ازسیاستمداران‌حرفه‌ای‌که اصولا " بهنگام‌انتخابات‌به‌فعالیت‌میپردازند تشکیل‌میدهند .این‌حزب‌که‌وابسته‌بمحافل‌محافظه کاروسرمایه داران و بازرگانان عمده است مسئول‌پیشرفت‌و نوسازی‌سریع‌ژاپن بعد از جنگ جهانی‌دوم میباشد . رقیب‌سرسخت‌محافظه‌کاران‌سوسیالیست‌ها هستندکه برای نیل‌به حکومت ازپایان جنگ مذکور ببعد بشدت باحزب حاکم مبارزه کرده‌اند . عده نمایندگان سایر احزاب‌در دایت ملی ژاپن تاکنون باندازه‌ای نبوده‌است که تهدیدی جدی به موقعیت‌حزب لیبرال‌دمکرات تلقی شوند هرچندکه روز بروز از قدرت این حزب کاسته‌شده و بقدرت احزاب دیگر بویژه کومی تووکمونیست افزوده شده است .

این‌جریان‌خود دلیلی بر توسعه آزادیهای فردی و اجتماعی در ژاپن و گسترش نو سازی سیاسی این کشور است . نتیجه برخوردهاو مبارزات احزاب با یکدیگر چه‌درداخل پارلمان‌وچه درخارج از آن آشنائی‌بیش از پیش مردم ژاپن بحقوق فردی خویش و تکالیف و وظایفی است که حکومت در قبال آنان دارد . احزاب که تشکیلات وارکان متشکل و سازمان یافته ای دارند بهتر قادرند که تخلفات حکومت‌را ازحدود قوانین‌و وظایفش عنوان‌نموده اصلاح آنها را خواستار شوند . هرچندکه ائتلاف احزاب دست چپی‌تا کنون نتوانسته است قدرت‌حکومت‌مرکزی راازدست‌محافظه‌کاران‌خارج‌سازد ولی‌این احزاب‌در انتخابات‌محلی‌یاانتخابات فرمانداری‌توکیوموفق‌بوده‌اند . اکنون‌مینوبه ریوکیچی (*Minobe Ryokichi*) فرماندار توکیو که از لحاظ اهمیت و مقام در ردیف *Lord Mayer* لندن‌یافرماندارنیویورک‌است‌نامزدمنتخب‌وموردحمایت‌سوسیالیست‌هاوکمونیستها است . سالهاست‌که شهرداری شهر کیوتو که از مراکز مهم صنعتی ژاپن است در اختیارنماینده‌منتخب‌گروههای‌دست‌چپی‌است .این امر نشانه‌ای از رشد سیاسی جامعه ژاپنی است که علیرغم نفوذ برتر محافظه کاران افکار و عقاید مخالف را تحمل‌میکندو میپذیرد . در چنین محیطی زمینه برای پیشرفتهای بیشتر فراهم میباشد .

بررسی‌تاریخچه بعدازجنگ جهانی‌دوم‌درژاپن نشان‌میدهدکه‌تغییرو تحول شرایط در سالهای‌اول‌بعداز جنگ مزبورموجبات‌توسعه‌و گسترش را فراهم ساخت و باگذشت زمان‌و پابرجا شدن آزادیهای اساسی فردی و اجتماعی فرد و جامعه

بادیدوسیعتری بمسائل‌نگریستند. بطوریکه‌اکنون‌برای یک‌فرد ژاپنی اعلام بدون پروای‌عضویت‌و یا وابستگی‌او به حزب‌یا دسته‌ای‌سیاسی یا مذهبی تقریبا" امری طبیعی است و کمتر مجبور است که بعضی ملاحظات و قیود اجتماعی را در نظر بگیرد . این پدیده بخصوص در شهرها بیشتر مصداق دارد تا در روستاها کـه روحیه محافظه کاری و سنتی هنوز پیوندهای عمیقی در میان‌اهالی دارد .

همکاری با احزاب و مشارکت جستن در فعالیتهای آنها از طرفی با روحیه و زندگی‌وکاروفعالیت دسته جمعی که در نهاد ژاپنیها ریشه‌های عمیق دوانیده است تطبیق میکند . باین لحاظ بسط و گسترش دامنه فعالیت احزاب سیاسی در ژاپن بعداز جنگ جهانی دوم زیاد هم شگفت آور نیست .بگفته روبرت لیفتون (*Robert J. Lifton*)

ژاپنیهادر هرسنی و درهر موقعیتی تمایلی نیرومند بتشکیل گروه دارند . موقعیکه میل دارند که دست باقدامی هیجان انگیز (روشنفکری ، هنری ، اجتماعی یا سیاسی) بزنند محتملا" این کار را باتشکیل‌دادن ، پیوستن یابفعالیت واداشتن‌یک‌گروه انجام‌خواهند داد . تشکیل محافل فوق‌العاده دانشجوئی از قبیل گروههای فرهنگی ، سیاسی و حرفه‌ای ، گروههائی که همه در جامعه در یک سطح قرار دارند ، ژاپنیها را بیکی از مهمترین ملل جهان که از وجدان گروهی برخوردارند مبدل میسازد [1] .

1- *Robert J. Lifton, Youth and History: Individual Change in Post-War Japan, (New York: Basic Books, 1965), p. 275.*

در کنار احزاب سیاسی مذکور نیروهای اجتماعی دیگری قرار دارند که هر یک بسهم‌خودواجداهمیت‌سیاسی خاصی‌میباشند . این نیروها شامل‌اتحادیه‌های دانشجوئی و اتحادیه‌های کارگری و کارفرمائی‌است . گسترش نفوذ این نیروها ناشی‌از دمکرات شدن جامعه ژاپنی از پایان جنگ‌جهانی دوم است و در عین حال خود آنها نیز به بسط و توسعه نو سازی ژاپن از طریق مبارزه و تلاش برای تاءمین و تضمین حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی اعضای خود کمک فراوانی نموده‌اند . فعل‌وانفعالاتی‌که در نتیجه مبارزه وکشمکش نیروهای مختلف سیاسی و اجتماعی‌بوقوع می‌پیونددمحیطی‌شکوفان‌برای نضج بیشتر آزادی و دمکراسی مهیا میسازد . امروز اتحادیه کارگری معروف به سوهیو (Sohyo)[1] بادارابودن‌بیش ازسه میلیون عضو رسمی‌و نیزحمایت بیش از سه ملیون‌کارگردیگر اتحادیه‌ای نیست‌که تقاضاهایش‌بسادگی از طرف حکومت و یا کارفرمایان‌نادیده گرفته شود .

همچنین نهضت نیرومند دانشجوئی ژاپن معروف به زنگاکورن

---

۱ ــ شورای عمومی اتحادیه های کارگری سوهیو *General Council of Japanese Labor Unions* (در سال ۱۹۵۰ تاءسیس شد) (تا کنون نیرومند ترین اتحادیه کارگری ژاپن بوده است .

(منبع *Robert E. Cole, Japanese Blue Collar, (Berkeley: University of California Press, 1971), pp. 16-22.*

(Zengakuren [1])جنبشی نیست که قدرت‌آن دست‌کم گرفته شود . وقایع سال ۱۹۶۰ و تظاهرات وسیع و پردامنهایکه در آن سال منجر بلغو سفر پرزیدنت آیزنهاور به ژاپن و نیز سقوط حکومت کیشی نوبوسوکه (Kishi Nobusuke)نخست‌وزیروقت شد قدرت عظیم و نفوذاحزاب اقلیت‌اتحادیه‌های

۱ ـ جنبش‌دانشجوئی در ژاپن‌همیشه از لحاظ سیاسی بسیار آگاه و پیوسته بطورمستقیم دست باقدامات سیاسی زده‌است . در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم خیلی از دانشجویان‌بهاتهام‌داشتن " افکار خطرناک " دستگیر و زندانی شدند . پس‌از سال ۱۹۴۸ جنبش دانشجوئی با تشکیل فدراسیون خود مختار دانشجویان‌سراسر ژاپن که در داخل و خارج از کشور معروف به زنگاکورن است تبدیل‌بیک نیروی‌سیاسی مهم گردید . زنگاکورن‌از تاریخ تشکیل تا زمان شکست آن درجلوگیری‌از بتصویب‌رسیدن پیمان‌امنیت بین‌ژاپن وایالات متحده آمریکا درسال ۱۹۶۰ و علیرغم‌اختلافات داخلی آن رهبری بلامنازع دانشجوئی ژاپن رادراختیارداشته‌است . پس از سال ۱۹۶۰ اختلافات شدیدسبب گروه بندیهای مختلف دانشجوئی شد و گروههای‌فعالی که سرسختانه معتقد بصحت تفسیرهای خاص‌خود از مارکسیسم ، لنینیسم ومائوئیسم میباشندو با حزب کمونیست ژاپن وگروههای‌دانشجوئی‌وابسته‌بآن مخالفت مینمایند راه خود را در پیش گرفتند یعنی تنها راه صحیح را مبارزه انقلابی در ژاپن و سراسر جهان دانستند (منبع *Scalapino, op. cit.*

کارگری و جنبش دانشجوئی ژاپن را باثبات رسانید .

پیشرفت و ترقی ژاپن در این زمینه یعنی فراهم بودن موجبات فعالیت وسیع و گسترده احزاب ، گروهها و اتحادیه‌های مختلف هنگامی مشهود میشود که وضع فعلی باموقعیت احزاب و اتحادیه ها قبل از جنگ جهانی دوم در ژاپن مقایسه شود . صرفنظراز دهه ۱۹۳۰ که دورانی تاریک در حیات سیاسی ژاپن بود حتی دردهه ۱۹۲۰ که عصرلیبرالیسم و دمکراسی‌بود احزاب و گروههای افراطی چپ از داشتن فعالیت ممنوع بودند . اتحادیه‌های کارگری گذشته از آنکه ضعیف و کوچک و محدود بودند هنوز اعضایشان بحقوق و تکالیف خود آشنائی چندانی نداشتند . عده قلیلی از دانشجویان که از افکار چپی پیروی میکردند باتـهام داشتن " عقایدو افکار خطرناک " تحت تعقیب پلیس‌قرار میگرفتند .در حالیکه اکنون وضع بکلی فرق کردماست . هرکس بموجب قانون مجاز است به هر دسته گروه ، حزب و یا اتحادیه‌ای که بخواهد ملحق شود و نظریات و عقاید و افکار خود را آزادانه و از طریق وسایل ارتباط جمعی ابراز دارد . توسعه وسیع شبکه وسایل ارتباط جمعی‌اعم از رادیو و تلویزیون ، مطبوعات و غیرو به تنویر افکار و بالا بردن دانش اجتماعی مردم کمک بزرگی کرده است [1] .

نتیجه اینکه جامعه ژاپنی بیش از پیش دمکرات میشود و در این راه بعضی

---

۱ ــ آزادیهای‌مندرج درفصل سوم‌از قانون اساسی‌جدید ژاپن زیر عنوان حقوق و تکالیف مردم .

عوامل‌سنتی و روحی‌به پیشرفت آن‌کمک میکند . البته در این سرزمین نیز نظیر کشورهای‌دمکراسی‌غرب‌و عوامل‌وعناصرمخرب‌وجوددارندو تاجائی کهاقداماتشان منافع‌ومصالح جامعه‌را بمخاطره نیفکنده‌است‌مجازبه فعالیت میباشند . ولی‌بنظر نمیرسد که اقدامات و فعالیتهای بعضی گروهها و دستجات کوچک افراطی دست راستی‌علیرغم سروصداهاوجاروجنجالهائی‌که‌گاه‌و بیگاه‌درمطبوعات‌غرب بـــراه می‌افتدخطری‌جدی و واقعی حداقل درآینده‌ای قابل پیش بینی برای دمکراسی ژاپن‌باشند . زیراگذشته‌از محدودوکوچک و بی اهمیت بودن این قبیل دستجات و نیزآگاهی بحقایق‌امور و تجربیات تلخی که در نتیجه شکست در جنگ جهانی دوم‌حاصل نموده‌اند‌دیگر خیلی‌بعید است که مجددا "گول تبلیغات گمراه کننده آنهارا بخورند . مضافا " اینکه گروههای سرمایه دار محافظه کار ژاپن که قبل از جنگ کم و بیش بجانب‌دار ودسته‌های افراطی‌مذکور تمایل یافتندامروز بشکست پذیری ژاپن‌دربرابرنیروهای‌نظامی‌خارجی‌واقفند ومصالح ومنافع خودوکشورشان رادر ثبات‌اوضاع داخلی‌و بین‌المللی و گسترش‌روابط تجاری‌باملل دیگرتشخیص داده‌اند .

فصل ششم

نو سازی سیاست در امور داخلی و در روابط خارجی ژاپن

راجع به پیشرفت و توسعه ژاپن در مرحله کنونی تفسیرها و تعبیرهای متفاوتی از جانب اشخاص مختلف شده است . از جمله فوجی‌وا راهیروتاتسو (*Fujiwary Hirotatsu*) یکی از دانشمندان علوم سیاسی ژاپن مرحله فعلی پیشرفت در ژاپن را باین عبارت توصیف میکند که :

اقتصاد ژاپن اقتصاد قرن بیستم است و سیاست و حکومت آن سیاست قرن نوزدهم [1].

روز نامه تایمز (*The Times*) لندن :

علم و تکنولوژی ژاپن در قرن بیستم ، جنبشهای کارگری و اجتماعی آن در قرن نوزدهم و حکومت پارلمانی آن نظیر پارلمان انگلیس در قرن هیجدهم است [2].

گرچه هردو نظر بسیار مبالغه آمیز میباشند معهذا حقایقی را نیز بیان میدارند که همانا عقب ماندگی نسبی سیاست در مقایسه با پیشرفت اقتصاد علم و تکنولوژی در ژاپن است . بعبارت دیگر علیرغم دمکرات شدن جامعه ژاپنی و پیشرفت دمکراسی

1- *Chitoshi Yanaga, Big Business in Japanese Politics, (Yale University Press, 1971), p. 306.*

2. *ibid.*

آن‌کشور کم‌و بیش‌بموازات دمکراسیهای غربی معهذا هنوز ریشه‌های تاریخی‌روابط اجتماعی غیر دمکراتیک در جامعه وجود و استمرار دارند .

دردوران بعدازجنگ همانطورکه در فصول قبلی ذکر شد از اهمیت و درجه روابط خصوصی بین‌حکومت‌و بازرگانان‌عمده بمقدارزیادی کاسته‌شد و حقوق‌فردی و اصل شایستگی و لیاقت در امور عمومی جایگزین آن گردیده . این تحول یکی از موجبات تحرک اجتماعی بیشتر و بالنتیجه توسعه اقتصادی بعداز جنگ شد . اما این‌تحرک در عمل گرایشی بجانب انحصاری شدن طبقه برگزیده بازرگان که اکنون‌سخت میکوشندموقعیت و قدرت اجتماعی جدید خود را حفظ کنند داشته است .انحصاری‌شدن‌این‌طبقه‌بدین‌مفهوم‌است‌که‌قدرت‌شرکت‌های‌بزرگ بازرگانی ومالی (زایباتسو) در اختیارافرادو اشخاص بخصوصی‌است که‌در راس زایباتسو قراردارندو سیاست در ژاپن درتحلیلی نهائی از روابط پیچیده اجتماعی یعنی سیاست مورد نظر و مطلوب زایبا تسو .

فرق‌عمده‌بین‌سیاستهای زایباتسوقبل و بعدازجنگ‌جهانی‌دوم در این‌است که‌بعد ازجنگ مذکورزایباتسو خواهان‌رشدوتوسعه‌اقتصادی‌کشوردر محدوده نظام دمکراسی‌ژاپن‌در داخل‌و بسط و گسترش‌نفوذ خوددر خارج از کشوربطرق مسالمت آمیزاست . بگفته‌دیگرسیاست‌در ژاپن‌یعنی سیاست‌اقتصادی‌در داخل‌ودیپلماسی اقتصادی در ایجاد روابط با سایر ملل و دول .

جریانات‌سیاسی‌واجتماعی‌کنونی‌جاری وحاکم بر ژاپن مبنی بر همکاری و همدستی‌دیوان‌سالاران ، حزب‌حاکم لیبرال‌ــ دمکرات و گروههای‌متشکل‌بازرگان

است . رهبری‌کشور بعهده برگزیدگان سه گروه مزبور است . تعیین و اتخاذ خط مشی‌سیاسی کشور باین ترتیب انجام میشود که پیشنهادات از جانب گروههای متشکل‌باران ، دیوان‌سالار و یا حزب‌حاکم‌مستقلا " یا مشترکا " به هیئت دولت ارائه میگردد . در امور اقتصادی البته ابتکار عمل معمولا " با بازرگانان است . دراین‌قبیل‌مواردبازرگانان‌حکومت‌را وادار بوضع قوانین‌ومقرارتی که فعالیتهای اقتصادی‌پرمنفعت‌راموجب‌شودمیکنند . تهیه طرح‌قوانین درعمل‌بوزارتخانه های مختلف‌واگذارمیشودزیراکه‌تهیه‌آنهانیازباطلاعات‌کافی‌ووسیع‌ازقوانین‌جاری‌کشور داردونیزمستلزم‌بررسی‌اثرات‌اجرائی‌آنهاست . سپس طرح‌بصورت لایحه تسلیم پارلمان‌میشودو به کمیته‌مربوطه‌ارجاع میگردد و مورد غور و بررسی قرار میگیرد . در حالیکه لایحه در کمیته مربوطه مورد بررسی است‌نمایندگان گروههای ذینفع برجریانات کمیته‌نظارت‌میکنندهر چند که وضع‌قوانین درانحصار مطلق پارلمان است . گاه دربعضی موارد حضور صرف نمایندگان گروههای ذینفع در کمیته ها بویژه‌نمایندگان‌گروههای متشکل‌بازرگان کافیست‌که لوایح مرجوعه مورد تصویب قرار گیرد .

ازپایان جنگ جهانی‌دوم ببعدمشاهده میشودکه طبقه مدیران و بازرگانان ژاپن‌به‌مسئولیتهای تازه‌ای که باید درقبال اقتصاد ملی کشورشان‌که بسرعت در حال‌تغییراست‌بعهده بگیرند پی‌برده‌اند . این‌امر بخاطر تغییرات اساسی است که درچگونگی روابط‌اقتصادی جامعه حاصل شده است و تحرک اجتماعی زیادی درآن بوجود آمده است . مثلا " کمیته ژاپن برای توسعه اقتصادی

(*The Japan Committee for Economic Development*)
بیش از هرسازمان اقتصادی‌به مسئولیت و وظایف اجتماعی‌مدیران‌توجه دارد . دریکی از جلسات عمومی‌کمیته مذکور منعقده درسال ۱۹۶۶ رئیس کمیته خطاب بحاضرین‌اظهارداشت که موء سسات و شرکتهای تجاری خصوصی وسایل نیرومندو موء ثری‌هستندکه‌میتوان‌آنهـــارا در جهت‌هدفهاومقاصدخوب اجتماعی‌بکاربرد [1] . او گفت که این مسئولیت راتنها کسانیکه سرمایه شرکتها راتامین مینمایند بعهده مدیران نگذارنـــد بـــلکه این وظایف از طرف جامعه مقرر شده است . نامبرده متذکرشد که روزهای شیرین و خوش گذشته که نفع موسسات بازرگانی خصوصی بعنوان‌نفع جامعه تلقی میشد برای همیشه سپری شده است و از مدیران خواست که منافع جامعه و موء سسات خود را هماهنگ سازندو بدین‌ترتیب رفاه و ترقی برای ملت خود و موسسه خویش فراهم آورند .

بعلت فعالیت‌شدیدی که حکومت ژاپن در دوران بعد از جنگ برای بهبود وضع‌اقتصادی‌کشورآغاز نمود سرمایه‌داری ژاپن‌مجبور شدکه بیش از پیش بقدرت سیاسی‌نزدیک و با آن‌متحدشود . حکومت نقش قاطعی‌که روز بروز هم روبه تزاید است بعنوان بانکدار ، سرمایه گذار ، طراح ، خریدار ، تنظیم و نظارت کننده برارز ، مالیه ، تجارت‌و تولید ایفا میکند . مدیران امور مالی و بازرگانی‌بخش خصوصی‌دریافتند که‌تحت‌چنین شرایطی دیگر بطورموء ثری صرفا " بعنوان مدیر

---

1 – *ibid. p. 308*

قادر بکار نیستند و برای آنان مسلم شد که باید از طریق دولت و بیاری دولت برای نیل بهدف های خود بکوشند . مفهوم این تحول بر قراری همکاری بین موءسسات بازرگانی خصوصی و سیاستمداران و دیوان سالاران بود .

در طی مدتی نزدیک به سی سال از پایان جنگ جهانی دوم ببعد روابط خاصی در محدوده قوانین و مقررات جار ی کشور بین حکومت و بازرگانان توسعه یافته است که در آن وظیفه عمده حکومت تاءمین رفاه ملت از طریق همکاری با گروههای متشکل بازرگان شده است . درعصرما تجارت بین‌المللی سبب همبستگی فوق العاده حکومت وتجارت درسراسر جهان شده است و این امربخصوص در ژاپن بیشتربچشم میخورد . حکومت در خدمت فعالیتهای تولیدی و صنعتی در آمده است ایکدا نخست‌وزیر ژاپن یکبار گفته بودکه این بازرگانی خصوصی است که باقتصادژاپن شکل میدهد نه حکومت . مسئولیت و وظیفه حکومت اصلاح نواقص موجود ، نقاط ضعیف ، بی‌ترتیبی ها و همچنین متحمل شدن مخارجی است که این وظایف ایجاب میکند .

در دهه ۱۹۵۰ سیاست در ژاپن اساسا" تحت الشعاع نیاز شدید کشوربه بهبودوضع اقتصادی قرار گرفت . یعنی عامل اقتصادی تعیین‌کننده اساسی سیاست شد . همینکه در اوضاع اقتصادی کشور بهبودحاصل گردیدهمه نیرو و قدرت ملت بسوی بسط و توسعه رشداقتصادی و گسترش تجارت متوجه گردید که در هدفهای برنامه دهساله حکومت در دهه ۱۹۶۰ برای دو برابر ساختن درآمد ملی منعکس شد . هدف اولیه ژاپن هم در آینده نزدیک و هم درآینده دور توسعه اقتصادی

است . دراین کشور هیچ‌چیز برنیل به یک اقتصاد مستقل که ملت ژاپن را قادر سازدکه روی پای خودبایستد برتری وار جحیت ندارد . کوششهای سیاسی‌کشور هم درهمین جهت قرار میگیرد . بمنظور حفظ بقاء بعنوان یک‌ملت مستقـــــل ژاپن مجبور است که بلاانقطاع کار کند و بر مشکلات کمبود ها و نارسائیهای سه گانه‌خودیعنی جمعیت خیلی زیاد ، خاک خیلی کوچک وکمبود شدیدمنابع اولیه فایق‌آید . این امرمستلزم تطبیق دائمی وضع اقتصادی کشور با شرایط متغیـــر ، نیازهاوفشارهای‌مختلف‌است . دراین‌تلاش‌پایان‌ناپذیرموثرترین سلاحهائی‌که‌ژاپن دراختیار دارد برنامه ریزی اقتصادی منظم و تکنولوژی پیشرفته است . بدون آنهاملت‌قادربکسب‌موفقیتهای‌چشمگیر در مبارزهاش‌علیه موانع‌و مشکلات عدیده نمیباشد . ایمان و وفاداری ژاپن به کفایت علم‌و تکنولوژی بیحد وحصراست و میتوان گفت که ژاپن یکی از علمی ترین جوامع روی‌زمین است زیرا که در این سرزمین همه چیز بر اساس علم‌و محاسبات ریاضی ارزیابی میشود .

بهبود سریع و فوق‌العاده وضع کشور بیشتر بخاطر برنامه ریزی اقتصـــادی بوده‌است‌که رسما" در دهه ۱۹۵۰ اعلام شد . بتشویق گروههای متشکل بازرگان کابینه‌یوشیدا در ۱۹۵۴موافقت کرد که مسولیت برنامه ریزی اقتصادی را بعهده بگیرد . فدراسیون سازمانهای اقتصادی *Federation of Economic Organization*) ، کمیته ژاپنی برای‌توسعه *Japan Committee for Economic Development* اقتصـــادی اطاق بازرگانی و صنعت ژاپن *Japan Chamber of Commerce and Industry* مشترکا " از دولت خواستند تاسیاست اقتصادی

کلی و جامعی را اتخاذ و تعقیب نماید تا کشور از بحران اقتصادی نجات یابد . کمیته ژاپن برای توسعه اقتصادی بحکومت پیشنهاد نمود تا یک شورای برنامه ریزی‌اقتصادی‌برای‌تنظیم سیاستهای‌مربوط به‌محدودکردن‌تورم وتهیه برنامه‌های سالیانه بعنوان راهنمای عملیات وزارتخانه ها و موسسات وابسته بدولت ایجاد کند .موٴسسه برنامه ریزی‌اقتصادی که در ژوئیه ۱۹۵۵ توسط حکومت‌تشکیل شد مسئولیت برنامه ریزی طویل المدت‌کشور راعهده‌دار گردید . اولین برنامه اقتصادی توسط کابینه ها تویاما‌در ۱۹۵۵ اتخاذ شد و هدف آن ۵ در صد رشد سالیانه به منظور نیل باستقلال اقتصادی در طی مدت‌مذکور بدون استفاده از کمکهای‌خاص ایالات‌متحده آمریکابود . درطی دوسال هدفهای برنامه پنجساله مزبورتامین شدو لازم گردیدکه‌در سال ۱۹۵۷ برنامه جدیدی تهیه شود . هدف دومین برنامه پنجساله که در سال ۱۹۵۸ بمورد اجرا گذارده شد رشد سالیانه ۶/۵درصدبود که‌در سال ۱۹۶۰ هدف‌مذکور نیز تامین شد یعنی دو سال زودتر از موعد مقرر . در نتیجه برنامه طویل‌المدت‌حدیدی‌دراواخرسال ۱۹۶۰ توسط کابینه‌ایکدا اتخاذشد که هدف آن‌دو برابر نمودن‌در آمد ملی در دهسال بود . این‌برنامه مستلزم فعالیتهای عظیم داخلی و خارجی بر مبنای توسعه تجارت خارجی و همکاریهای بین المللی بسط علم و تکنولوژی ، افزایش نیروی کار و تقویت‌وتنوع بخشیدن‌بصنایع و نیل بامنیت اجتماعی‌بود . خط مشی‌را که ژاپن در این‌خصوص اتخاذنمود این بود که دولت‌با همکاری‌بخش خصوصی مسئولیت طرح و اجرای برنامه‌های طویل‌المدت‌درصنایع کلید وحساس را بعهده گرفت .

برنامه ریزی بخش عمومی وظیفه اصلی حکومت بود و در بخش خصوصی حکومت صرفا" نقش راهنما داشت . سیاست اقتصادی دولت در برنامه ریزی اقتصادی براساس شرایط سه گانه (فشار جمعیت سرزمین کوچک و محدود و کمبود فقدان منابع‌اولیه) طوری طرح میشودکه عوامل مذکور مانعی در راه پیشرفت آن ایجاد ننماید . مثلا" طراحان برنامه‌ریزی معتقدندکه کمبودمنابع اولیه را با بکارگرفتن وسیع تکنولوژی‌پیشرفته جبران‌میکنند . برنامه‌ریزی اقتصادی نه فقط حزء لاینفک تعیین‌خط مشی‌سیاسی کشوراست بلکه‌اساس اصلی‌سیاست‌درژاپن قرارگرفته‌است . رهبران‌ژاپن هرگز باندازه فعلی معتقد به بکار بردن‌مدیریت علمی در صنعت و تجارت‌و نیز بهره گیری‌از تکنولوژی‌پیشرفته درتولید صنعتی‌نبوده اندو ازپایان جنگ جهانی دوم تا کنون سیاست بطور کلی حز رشد و توسعه اقتصادی مفهوم دیگری برای‌آنان نداشته است . باین لحاظ‌است‌که بعضی از ناظران و انتقاد کنندگان خارجی ژاپن را حیوان اقتصادی خطاب می‌نمایند [1] .

دیپلماسی اقتصـــادی :

دردهه ۱۹۵۰ دیپلماسی ژاپن نیز در مجموع تابع سیاست اقتصادی کشور بود . دیپلماسی‌ژاپن بعداز کسب‌مجدد استقلال‌و تجدید حاکمیت درسال ۱۹۵۲ همراه‌بافعالیت وسیع بازرگانان آن کشور در سراسر جهان در جهت بازاریابی و نیز جستجوی مواد اولیه بود . با شروع جنگ‌درکره‌گروههای متشکل بازرگان در

---

۱ ــ مراجعه شود به زیرنویس صفحه ۹ این رساله

کوتاهترین‌مدت پاسخگوی احتیاجات جنگی‌ایالات متحده آمریکا شدندو شرایط مساعدی‌را برای انعقاد پیمان صلح ژاپن ـ ایالات متحدآمریکا فراهم ساختند. مردان اقتصادی در راٴ س مقامات و مناصب سیاسی قرار گرفتند روسای صنایع‌و تجارت تحت رهبری کوبایاشـــــی *Kobayashi* رئیس بانک توسعه ژاپـــن (*Japan Develoment Bank*) شورای‌رابط توسعه جنوب‌شرقی آسیارا بمنظور بسط همکاری اقتصادی باکشورهای جنوب شرقی آسیا که شاهرگ اقتصادی ژاپن تلقی میشد ایجاد نمودند. بـــرای تاٴ مین نیازمندیهای جدید دیپلماسی اقتصادی آراکی (*Araki*) رئیس‌کل‌بانک ژاپن‌بسمت اولین‌سفیر بعدازجنگ در ایالات متحدهٔآمریکا منصوب شد. در کنفرانس سال ۱۹۵۵ ملل آسیائی‌و افریقائی در باندونگ ژاپن نخستین فرصت را بعد از جنگ بچنگ آورد تامناسبات دوستانه‌ای بادول عضو کنفرانس بر قرار سازد .رئیس هیئت نمایندگی ژاپن در این کنفرانس تاکاساکی *Takasaki* مدیرموٴ سسه برنامه ریزی اقتصادی و بازرگان سابق آن کشور بود . در کنفرانس طرح‌کلمبوکه دراکتبرهمانسال درسنگاپور منعقدشد نماینده ژاپن آراکاواشوجی‌رو (*Arakawa Shojiro*) رئیس‌سابق بانک یوکوهاما بود .

همچنین مظهر عصر دیپلماسی اقتصادی ژاپن فوجی یاما *Fujiyama* یکی‌از بازرگانان‌سابق و رئیس اطاق بازرگانی و صنعت ژاپن بود که بسمت وزیر خارجه آن کشوردر سال ۱۹۵۷ منصوب گردید . در عصر دیپلماسی اقتصادی از وجودبازرگانان‌سرشناس و بانفوذنیزبنحو وسیعی‌بعنوان‌روٴ سا و اعضای هیئت‌های اقتصادی استفاده‌شد . هیئتهای‌اقتصادی‌بیشماری‌ازطرف‌دولت‌ویاانجمنهای‌تجاری

به آسیا ،افریقا ،اروپا ،خاورمیانه ،ایالات‌متحده‌آمریکا و آمریکای لاتین وکانادا بمنظورایجاد همکاریهای اقتصادی‌و فنی اعزام‌شدند و در هر موردی بین بخش خصوصی‌با دولت همکاری وجود داشت . بعضی از این هیئت ها بمنظور مطالعه شرایط موجودو کشف حقایق‌و مبادله‌نظریات و پیشنهادات‌با دولتها و رهبران تجاری‌سایر کشورها اعزام میشدند و بعضی دیگر بمنظور انجام مذاکره مقدماتی برای‌انعقادموافقتنامه‌های مختلف فرستاده میشدند .این رویه خط مشی‌پذیرفته شده ژاپن در اجرای برنامه‌های همکاری اقتصادی بین المللی شده است . در اوایل دهه ۱۹۶۰ که اوضاع اقتصادی ژاپن بهبودی وسیعی یافته بود ژاپن در وضعی قرار داشت تا نقشی گسترده ترو مستقل تردر امور آسیا و جهان بعهده بگیردولی هنوزرهبران کشورمطمئن نبودندکه چگونه نقش جدید را ایفا نمایند . نزدیک به‌دودهه بعد از پایان‌جنگ جهانی دوم ژاپن هنوز در امور بین‌المللی نقش مهمی‌ایفا نمیکرد . و همه کوششهای‌خود را مصروف توسعه و رشد اقتصادی (دیپلماسی‌اقتصادی) مینمود . در نتیجه سرعت‌رشد محصول ناخالص ملی‌در سال ۱۹۶۱ بیش از ۱۵% در سال ۱۹۶۳ بیش‌از ۱۳/۵ در صد بود ۱ .

شکستی‌که ژاپن‌درجنگ‌جهانی‌دوم متحمل‌شد وتنفری‌که درمیان ملل‌سرزمینهای جنوب شرقی‌آسیا دردوران جنگ مزبور نسبت بخود بر انگیخته بود ژاپنیها را از بعهده گرفتن‌هر نوع نقش سیاسی بین المللی بر حذر میداشت . ولی بعضی

---

1 – *ibid. p. 315*

رهبران آمریکائی در تشویق ژاپن بایفای نقش مهم در مناسبات بین المللی سهم زیادی دارند . از جمله جان فوستردالس در نطقی که در ۲ فوریه ۱۹۵۱ در انجمن ژاپن و ایالات متحده آمریکا در توکیو ایراد کرد ایمان خود را باینکه ژاپن فرصتهای بزرگی برای بسط نفوذ خود در آسیا دارد بیان داشت . والترس رابرتسون (Walter S. Robertson) معاون وزارت خارجه آمریکا در امور خاور دور در نطقی راجع بروابط خارجی که در ۶ فوریه ۱۹۵۴ در برابر شورای کلولند (Cleveland Council) ایرادکرد اظهار داشت که امید آمریکا به ژاپن معنی و مفهوم و فوریت خاص دارد :

> در سرتاسر آسیا ، از اورال وخلیج فارس در غرب تا اقیانوس آرام در شرق ژاپن تنها کشوری است که صادر کننده انقلاب صنعتی ، علم ، تکنولوژی تخصص ، ماشین آلات و کالاهای ساخته شده است [1] .

ورود رسمی ژاپن بصحنه روابط بین المللی با اجرای پیمان صلح سانفرانسیسکو در آوریل ۱۹۵۲ آغاز میگردد . گرچه در عمل درمه ۱۹۵۱ با عضویت ژاپن در سازمان بهداشت جهانی و سپس شورای جهانی گندم (World Wheat Council) ، سازمان بین المللی کار ،یونسکو ، بانک جهانی و صندوق بین الملل پول فعالیتهای بین المللی ژاپن قبل ازاجرای پیمان مذکور آغاز شده بود . هنگامیکه ژاپن بعضویت سازمان ملل متحد درآمد این کشور قبلا" بهمه

---

1 – *ibid. p. 316*

سازمانهای مهم بین المللی ملحق شده بود .

اولین‌حضور مهم ژاپن دراجتماعات بین المللی بعد از جنگ در کنفرانس ۲۹ ملت آسیائی و آفریقائی باندونگ درآوریل ۱۹۵۵ بود . هیئت نمایندگی ژاپن در این کنفرانس با احتیاط از سروصدا براه انداختن و خود نمائی کردن اجتناب کرد واز ابراز نظریات خود داری نمود و از درگیر شدن در گفتگوهای سیاسی دوری‌جست .بعوض تمام‌هم هیئت‌مزبورمصروف و معطوف‌بمسایل‌اقتصادی ابراز حسن نیت و برقراری تماسهای‌مفید بود .الحاق ژاپن نیز به طرح کلمبودر ۴ اکتبر۱۹۵۵ بعنوان تنهادولت آسیائی اعطاء کننده کمک فرصت خوبی بژاپن برای‌همکاری با ملل صنعتی‌پیشرفته غرب در بسط کمکهای اقتصادی و فنی بملل در حال توسعه جنوب‌و جنوب شرقی آسیا داد . هر چند که بعلت عدم‌توانائی ژاپن‌در آنموقع‌در خصوص تاٴمین سرمایه نقش‌آن عمدا " فراهم‌ساختن کالاها و خدمات‌و بخصوص کمکهای فنی بتوسعه کشاورزی ،صنایع روستائی و موٴسسات بازرگانی کوچک بود . با پذیرفته شدن به سازمان ملل متحددر دسامبر ۱۹۵۶ این کشور بطور کامل بعضویت جامعه بین المللی در آمد .مهمترین وبزرگترین کنفرانس بین المللی که تا کنون در ژاپن منعقد شده است اجلاس بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول از ۷ تا ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۴ در توکیو بود که بیش از دو هزار نماینده از جمله وزرای دارائی ، روسای بانکهای مرکزی و رهبران‌صنعت و پول ۱۰۲ دولت که بیش ازنیمی از آنان‌ازکشورهای جدید الاستقلال بودند در آن شرکت داشتند . این کنفرانس سبب شد که رهبران دولتی و مالی کشورها

فرصت‌بیابندکه مستقیما "شرایط و پیشرفتهای‌اقتصادی وصنعتی‌ژاپن‌را از نزدیک ببینند . در عین حال رهبران ژاپن در کنفرانس بضرورت توسعه کمک بملل رو بتوسعه بیشترپی بردندو نیز رهبران مزبور دریافتند که مسئولیتهای‌ژاپن بویژه درخصوص اعطای‌کمک بیشتروباشرایط سهلتربملل روبتوسعه و قراردادن سیاست اقتصادی‌کشوربرمبنای‌و سیعتربین المللی‌رو بافزایش‌است .برگزاری هیجدهمین بازیهای‌المپیک جهانی‌در توکیو در سال ۱۹۶۴ و نیز برگزاری نمایشگاه جهانی ۱۹۷۰ (*Expo 1970*) در اساکادو واقعه مهم در زندگی مردم ژاپن بعد از جنگ جهانی‌دوم بوده‌است که‌موجب فخر و مباهات آنان است . از نظر سیاستمداران‌ژاپنی‌و نیز مردم‌آن کشور بر گزاری این‌دو مراسم در ژاپن بمفهوم باز گشت‌مجدد وکامل‌ژاپن بجامعه‌بین‌المللی است . حکومت ژاپن نهایت سعی و کوشش‌خود را بکار بست تا مراسم مزبور با موفقیت هر چه بیشتر جریان یابند و از هر دو واقعه یکی بعنوان مظهر سلامت جسم و دیگری سمبول سلامت روح و فکرو ذوق‌در ژاپن‌در سطح جهانی‌تبلیغ نمود .همچنین در اجلاس سال ۱۹۶۵ کمیسیون‌اقتصادی‌آسیاو خاوردور (اکافه) در توکیو ژاپن نقش گرداننده اصلی کمیسیون را ایفا کرد . قطعنامه‌کمیسیون‌مزبور باتفاق آراء تاء سیس بانک توسعه آسیا *Asian Development Bank* رابا سرمایه یک بلیون‌دلار تصویب نمود. ژاپن یک سوم از ۶۰ در صد سرمایه بانک را که اختصاص بدول آسیائی داشت‌پرداخت کرد و باین ترتیب نقش هدایت کننده ای در این خصوص برای خود کسب نمود .

کنفرانس توسعه اقتصادی و کشاورزی جنوب شرقی آسیا نیز که در آوریل ۱۹۶۶ در توکیو تشکیل شد اولین کنفرانسی بودکه بابتکار ژاپن منعقد شد و مظهر ظهور مجدد رهبری ژاپن در امور غیر سیاسی و غیر نظامی بود [۱].
این کنفرانس بخشی از کوششهای وسیع ژاپن در جهت ایجاد همکاری اقتصادی با دول جنوب شرقی آسیا از طریق اعطای کمکهای مورد نیازآنها بود. نقش ژاپن در کنفرانس وزرای نه دولت آسیائی و حوزه اقیانوس آرام منعقده درسئول بتاریخ ژوئن ۱۹۶۶ نیزدر توسعه و گسترش همکاری منطقه‌ای و وحدت اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و فنی قاطع بود [۲]. سعی ژاپن در این کنفرانس دور نگهداشتن آن از مسائل مربوط بجنگ سرد ازطریق اجتناب از بحث و گفتگو راجع بمسائل نظامی مسلکی و ضد کمونیستی بود . ژاپن خود رامتعهد بانجام و رعایت اصول مندرج درمنشورسازمان ملل متحد و همکاری با دنیای آزاد نموده است . مناسبات بین ژاپن و ایالات متحده آمریکا حسنه است و این روابط مشارکت دو جانبه در امور سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی ، علمی و فنی است . بنظرمیرسد که این روابط نزدیک علیرغم مشکلات و موانع بزرگی که درمسیر آن قرار میگیرد مداومت خواهد

---

۱ ــ اعضای پنجگانه شرکت کننده در کنفرانس ــ ژاپن ، فیلیپین ، مالزی ، تایلند و کامبوج بودند .

۲ ــ شامل ژاپن ، جمهوری کره ، چین ملی ، فیلیپین ، ویتنام جنوبی ، تایلند ، مالزی استرالیا و نیوزیلند .

داشت‌هرچندکه‌درجه‌و میزان این دوستی و نزدیکی بمقدار زیاد بستگی بسیاست بین‌المللی دارد . زیرا این روابط بر مناسبات گسترده اقتصادی بین دو کشور استوار است .ایالات متحده آمریکا بهترین‌مشتری ژاپن‌است درحالی که‌ژاپن‌بعد ازکانادا بهترین‌مشتری‌ایلات‌متحده‌آمریکاست .درحالیکه‌پاره‌ای‌تغییرات‌درروابط بازرگانی‌آینده‌دوکشورممکن‌است‌روی‌دهدولی‌هیچ تغییر کلی که مناسبات دوستانه فعلی را تا آینده ای قابل پیش بینی در هم ریزد احتمالا" روی نخواهد داد . علیرغم‌انتقادات‌مکررو بی‌پرده‌و صریح‌حزب سوسیالیست ژاپن‌از ایالات متحده آمریکا ، آمریکا همچنان‌متحد ژاپن‌باقیمانده است . از نظرایالات متحده آمریکا و بخصوص وزارت‌خارجه و پنتاگون‌ژاپن هسته بالقوه یک‌قطب ضد کمونیستی در آسیاست‌هر چند که عملا" اینطور نیست . رهبران ژاپن در هر حال با تاکید اظهارمیدارندکه‌درمنطقه‌ایکه حکومتهای ضدکمونیستی چون کره جنوبی و ویتنام جنوبی‌وتایلندودولت‌بیطرفی‌چون‌برمه‌رادربرمیگیردهیچ امکانی‌برای ایجادگروه سیاسی منطقه‌ای متحدی وجودندارد .آنهامعتقدندکه‌همزیستی بااتحاد جماهیر شوروی‌و جمهوری‌خلق چین نه فقط عملیست حتی ضروری‌و مطلوب است بشرطی که ژاپن‌بسیاست‌تعدیل‌وحل‌اختلافات‌بین‌المللی‌بدون توسل‌بقوه قهریه‌همانطور که درقانون اساسی‌آن قید شده وفادار بماند . خط مشی ژاپن درمورد جمهوری خلق چین‌مبتنی بر ارزیابی‌واقع بینانه‌شرایط‌کنونی و امکانات‌این دولت‌است . از نظرژاپن جمعیت عظیم چین تهدیدی تلقی نمیشود زیرا ژاپن جمعیت چین رابهمان‌اندازه‌که عامل ضعف آن‌کشورمیداندعامل قدرت‌آن‌نیز بحساب میآورد .

توده‌های‌عظیم چین‌مظهر نیروی شکست ناپذیری‌نیستندبلکه تقریبا " یک مشکل داخلی حل نشدنی از نظر تغذیه ، تعلیم و تربیت و بهبود سطح زنـــدگـــی برای آن کشور میباشند . دید ژاپن از چین با نظری که ایالات متحده آمریکااز آن کشورداردمتفاوت استزیرا بین‌چین و ژاپن پیوندهای عمیق فرهنگی وجود داردو از نظرژاپن چین‌ابتدا همسایه‌ای قدیمی وسپس یک‌دولت‌کمونیست‌است . ژاپنیهاشورشهای سیاسی و مسلکی چین را که زیر عنوان انقلاب فرهنگی درنیمه دوم دهه ۱۹۶۰ رویداد سبب ضعف نفوذ سیاسی چین در آسیا و عدم تهدیـد فوری آن دولت بسایر ملل تلقی میکنند .

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در مورد ژاپن تا حدی روشن است . از نظر ایالات متحده آمریکا ژاپن تنهاکشوری در آسیای‌شرقی استکه قادر بـه مقابله‌بابسط نفوذچین در آسیا میباشد . زیرا ژاپن از قدرت اقتصادی عظیمی بهره‌مند است . اما ژاپن‌در زمان حال‌مایل نیست که نفوذ سیاسی خود را برای خنثی کردن و یا مقابله با موفقیت چین بکار برد هر چند که بطور غیر مستقیم نفوذخودرا ازطریق همکاریهای اقتصادی‌با کشورهای روبتوسعه‌بکار برده است . ولی نقش ژاپن در مقابله با چین روز بروز با تعقیب سیاست همکاری اقتصادی مسالمت آمیز آن با سایر دول آسیا افزایش مییابد . زیراژاپن در تعقیب تامین رفاه بیشتر برای ملت خود ناگزیر رو در روی چین قرار خواهد گرفت . در اوت سال ۱۹۶۷ معاون‌نخست‌وزیر هند مورارجی‌ر. دیزائی (*Morarji R. Desai*) درصدد‌ایجادروابط نزدیکتربا ژاپن‌در برابرچین‌بر آمدولی ژاپن‌علاقه چندانی

باین پیشنهاد نشان نداد . رهبران دولتی و بازرگانی ژاپن بخوبی آگاهند که کشورهای رو بتوسعه آسیا و بخصوص کشورهای جنوب شرقی آسیا اهمیت خاصی درآینده اقتصادی ژاپن دراند و نقش ژاپن بعنوان یک نیرویسازنده در جهت توسعه و ثبات اینمنطقه بسیار حساس خواهد بود . در پائیز سال ۱۹۶۵ ویلیام باندی (*William P. Bundy*)معاون وزارتخارجه آمریکا در امور خاوردور اظهارامیدواریکرد که ژاپنبا همکاری ایالات متحدهآمریکا برایبهبود وضعزندگیملل آسیا بکوشد . از آن تاریخ ژاپنبرنامه همکاریاقتصادی با جنوب شرقیآسیارا تسریعو تشدیدکرده است . شرکتهای ژاپنی با سرمایههای عظیمی در کشورهای این منطقه شروع بفعالیت نمودند . همچنین بین استرالیا و ژاپن همکارینزدیک بمنظوراجرای طرحهایاقتصادی دوجانبه و چند جانبه منطقه ای وجوددارد . درآوریل ۱۹۶۶ کمیته همکاریبازرگانی بین استرالیا و ژاپن توافق کردتا یک طرح عظیم همکاری اقتصادی و توسعه در منطقه اقیانوسآرام را اجرا کند . همکاری نزدیک بین ژاپن و استرالیا نتیجه توسعه فوق العاده مناسبات بازرگانیبین دو کشور است . صادرات استرالیا بژاپن طی چند سال اخیر چهار برابرشده و ژاپن دومین مشتریبزرگ پشماسترالیا است . نخست وزیر استرالیا هارولدهولت (*Harold Holt*) در فوریه سال ۱۹۶۷ روابط بازرگانی بین استرالیا و ژاپن راباین نحو توصیفکرده است که :

> بینمواد خامو اولیهوتولیدات ابتدائیما و امکاناتعظیم و بالقوه صنعتی ژاپن ازدواجی صورت گرفته است [1] .

بعضی‌از اساتیددانشگاه توکیواخیرا " نظریه‌ای را مبنی بر انتقال مرکز ثقل سیاسی دنیا ازاروپاو حوزه اقیانوس اطلس به‌حوزه اقیانوس آرام‌مطرح ساخته اند این‌نظریه براین اساس استوار است که‌دول نیرومند جهان‌اتحاد جماهیر شوروی جمهوری‌خلق چین ،ژاپن ، ایالات متحده آمریکا ،کانادا و نیز استرالیا و زلاند نو دراطراف‌این‌حوزه قراردارند و سیاست‌جهانی‌در آینده نزدیک در این حوزه طرح‌ریزی خواهدشد نه‌در اروپاو حوزه اقیانوس اطلس. باین لحاظ اساتیدمزبور پیشنهاد میکنند که :

۱ — ژاپن‌بطورکلی صنایع‌سبک خودرا رها سازدو تمام نیروی‌خودرامصروف صنایع سنگین ، پتروشیمی و الکترونیک نماید .

۲ — ژاپن با دول صنعتی و غیر کمونیست اطراف اقیانوس‌آرام یک بازار مشترک نیرومند بوجود آورد .

تجدید تسلیحات یکی از حادترین مسایل بعد از جنگ جهانی دوم از سیاست داخلی و خارجی ژاپن بوده است . نفرت عمیق مردم ژاپن بعنوان اولین ملت درتاریخ که بلایا و مصائل انفجاری بمبهای اتمی را متحمل شده‌اند قابل درک میباشد . باوجودفشارهای مداوم‌ایالات متحده‌آمریکا به‌ژاپن درخصوص گسترش قدرت‌نیروهای‌دفاعی آن‌کشورمعهذا حکومت‌ژاپن بااحتیاط وکندی‌عمل میکند . حتی انفجارهای‌اتمی چین نیزموجب شتاب‌ژاپن در افزایش قدرت دفاعی خود نگردیده‌است .کوششهای حزب‌محافظه کارلیبرال دمکرات‌بمنظور تغییر و اصلاح ماده ۹ قانون اساسی برای حفظ و تقویت نیروهای مسلح کشور توسط مخالفین

تجدید تسلیحات تاکنون به بن بست کشانیده شده است . حتی طرفداران تجدید تسلیحات نیز کاملا" مطمئن نیستند که ژاپن قادر بنگهداری نیروهای مسلحی شود که درسطح جهانی و یک جنگ اتمی واقعا" موثر باشد . لذا بهترین راهی را که در پیش روی ژاپن قرار دارد بکار بردن هرچه بیشتر امکانات اقتصادی ، صنعتی علمی وتکنولوژی خود درراه گسترش همکاریهای اقتصادی ودر کمک بر شد اقتصادی کشورهای رو بتوسعه و کاهش شکاف موجود بین ملل پیشرفته و درحال پیشرفت است . قدرت اقتصادی ژاپن سبب شده است . که این کشور حتی بدون قدرت تظامی تعادل قوارا درشرق دور و حوزه غربی اقیانوس آرام حفظ نماید . در واقع قدرت اقتصادی فعلی ژاپن تا حدی ناشی ازاحتراز این کشوراز تاء سیس یک ارتش نیرومند و وسیع بوده است .

نتیجه

بابررسی مجدددر فصل‌های مختلف‌این رساله‌با جنبه‌هائی‌از تاریخ اقتصاد فرهنگ‌و سیاست در جامعه ژاپنی آشنائی‌حاصل می‌شودکه بانوسازی سیاسی ایـن کشوربعدازجنگ‌جهانی‌دوم‌ارتباط نزدیک‌دارد ،زیراکه‌نوسازی‌سیاسی‌فرایندی‌جدا ازسایرجلوه‌های مختلف زندگی اجتماعی بشر نمی‌باشد . درابتدای این رساله تصویری منجز از اوضاع طبیعی ژاپن یعنی محدوده جغرافیائی که نوسازی ژاپن در آن‌وقوع یافته‌ترسیم‌شده است . همچنین بعضی نظریات‌و آراء متضادمحققان راجع به پیشرفت این‌کشور ارائه گردیده است .

درمقدمه‌گفته شده است‌که ژاپن یک صدسال پیش در چه‌وضعی بود و امروز چگونه می‌باشدودراین فاصله زمانی کشوری کشاورزی ،سنتی و بارژیمی فئودالی و جامعه‌ای بسته و طبقاتی‌تبدیل بکشوری جدید ،صنعتی و پیشرفته شده است .

ازآنجاکه تحولات‌اجتماعی‌درجوامع‌مختلف‌بشری‌مسایلی‌را مطرح ساخته‌اند که کم و بیش در کلیه جوامع مصداق دارد به منظورروشن بودن مقصود و منظور از تحریراین نوشته‌فصل اول‌آن به‌آراء ونظریات متفاوتی‌که از طرف دانشمندان جامعه‌شناسان‌ومحققان‌درزمینه‌تحولات‌ودگرگونیهای‌اجتماعی‌ابراز شده اختصاص داده‌شده‌است . دراین‌فصل‌مشاهده‌میشودکه تغییروتحول‌قانون‌جوامع‌بشری‌است . هیچ جامعه‌ای در حال رکود و سکون نیست هر چند که بظاهر دگرگونـی در آن مشهود نباشد و یا در حقیقت بکندی صورت گیرد . این قانون تنها منحصر به

زندگی اجتماعی بشر نمی باشد بلکه طبیعت و جوامع غیر انسانی نیز مشمول آن‌هستند. قانون تغییر و تحول با اصل علیت مرتبط است. هیچ تغییری بدون علت‌نیست و هیچ معلولی بدون عامل. اما علت یا علل دگرگونیها گاه درمدت زمانی‌طولانی وگاه درمدت زمانی کوتاه حادث می شود و شرایط را برای‌تحول مهیامیسازد. بعضی‌علل گاه ارتباط نزدیک با معلول دارد و بعضی دیگرروابطی دور. تسلسل‌ارتباط هاسبب می‌شود که معلولها نیز در وقت وشرایط خاص خود تبدیل‌به عامل یاعوامل تغییرات جدیدتری شود. دراین فصل قید شده است که هر تغییری الزاما" بمعنی پیشرفت و نوسازی نیست. زیرا هرچندکه تغییر و پیشرفت مترادف بایکدیگرند اما مفهوم نوسازی و پیشرفت با مفهوم‌تغییر تفاوتهائی دارد. نوسازی باعقل و علم قرین است یعنی تغییراتی است که بر اساس علمی و عقلی صورت می گیرد.

نوسازی‌سیاسی یک جنبه از نوسازی عمومی و کلی جامعه است و مقصوداز آن‌گسترش و افزایش ظرفیت‌وتوانائی‌دستگاه حکومت به منظورانجام‌تقاضاهائی است‌که از آن‌می‌شود و اعمال وظایف و مسئولیت‌هائی که بعهده آن محول‌شده ببهترین‌وجه می‌باشد. این تعریف‌یک بحث‌نظری است و نیز جنبه نسبی‌دارد. باین لحاظ از ورود بتفصیل دراین بحث خود داری شد. زیرا تفصیل دراین باره از حوصله این رساله خارج بوده و کاری است که گروههای متعدد محققان‌و جامعه شناسان‌مورد بر رسی‌قرارداده و می دهند. آنچه که دراین رساله ازنظر نوسازی‌سیاسی‌بیشتر بر روی آن تاکیدشده است‌تحول در فرهنگ سیاسی جامعه

ژاپنی‌است . زیرا فرهنگ سیاسی پایه و اساس نوسازی سیاسی است . تحول در افکار ،احساسات ،تمایلات و دانش جامعه لازمه تغییرسیاسی است . تحول‌افکار نیزخود تاحدودی زیادنتیجه تغییر در وضع مادی و اقتصادی جامعه است .در فصول‌مختلف‌این‌رساله ملاحظه می شود که نوسازی سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم‌در ژاپن‌صرفنظرازشرایط خاصی‌که جنگ مذکور درژاپن و اوضاع‌بین المللی پدید آورد نتیجه تغییر عمیق در فرهنگ اجتماعی آن ملت بود . یعنی‌تغییر فرهنگ فئودالی به فرهنگ دمکراسی .

از آنجا که نوسازی‌سیاسی‌بعدازجنگ جهانی‌دوم در ژاپن وابسته ومرتبط بتاریخ گذشته نزدیک آن‌کشور می باشد و حتی بعبارتی این نوسازی‌واکنشی‌در برابر حوادث و وقایع قبل از سال ۱۹۴۵ می باشد لذا در فصل دوم‌تحولات سیاسی و اجتماعی ژاپن از قرن گذشته و بویژه از دوران رستاخیزمیجی مورد بحث‌واقع شده است . ژاپن قبل از رستاخیز ۱۸۶۸ میجی سرزمینی بودبسته ، طبقاتی ،فئودال روستائی و عقب مانده که با دنیای خارج از خود برای مدت مدیدی قطع رابطه کرده بود . شرایط مذکور در روحیه و طرز فکرمردم‌تاثیری عمیق‌بجای‌گذارده و فرهنگ‌سیاسی‌خاص فئودالی ژاپن را در آن دوران‌بوجود آورده بود . رژیم فئودالی مذکور برای تحکیم موقعیت خود در کشوردستگاه اداری‌مقتدر و منضبطی را آهسته آهسته ایجاد کرده و برای تربیت اعضای‌آن نیز بتدریج تعلیم و تربیت را گسترش داده بود . بنا براین هنگامی که بساط شوگونیت‌ازحیات‌سیاسی ملت‌ژاپن‌برچیده شد و اقتدارات و اختیارات‌مملکتی

به امپراطورو یاران او مجددا " تفویض شد و ژاپن در آستانه پیشرفت و نوسازی سریع و همه جانبه ای قرار گرفت مـــدیران و مجریان برنامه های نوسازی عصر میجی دو عامل مفید از نظام فئودالی سلف خود بارث بردند . این دو عامل یعنی دیوان سالاری و آموزشو پرورش هر چند که محدود بود ولی پایه و اساسی لازمه توسعه سریع کشور را در اختیار حکومت میجی قرار داد . در عصر میجـی کسانی که عنان حکومت را بدست گرفتند افرادی عاقل و با هوش بودند . آنان بضعف کشورخود پی برده موقعیت سیاسی و بین المللی را بخوبی درک کردندو بدون هیچ ناراحتی و باواقع بینی برتری غرب را پذیرفتند . آنان تشخیص دادند که برای اجتناب از دچارشدن به سرنوشت چین و سایر مللی که تحت سلـــطه استعمار قرار گرفتند باید کشور خود را قوی کنند یعنی ارتشی نیرومند تاسیس نمایند و ملتی غنی بسازند . بعبارت دیگرزمامداران ژاپن هدف خود رابــرای آینده کشورمشخص ساختند . هدف ژاپن درعصر میجی مقابله با غرب با استفاده از همان شیوه ها و حربه های غربی ها بود . لذا الیگارشی میجی با اعتماد به نفس کامل همه امکانات خودرابرای هجوم دیوانه وار بسوی تمدن غربی و کسب دانش و تکنولوژی آن تجهیز نمود . برای حفظ و حدت وهم آهنگی در کشورمقام امپراطوررا بیش از پیش تجلیل و تعریز نموده از ریشه های تاریخی و افسانه های باستانی راجع بامپراطور حداکثراستفاده رانمود .برای الوهیت بخشیدن و تقدیس داشتن آن مذهب شینتوئیسم سلطنتی را احیاء و تقویت نمودند و در گرداگرد امپراطور هاله ای روحانی بوجود آوردند . باین گونه سعی شد که فرهنگ سیاسی

جدیدی را بتدریج جابگزین فرهنگ فئودالی نمایند . ملخص کلام آنکه کوشش شدتا سرحد امکان توجه همگان بسوی امپراطورجلب شود و نوسازی عمومی کشور از دید امپراطور و تحت شعار و خواسته‌های او بسرعت به مرحله اجرا درآید و هر آینه هرگونه مخالفت و شورش داخلی را نیزباشدت و خشونت سرکوب کند تا مانعی در مسیر پیشرفت کشور قرار نگیرد .

حکومت میجی درزمان فوت امپراطور میجی در۱۹۱۲و درآستانه شروع جنگ جهانی اول بهدف خودکه قوی ساختن و غنی کردن کشور بودنایل شده و بقدرتی جهانی مبدل گردیده‌بود . ولی از نظرسیاسی حکومت مذکور دیکتاتوری اولیگارشی بودو ملت ژاپن جز طبقات معدودو محدودی هنوز از قدرت سیاسی حکومت بدور بودند . کشور دارای قانون اساسی بود و مجلس نمایندگان داشت و انتخابات پارلمانی درآن برگزارمیشد ولی درواقع مردم به مفهوم کلاسیک دو دسته بودند گروهی حاکم و عده‌ای دیگر محکوم .

جنگ جهانی اول به تقویت وافزایش بیشتر قدرت اقتصادی ژاپن کمک کرد و این افزایش قدرت خودسر منشاء بسط وگسترش نفوذ طبقه بازرگان شد .افزایش قدرت اقتصادی این طبقه سبب افزایش تقاضاهای سیاسی آنان و مشارکت هرچه بیشتر شان در امور سیاسی و حکومتی شد . باین ترتیب دمکراسی دهـه ۱۹۲۰ معروف به دمکراسی تایشو آغاز گردید . دورانی که نه فقط تجربی و آزمایشی برای ژاپن بود بلکه خود موجب تحولات در اخلاق و کردار و طرز فکر مـردم شـد .

دمکراسی‌تایشــودر عین‌حال که جوان‌و متزلزل بوددر عین‌حال هم ناقص بود . زیراکه‌باوجود دادن حق راء ی بهمه‌افراد ذکور بالغ‌و بسط آموزش و پرورش‌هنوز نه فقط روستا ها ازمفاهیم دمکراسی و آزادی چیزی درک نمی کردند بلکه طبقه کارگروگروههای‌دیگر شهری نیز با آن مفاهیم‌نا آشنا بودندیا حداقل برای عده کثیری‌از آنان تطبیق‌افکارو نظریات خودبا نظریات جدید کاری بس مشکل بود . بدیهی است که در چنین شرایطی هرگاه موجباتی فراهم شود که سبب تزلزل پایه های نظامی نااستوارگردد ونظام مذکور بزودی و سهولت درهم فروخواهد ریخت . ژاپن قدرتی‌بزرگ و بین المللی شده بودو طبیعتا " اوضاع بین المللی برجریان‌امور آنشکور اثر می‌گذارد . بحران‌اقتصادی ۱۹۲۹ هم اثرات سوء خود را به ژاپن تسری داد . تجارت ابریشم که حرفه عده زیادی از خانواده هــای روستائی‌بود کسادشد و بصادرات‌آن لطمه‌شدید وارد آمد . این امر سبب توسعه فقرو بینوائی‌بروستا ها شد و موجبات‌بحرانی اجتماعی را در ژاپن مهیاساخت . در سال ۱۹۲۵ ، ۲۱/۷ جمعیت کشور در شهرها و ۷۸/۳ در روستاها و در سال ۱۹۴۰ ، ۳۷/۹ در شهرها و ۶۲/۱ در روستا ها زندگی می‌کردند . باین ترتیب ملاحظه می‌شودکه روستانشینان‌خیلی‌بیش از شهرنشینان‌بودندو هر گونه تزلزل و بحرانی در روستا ها شدیدا " بر اوضاع کشور اثر می‌گذاشت [1] .

دراینجابود که عناصر مرتجع ،متعصبین و افراطیون دست‌راستی مخالفان

---

۱ ــ در خصوص ماء خذ آمار به صفحه ۱۶۳ رساله مراجعه شود .

جدیدی را بتدریج جایگزین فرهنگ فئودالی نمایند . ملخص کلام آنکه کوشش شدتا سرحد امکان‌توجه همگان بسوی امپراطورجلب شود و نوسازی عمومی کشور از دید امپراطور و تحت شعار و خواسته‌های او بسرعت به مرحله اجرا درآید و هرآینه هرگونه مخالفت‌و شورش داخلی را نیزباشدت و خشونت سرکوب کند تا مانعی در مسیر پیشرفت کشور قرار نگیرد .

حکومت میجی‌درزمان فوت‌امپراطور میجی‌در۱۹۱۲و درآستانه شروع جنگ جهانی‌اول بهدف‌خودکه قوی ساختن‌و غنی‌کردن کشور بودنایل شده و بقدرتی جهانی‌مبدل گردیده‌بود . ولی‌از نظرسیاسی‌حکومت‌مذکور دیکتاتوری اولیگارشی بودو ملت ژاپن‌جز طبقات معدودو محدودی‌هنوز از قدرت سیاسی‌حکومت بدور بودند . کشور دارای قانون اساسی بود و مجلس نمایندگان داشت و انتخابات پارلمانی‌درآن برگزارمیشد ولی درواقع‌مردم به مفهوم کلاسیک دو دسته بودند گروهی حاکم و عده‌ای دیگر محکوم .

جنگ جهانی‌اول به تقویت وافزایش بیشتر قدرت اقتصادی ژاپن کمک کرد و این‌افزایش قدرت‌خودسر منشاء بسط وگسترش نفوذ طبقه بازرگان شد .افزایش قدرت اقتصادی‌این طبقه سبب افزایش تقاضاهای سیاسی آنان و مشارکت هرچه بیشتر شان در امور سیاسی و حکومتی شد . باین ترتیب دمکراسی دهـه ۱۹۲۰ معروف‌به دمکراسی‌تایشو آغاز گردید . دورانی که‌نه فقط تجربی و آزمایشی‌برای ژاپن بود بلکه خود موجب تحولات در اخلاق و کردار و طرز فکر مـردم شـد .

دمکراسی‌نا یشـودر عین‌حال که جوان‌و متزلزل بوددر عین‌حال هم ناقص بود . زیراکه‌باوجود دادن حق راءی بهمه‌افراد ذکور بالغ‌و بسط‌آموزش و پرورش‌هنوز نه فقط‌روستا ها ازمفاهیم دمکراسی و آزادی چیزی درک نمی کردند بلکه طبقه کارگروگروههای‌دیگر شهری نیز با آن مفاهیم‌نا آشنا بودندیا حداقل برای عده کثیری‌از آنان تطبیق‌افکارو نظریات خودبا نظریات جدید کاری بس مشکل بود . بدیهی است که در چنین شرایطی هرگاه موجباتی فراهم شود که سبب تزلزل پایه های نظامی نااستوارگردد ونظام مذکور بزودی و سهولت درهم فروخواهد ریخت . ژاپن قدرتی‌بزرگ و بین المللی شده بودو طبیعتا " اوضاع بین المللی برجریان‌امور آنشکور اثر می‌گذارد . بحران‌اقتصادی ۱۹۲۹ هم اثرات سوء خود را به ژاپن تسری داد . تجارت ابریشم که حرفه عده زیادی از خانواده هـای روستائی‌بود کسادشد و بصادرات‌آن لطمه‌شدید وارد آمد . این امر سبب توسعه فقرو بینوائی‌بروستا ها شد و موجبات‌بحرانی اجتماعی را در ژاپن مهیاساخت . در سال ۱۹۲۵ ، ۲۱/۷۰ جمعیت کشور در شهرها و ۷۸/۳ در روستاها و در سال ۱۹۴۰ ، ۳۷/۹۰ در شهرها و ۶۲/۱ در روستا ها زندگی می‌کردند . باین ترتیب ملاحظه می‌شودکه روستانشینان‌خیلی‌بیش از شهرنشینان‌بودندو هر گونه تزلزل و بحرانی در روستا ها شدیدا " بر اوضاع کشور اثر می‌گذاشت [1] .

دراینجابود که عناصر مرتجع ،متعصبین و افراطیون دست‌راستی مخالفان

---

۱ ــ در خصوص ماءخذ آمار به صفحه ۱۶۳ رساله مراجعه شود .

دمکراسی و افسران جوان ارتش که سخت تحت تاء ثیر تعلیمات و تلقینات نظام آموزشی کشور بودند نه تنها دمکراسی را در دورانی که می‌خواست بتدریج نضج بگیرد خاموش کردند بلکه با حمایت از رهبران غیر مسئول که از سیاست های نادرست پیروی می کردند و با دست اندازیهای مستعمراتی خود بسیار دول و سرزمین‌ها کشوررا سرانجام بجنگ جهانی دوم کشاندند که نتیجه آن خرابی و انهدام ژاپن بود .

جنگ جهانی دوم اساس و پایه نظام های حکومتی بسیاری از کشورها رادر هم‌فروریخت . ژاپن نیزاز این ماجرا بدورنماند .جنگ ،شکست ،اشغال‌و بدنبال آن‌تحمیل یک‌رشته اقدامات‌و اصلاحات‌بنیادی سیاسی‌و اقتصادی‌توسط نیروهای اشغالی دگرگونی‌های بزرگی‌را در جامعه ژاپنی‌باعث شد . بلافاصله‌پس ازشکست مردم‌در یاء س و نومیدی‌عمیقی فرو رفتند .غرور آنان شکسته شده و حیثیتشان بربادرفته‌بود .آنان‌شروع‌به شک وتردیددر آداب‌وسنن وگذشته خود کردندواز خویشتن‌شرمگین‌بودندزیراآنچه‌را که‌تاآن لحظه برآن اتکاء داشتندازدست‌داده بودند . ولی‌این یاء س و سرگشتگی دیری‌نپائید .شکست‌درجنگ‌بیداری سیاسی و اجتماعی‌کلیه‌طبقات‌جامعه‌رابدنبال‌داشت .مردم‌دریافتندکه‌ازنیرو، قدرت و فکر آنان‌سوءاستفاده‌شده‌واکنون‌وقت‌آن‌است که نیروی خلاقه خود را مصروف نیل به هدفهائی‌نمایندکه‌درجهت‌منافع‌ملت‌وکشور باشد .بدینسان‌دوران توسعه سریع
هدفهائی‌نمایندکه‌درجهت‌منافع‌ملت‌و کشور باشد .بدینسان دوران توسعه سریع
اقتصادی وجبران خرابیهای ناشی ازآن آغاز شد . این توسعه سریع زیر بنای مادی لازمه نوسازی سیاسی و اجتماعی کشور را تامین نمودو یک جامعه صنعتی

پیشرفته که اکثریت مردمش شهرنشین هستند و فرهنگ سیاسی کنونی و جدیدرا بوجودآورد . این توسعه سریع اقتصادی صرفنظر از عوامل فرعی مذکور در فصل سوم این رساله ناشی از اراده مردم ،نیروی کارمتخصص درسطحی عالی وحسن مدیریت وحسن روابط اجتماعی مردم وخصوصیات ملی ملت ژاپن بوده که در طول تاریخ آن کشور شکل گرفته و بعداز جنگ جهانی دوم علیرغم تحولات وتغییرات اساسی در کلیه شئون کشور هنوز بطورکلی زنده نگهداشته شده و بازندگی جدید و نو متحول و منطبق گردیده است .

دو عامل مهم به نوسازی سریع ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم کمک کرد . یکی دیوان سالاری مقتدر قبل ازجنگ که تجدید سازمان یافته و دمکرات شد و دیگری آموزش و پرورش در سطحی بسیاربالا که آنهم پس از جنگ تجدید و تقویت و دمکرات شد .

یک جنبه مهم سیاست در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم که سهم بسزائی در پیشبرد برنامه‌های نوسازی کشور داشته است روشن و معلوم بودن هدف ها و مقاصد اساسی سیاست ملی و نیز هماهنگی و اتفاق نظر کلی تقریبا " همه طبقات اجتماعی و بویژه بازرگانان ،دیوان سالاران و حزب حاکم لیبرال دمکرات بوده است .در مرحله اول احیاء اقتصاد ملی و تاٴمین امنیت ملی هدف مورد نظری بود که همه نیرو وفعالیت ملت برای نیل بآن تلاش کرد . در مرحله دوم تقویت هدفهای مذکور ،پایان دادن بدوران اشغال واحیاء قدرت ملی ،کوشش در تقویت روحیه ملی مردم ،سعی در از بین بردن و محو آثار روانی که جرائم جنگی ژاپن

دمکراسی و افسران جوان ارتش که سخت تحت تاءثیر تعلیمات و تلقینات نظام آموزشی‌کشور بودند نه تنها دمکراسی را در دورانی که می‌خواست بتدریج نضج بگیرد خاموش کردند بلکه با حمایت از رهبران غیر مسئول که از سیاست های نادرست پیروی می کردند و با دست اندازیهای مستعمراتی خـود بسیار دول و سرزمین‌ها کشوررا سرانجام بجنگ جهانی دوم کشاندند که نتیجه آن خرابی و انهدام ژاپن بود .

جنگ جهانی‌دوم اساس و پایه نظام های حکومتی بسیاری از کشورها رادر هم‌فروریخت . ژاپن نیزاز این ماجرا بدورنماند .جنگ ،شکست ،اشغال‌و بدنبال آن‌تحمیل یک‌رشته اقدامات‌و اصلاحات‌بنیادی سیاسی‌و اقتصادی‌توسط نیروهای اشغالی‌دگرگونی‌های بزرگی‌را در جامعه ژاپنی‌باعث شد . بلافاصله‌پس ازشکست مردم‌در یاءس و نومیدی‌عمیقی فرو رفتند .غرور آنان شکسته شده و حیثیتشان بربادرفته‌بود .آنان‌شروع‌به شک وتردیددر آداب‌وسنن وگذشته خود کردندواز خویشتن‌شرمگین‌بودندزیراآنچه‌را که‌تاآن لحظه برآن اتکاء داشتندازدست‌داده بودند . ولی‌این یاءس و سرگشتگی‌دیری‌نپائید .شکست‌درجنگ‌بیداری سیاسی و اجتماعی‌کلیه‌طبقات‌جامعه‌رابدنبال‌داشت .مردم‌دریافتندکه‌ازنیرو ،قدرت و فکر آنان‌سوءاستفاده‌شده‌واکنون‌وقت‌آن‌است که نیروی خلاقه خود را مصروف نیل به هدفهائی‌نمایندکه‌درجهت‌منافع‌ملت‌وکشور باشد .بدینسان‌دوران توسعه سریع
هدفهائی‌نمایندکه‌درجهت‌منافع‌ملت‌و کشور باشد .بدینسان دوران توسعه سریع
اقتصادی وجبران خرابیهای ناشی ازآن آغاز شد . این توسعه سریع زیر بنـای مادی لازمه نوسازی سیاسی و اجتماعی کشور را تامین نمودو یک جامعه صنعتی

پیشرفته که اکثریت مردمش شهرنشین هستند و فرهنگ‌سیاسی کنونی و جدیدرا بوجودآورد . این توسعه سریع‌اقتصادی‌صرفنظر از عوامل فرعی مذکور در فصل سوم‌این‌رساله‌ناشی‌از اراده‌مردم ،نیروی‌کارمتخصص‌درسطحی‌عالی‌وحسن‌مدیریت وحسن‌روابط‌اجتماعی‌مردم‌وخصوصیات‌ملی‌ملت‌ژاپن‌بوده‌که‌در طول تاریخ‌آن‌کشور شکل‌گرفته و بعداز جنگ جهانی‌دوم علیرغم‌تحولات وتغییرات اساسی در کلیه شئون کشور هنوز بطورکلی زنده نگهداشته شده و بازندگی جدید و نو متحول و منطبق گردیده است .

دو عامل مهم به نوسازی سریع ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم کمک کرد . یکی دیوان سالاری مقتدر قبل ازجنگ که تجدید سازمان یافته و دمکرات شد و دیگری‌آموزش و پرورش‌در سطحی‌بسیاربالا که‌آنهم پس‌از جنگ تجدید و تقویت و دمکرات شد .

یک جنبه مهم سیاست در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم که سهم بسزائی در پیشبرد برنامه‌های نوسازی کشور داشته است روشن و معلوم بودن هدف ها و مقاصد اساسی سیاست ملی‌و نیز هماهنگی و اتفاق نظر کلی تقریبا " همه طبقات اجتماعی‌و بویژه بازرگانان ،دیوان سالاران و حزب حاکم لیبرال دمکرات بوده است . در مرحله اول احیاء اقتصاد ملی و تاءمین امنیت ملی هدف مورد نظری بود که‌همه نیرو وفعالیت ملت‌برای نیل بآن تلاش کرد . در مرحله دوم تقویت هدفهای‌مذکور ،پایان دادن‌بدوران‌اشغال واحیاء قدرت ملی ،کوشش در تقویت روحیه‌ملی مردم ،سعی در از بین بردن و محو آثار روانی که جرائم جنگی ژاپن

در اذهان‌جهانیان بجای گذارده‌بود ،کوشش‌در جلب دوستی‌مردم آسیاوسازش با غرب و اتحاد جماهیر شوروی و باز پس گرفتن جزایرریوکیواز ایالات متحده آمریکامورد توجه واقع‌شد . مرحله سوم‌تقویت‌بیش از پیش‌اقتصاد ملی و گسترش نفوذاقتصادی‌ژاپن‌در سطح‌جهانی ،پیش تاختن‌بسوی هدف بالاتر یعنی رسیدن و همپایه شدن‌به قدرت اقتصادی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی وگذشتن از آنها و تعمیم بیشتر رفاه عمومی در داخل کشور می‌باشد .

تحول مهمی‌که از نظر سیاسی در نظارت‌حکومت ژاپن و در فرهنگ سیاسی آنکشور رویداد دمکرات شدن تاءسیسات سیاسی و دیوان سالاری کشور بود . در فصل‌چهارم‌چگونگی‌و سیر تحول‌این فرهنگ‌موردبحث واقع شده‌است . حاکمیت بمردم‌تعلق گرفت و امپراطور تنها از لحاظ تشریفاتی مظهر وحدت کشور تلقی گردید .او دیگر چون قبل از جنگ واجد آن نیروی جاذبه ای که همه انظار را بخود معطوف و مجذوب می‌داشت نیست . جنبه الوهیت و آسمانی ندارد .

در فرهنگ سیاسی زمان حال ژاپن مشاهده میشودکه‌مهاجرت‌عظیم ساکنان روستاهابه شهرهاوشهری شدن بیش از $\frac{۲}{۳}$ نفوس کشور تا سال ۱۹۶۰ تاءثیر بزرگی‌در ورحیه مردم‌بجای گذارده‌است . زیرا که شهرها مراکز پیشرفت و توسعه هستند .هر چندکه در ژاپن‌فواصل بین‌روستاها و شهرها از نظر مسافت چندان دورنیست و با وجودشبکه های وسیع حمل و نقل و سایر وسایل ارتباط جمعی‌در سراسرکشور اصولا "تفاوتهائی‌که در گذشته‌بین شهر و روستاوجود داشت از بین رفته‌است . تشابه‌و تجانس صوری و جسمی تقریبا " منحصر بفردی که بین مردم

ژاپن وجود دارد و نیز اشتراک و وحدت زبانی آنان با نزدیکی و قرابت شهر و روستا به وحدت ملی و یکسان بودن مقاصد ملی و در نتیجه به پیشبرد سیاسی اجتماعی و اقتصادی ژاپن کمک کرده است و هماهنگی اجتماعی را که در گذشته جزئی از فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه بود نه فقط زنده نگهداشته بلکه آنرا بنحوی هم تقویت نموده است . همه تلاش و کوشش مدیران ،دیوان سالاران و مسئولان اداره کشور و مجریان نو سازی بعد از جنگ جهانی دوم ژاپن هم این بود که برای نیل به هدفهای بزرگ خود هم آهنگی سنتی ژاپن را با دیدی نو زنده نگهدارند . نظام دمکراسی کنونی ژاپن که پایه های متزلزل آن در دهه ۱۹۲۰ گذارده شد پس از جنگ جهانی دوم ابتدا تحت نظارت نیروهای اشغالی احیاء گردید و سپس باآزادی فعالیت احزاب و دستجات مختلف سیاسی روزبروز گسترده تر شده است . ولی فرق اساسی بین دمکراسی دهه ۱۹۲۰ و دمکراسی کنونی ژاپن در این است که در دمکراسی تایشو حاکیمت ناشی از امپراطور بود در حالیکه در دمکراسی فعلی حاکمیت ناشی از ملت است . دمکراسی کنونی ژاپن تا کنون استوار و پایدار مانده و روزبروز نیز ریشه های عمیق تری در جامعه می گیرد زیراکه فرهنگ سیاسی ملت نیز بموازات آن متحول شده و این تغییر را درک نموده و پذیرفته و دمکراسی نوع ژاپنی را بوجود آورده است .

بنظر میرسد که در تحلیلی کلی نوسازی سیاسی در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم در واقع مرحله پیشرفته و تکوین یافته تاریخی مراحل نوسازی سیاسی است که از سال ۱۸۶۸ آغاز گردید . ابتدا پس از برچیده شدن بساط فئودالیسم حکومت

در اذهان‌جهانیان بجای گذارده‌بود ،کوشش‌در جلب دوستی‌مردم آسیاوسازش با غرب و اتحاد جماهیر شوروی و باز پس گرفتن جزایرریوکیواز ایالات متحده آمریکامورد توجه واقع شد . مرحله سوم تقویت‌بیش از پیش‌اقتصاد ملی و گسترش نفوذاقتصادی‌ژاپن‌در سطح‌جهانی ،پیش تاختن‌بسوی هدف بالاتر یعنی رسیدن و همپایه شدن‌به قدرت اقتصادی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی وگذشتن از آنها و تعمیم بیشتر رفاه عمومی در داخل کشور می‌باشد .

تحول مهمی‌که از نظر سیاسی در نظارت‌حکومت ژاپن و در فرهنگ سیاسی آنکشور رویداد دمکرات شدن تاٴسیسات سیاسی و دیوان سالاری کشور بود . در فصل‌چهارم‌چگونگی‌و سیر تحول‌این فرهنگ‌موردبحث واقع شده‌است . حاکمیت بمردم‌تعلق گرفت و امپراطور تنها از لحاظ تشریفاتی مظهر وحدت کشور تلقی گردید .او دیگر چون قبل از جنگ واجد آن نیروی جاذبه ای که همه انظار را بخود معطوف و مجذوب می‌داشت نیست . جنبه الوهیت و آسمانی ندارد .

در فرهنگ سیاسی زمان حال ژاپن مشاهده میشودکه‌مهاجرت‌عظیم ساکنان روستاهابه شهرهاوشهری شدن بیش از $\frac{۲}{۳}$ نفوس کشور تا سال ۱۹۶۰ تاٴثیر بزرگی‌در ورحیه مردم‌بجای گذارده‌است . زیرا که شهرها مراکز پیشرفت و توسعه هستند .هر چندکه در ژاپن‌فواصل بین‌روستاها و شهرها از نظر مسافت چندان دورنیست و با وجودشبکه های وسیع حمل و نقل و سایر وسایل ارتباط جمعی‌در سراسرکشور اصولا "تفاوتهائی‌که در گذشته‌بین شهر و روستاوجود داشت از بین رفته‌است . تشابه‌و تجانس صوری و جسمی تقریبا " منحصر بفردی که بین مردم

ژاپن وجود دارد و نیز اشتراک و وحدت زبانی آنان با نزدیکی و قرابت شهر و روستابه وحدت ملی و یکسان بودن مقاصد ملیو در نتیجه به پیشبرد سیاسی اجتماعیو اقتصادیژاپن کمک کرده است و همآهنگی اجتماعی را که در گذشته جزئیازفرهنگسیاسیو اجتماعیجامعهبودنه فقط زندهنگهداشتهبلکهآنرا بنحوی هم تقویت نمودهاست . همه تلاش و کوششمدیران ،دیوانسالاران و مسئولان اداره کشورو مجریاننو سازیبعد از جنگجهانی دوم ژاپن هماین بود که برای نیلبه هدفهایبزرگ خودهم آهنگیسنتی ژاپن را با دیدی نو زندهنگهدارند . نظام دمکراسی کنونی ژاپن که پایه های متزلزل آن در دهه ۱۹۲۰ گذارده شد پس ازجنگجهانیدوم ابتدا تحت نظارت نیروهایاشغالی احیاءگردید و سپس باآزادیفعالیتاحزابو دستجات مختلف سیاسی روزبروز گسترده تر شدهاست . ولی فرق اساسی بین دمکراسیدهه ۱۹۲۰ و دمکراسی کنونی ژاپن در این است کهدر دمکراسیتایشو حاکمیتناشی ازامپراطور بود در حالیکهدر دمکراسی فعلی حاکمیتناشی ازملت است . دمکراسی کنونی ژاپن تا کنون استوارو پایدار مانده و روزبروز نیزریشه های عمیقتری در جامعه میگیرد زیراکه فرهنگ سیاسی ملت نیزبموازات آن متحولشده و اینتغییر را درک نموده و پذیرفتهو دمکراسی نوع ژاپنی را بوجود آورده است .

بنظرمیرسد کهدر تحلیلیکلی نوسازی سیاسیدر ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم درواقع مرحله پیشرفته و تکوین یافته تاریخی مراحل نوسازی سیاسی است که ازسال ۱۸۶۸آغاز گردید . ابتداپس از برچیده شدنبساط فئودالیسمحکومت

واحد مرکزی بوجود آمد که هر چند قانون اساسی به ملت ارائه داد ولی شکل دیکتاتوری اولیگارش داشت . سپس دمکراسی کوتاه مدت ومتزلزل عصر تایشو شروع گردید که در آن حاکمیت با امپراطور بود و از آنجا که جوان و تازه کار و بی تجربه بود بزودی ارکان آن درهم فروریخت و بار دیگر حکومت دیکتاتوری بر ژاپن سایه افکند . اما پس از جنگ جهانی دوم و با گسترش رشد سیاسی مردم ژاپن و گذشت مدتی نزدیک به بیش از ربع قرن از دوام دمکراسی کنونی دیگر دمکراسی در ژاپن جوان و بی تجربه نیست . هنگامی که بازده این دمکراسی در قالب تعاریفی که از نو سازی سیاسی در فصل اول رساله آمده است ارزیابی شود ملاحظه می‌گردد که ظرفیت و توانائی حکومت ژاپن در پاسخ دادن به تقاضاهای رو بتزاید مردم وبر آوردن آنها همچنان افزایش یافته است . این افزایش ظرفیت و قدرت امروز بجائی رسیده است که ژاپن را برای نخستین بار در طول تاریخ آن بتدریج قادر و مهیا برای رقابت با ابر قدرت ها نموده است . این امر بی ارتباط با نسل جدیدی که بعد از جنگ جهانی دوم و تحت لوای دمکراسی واقعی تربیت یافته نیست زیرا که فکر و ذهن این نسل با ایده آلهای دمکراسی آمیخته است وعقاید ونظریات خودرا آزادانه ابراز می‌دارد . برای این نسل درک دیکتاتوری میجی و یا حکومت فاشیستی افراطیون دست راستی دهه ۱۹۳۰ مشکل و یا غیر قابل فهم است . زیراکه فرهنگ سیاسی این نسل فرهنگ دیگری است .

منابع و ماءخذ

1. Almond, Gabriel A., and Coleman, James S., The Politics of the Developing Areas, Princeton, Princeton University Press, 1971.

2. Apter, David E., The Politics of Modernization, Chicago: The University of Chicago Press, 1965.

3. Axelbank, Albert, Black Star over Japan: Rising Forces of Militarism, London: George Allen & Unwin Ltd., 1972.

4. Beasley, W.G. The Modern History of Japan, 3rd., ed., London: Weidenfeld and Nicolson, 1971.

5. Binder, Leonard. et al, Crises and Sequences in Political Development, Princeton: Princeton University Press, 1971.

6. Borton, Hugh. Japan's Modern Century, 2nd., ed., New York: The Ronald Press Company, 1970.

7. Clyde, Paul H. and Beers, Burton F. The Far East: A History of the Western Impact and The Eastern Response, 1830-1970, 5th, ed., New Jersey, Printice-Hall, Inc. 1971.

8. Cole, Robert E., Japanese Blue Collar: The Changing Tradition, Berkeley: University of California Press, 1971.

9. Coleman, James S., Education and Political Development, Princeton: Princeton University Press, 1968.

10. Davies, Ioan. Social Mobility & Political Change, London: Pall-Mall Press, 1970.

11. Earhart, Byron H. Japanese Religion: Unity and Diversity, Belmont: Dickenson Publishing Company, Inc., 1969.

12. Fukutake, Tadashi. Japanese Rural Society, translated by R.P.

واحد مرکزی بوجود آمد که هر چند قانون اساسی به ملت ارائه داد ولی شکل دیکتاتوری اولیگارش داشت . سپس دمکراسی کوتاه مدت ومتزلزل عصر تایشو شروع گردید که در آن حاکمیت با امپراطور بود و از آنجا که جوان و تازه کار و بی تجربه بود بزودی ارکان آن درهم فروریخت‌و بار دیگر حکومت دیکتاتوری بر ژاپن‌سایه افکند . اما پس از جنگ جهانی دوم و با گسترش رشدسیاسی مردم ژاپن و گذشت مدتی نزدیک به بیش از ربع قرن از دوام دمکراسی کنونی دیگر دمکراسی‌در ژاپن جوان و بی تجربه نیست . هنگامی که بازده این دمکراسی در قالب تعاریفی‌که از نو سازی سیاسی در فصل اول رساله آمده است ارزیابی شود ملاحظه‌می‌گرددکه ظرفیت و توانائی حکومت ژاپن در پاسخ دادن به تقاضاهای رو بتزایدمردم وبر آوردن‌آنها همچنان‌افزایش یافته است . این‌افزایش ظرفیت و قدرت امروز بجائی رسیده است که ژاپن را برای نخستین بار در طول تاریخ آن بتدریج قادر و مهیا برای رقابت با ابر قدرت ها نموده است . این امر بی ارتباط با نسل‌جدیدی که‌بعد از جنگ‌جهانی دوم و تحت لوای دمکراسی واقعی تربیت‌یافته نیست‌زیرا که فکرو ذهن این نسل‌با ایده آلهای دمکراسی آمیخته است‌وعقایدونظریات خودرا آزادانه‌ابرازمی‌دارد . برای‌این نسل‌درک‌دیکتاتوری میجی و یا حکومت فاشیستی افراطیون دست راستی دهه ۱۹۳۰ مشکل و یا غیر قابل فهم است . زیراکه فرهنگ سیاسی این نسل فرهنگ دیگری است .

منابع و ماٴخذ

1. Almond, Gabriel A., and Coleman, James S., The Politics of the Developing Areas, Princeton, Princeton University Press, 1971.

2. Apter, David E., The Politics of Modernization, Chicago: The University of Chicago Press, 1965.

3. Axelbank, Albert, Black Star over Japan: Rising Forces of Militarism, London: George Allen & Unwin Ltd., 1972.

4. Beasley, W.G. The Modern History of Japan, 3rd., ed., London: Weidenfeld and Nicolson, 1971.

5. Binder, Leonard. et al, Crises and Sequences in Political Development, Princeton: Princeton University Press, 1971.

6. Borton, Hugh. Japan's Modern Century, 2nd., ed., New York: The Ronald Press Company, 1970.

7. Clyde, Paul H. and Beers, Burton F. The Far East: A History of the Western Impact and The Eastern Response, 1830-1970, 5th, ed., New Jersey, Printice-Hall, Inc. 1971.

8. Cole, Robert E., Japanese Blue Collar: The Changing Tradition, Berkeley: University of California Press, 1971.

9. Coleman, James S., Education and Political Development, Princeton: Princeton University Press, 1968.

10. Davies, Ioan. Social Mobility & Political Change, London: Pall-Mall Press, 1970.

11. Earhart, Byron H. Japanese Religion: Unity and Diversity, Belmont: Dickenson Publishing Company, Inc., 1969.

12. Fukutake, Tadashi. Japanese Rural Society, translated by R.P.

3. Jaguaribe, Helio. Political Development: A General Theory and A Latin American Case Study. New York: Harper & Row Publishers, 1973.

4. Halliday, Jon and McCormack, Gavan. Japanese Imperialism Today: Co-Prosperity in Greater East Asia, London: Richard Clax "Chaucer Press" Ltd., 1973.

5. Hedbeeg, Hakan. Japan's Revenge, London; Pitman House, 1972.

6. Ike, Nobutaka. Japanese Politics: An Introductory Survey: London: Eyre & Spttiswoode, 1958.

7. Kahn, Herman. The Emerging Japanese Superstate: Challenge & Response, London: Lowe & Brydone Ltd., 1970.

8. Kajima, Morinosuke, Modern Japan's Foreign Policy, 2nd, ed., Tokyo: Charles E. Tuttle Company, Inc. of Rutland, Vermont, 1970.

9. Kawasaki, Ichiro. Japan Unmasked, Tokyo: Charles E. Tuttle Company, 1969.

0. Lerner, Daniel. The Passing of Traditional Society, New York: The Press, 1964.

. LaPalombara, Joseph. Bureacracy and Political Development. Princeton: Princeton University Press, 1963.

2. Maddison, Angus. Economic Growth in Japan and USSR. 2nd. ed., London: George Allen & Unwin Ltd., 1970.

3. Ministry of Foreign Affairs of Japan. The Japan of Today, Tokyo: 1971.

. Ministry of Foreign Affairs of Japan, Japan in Transition, Tokyo:

25. Nish, Ian. The Study of Japan, London: Faber and Faber, 19

26. Nitobe, Inazo. Bushido: The Soul of Japan. Tokyo: Charles Tuttle Co. Publishers, 1969.

27. Price, Willard. The Japanese Miracle & Peril, London: Willi Heinemann Ltd., 1971.

28. Pye, Lucian W. Aspects of Political Development, Boston: Lit Brown and Company, 1966.

29. Pye, Lucian W. Communications and Political Developme Princeton: Princeton University Press, 1963.

30. Pye Lucian W. and Verba, Sidney, Political Culture and Politi Development, Princeton: Princeton University Press, 19

31. Reischauer, Edwin O. Japan: Past and Present, 3rd, ed., Tok Charles E. Tuttles Company, Inc., 1970.

32. Scalapino, Robert A. The Japanese Communist Moveme 1920-1966, Berkeley: University of California Press,1967.

33. Ward, Robert E. and Rustow, Dankwart A. Political Modern ation in Japan and Turkey, 2nd, ed., Princeton: Prince Unibersity Press, 1970.

34. Yanaga, Chitoshi. Big Business in Japanese Politics, 2nd. e New-Haven: Yale University Press, 1971.

35. Yoshida, Shigeru. Japan's Decisive Century 1867-1967, N York: Frederick A. Praeger Publishers, 1967.

36. "Japan and Ryukyu Islands" Eocyclopaedia Britanica, 19

منابع فارسی

۳۷ — کینگ، ساموئل جامعه شناسی، ترجمه مشفق همدانی (تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر
. (۱۳۴۳

۳۸ — وینر، مایرون. نوسازی جامعه، ترجمه رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ای و همکاران (تهران: موس
انتشارات‌فرانکلین، ۱۳۵۰).

۳۹ — نهرو، جواهر لعل نگاهی بتاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی ،جلد دوم و سوم (تهران
موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۶).

۴۰ — کین، دونالد. نگاهی بادبیات نوین ژاپن، ترجمه واحد گله داری، کتاب هفته شماره ۱۰۴
مورخ ۱۷ آذر ۱۳۴۲، سازمان چاپ و انتشارات کیهان. صفحه ۹۶.

41. Ellingworth, Richard. "Japanese Economic Policies and Security", Adelphi Papers, No. 90, October 1972, London.

42. "Japan: On The Griddle", Newsweek. March 11, 1974, p. 20.

43. Muraoka, Kunio. "Japanese Security and the United States", Adelphi Papers, No.95, February 1973, London.

44. Nakane, Chie. "Japanese Have No Principles", Newsweek, October 15, 1973, p. 60

45. Taeuber, Irene B. "Japan's Population: Miracle, Model or Case Study"? , Foreign Affairs, July 1962, p. 594.

46. "The Missing Superpower", The Economist, July 31, 1971. p.14.

47. "The Permanent Government", The Economist, March 31, 1973. p. 27 of supplementary.

48. "Getting Thigns Done in Japan", The Japan Stock Journal, April 29, 1974. p. 12, Tokyo.

49. New York Times, February 3, 1967.